



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا

الفاتحه

آشنایی . اعراب آیات . آوانگاری قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ۶ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	۱. سوره الفاتحه
۷	مشخصات کتاب
۷	سوره الفاتحه
۷	آشنایی با سوره
۷	اعراب آیات
۹	آوانگاری قرآن
۹	ترجمه سوره
۹	ترجمه فارسی استاد فولادوند
۱۰	ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی
۱۰	ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان
۱۰	ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای
۱۱	ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی
۱۱	ترجمه فارسی استاد مجتبیوی
۱۲	ترجمه فارسی استاد آیتی
۱۲	ترجمه فارسی استاد خرمشاهی
۱۲	ترجمه فارسی استاد معزی
۱۳	ترجمه انگلیسی قرائتی
۱۳	ترجمه انگلیسی شاکر
۱۴	ترجمه انگلیسی ایروینگ
۱۴	ترجمه انگلیسی آربری
۱۵	ترجمه انگلیسی پیکتال
۱۵	ترجمه انگلیسی یوسفعلی
۱۵	ترجمه فرانسوی

۱۶	ترجمه اسپانیایی
۱۶	ترجمه آلمانی
۱۷	ترجمه ایتالیایی
۱۷	ترجمه روسی
۱۸	ترجمه ترکی استانبولی
۱۸	ترجمه آذربایجانی
۱۸	ترجمه اردو
۱۹	ترجمه پشتو
۱۹	ترجمه کردی
۲۰	ترجمه اندونزی
۲۰	ترجمه مالزیایی
۲۱	ترجمه سواحیلی
۲۱	تفسیر سوره
۲۱	تفسیر المیزان
۹۵	تفسیر نمونه
۱۵۲	تفسیر مجمع البیان
۱۸۰	تفسیر اطیب البیان
۱۸۷	تفسیر نور
۲۰۶	تفسیر انگلیسی
۲۵۶	درباره مرکز

۱. سوره الفاتحه

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور: قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: معارف قرآنی

سوره الفاتحه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳)

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶)

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

آشنایی با سوره

۱- فاتحه [گشاینده]

چون قرآن با این سوره شروع می شود و این سوره آغازگر قرآن است، «فاتحه نامیده می شود. بخاطر حمد و ستایشی که در این سوره از خداوند بعمل آمده نام دیگرش سوره «حمد» است. و نیز بنام «شکر» و «وافیه و «نور» هم از آن یاد می شود. نام دیگرش «سبع المثانی است و نیز «ام الكتاب . امام صادق(ع) فرموده است: سوره ای که اولش ستایش، وسطش اخلاص و آخرش نیایش است. (تفسیر برهان ج ۱ ص ۴۲). این سوره ۷ آیه دارد و در سال سوم بعثت آمده و چهل و سومین سوره است که در مکه نازل شده است. بعضی هم این سوره را اولین سوره دانسته اند. شده است. بعضی هم این سوره را اولین سوره دانسته اند.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدر یا محذوف / فاعل محذوف
{الرَّحْمَنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{الْحَمْدُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {لِلَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {رَبِّ}
نعت تابع {الْعَالَمِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{الرَّحْمَنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{مَالِكِ} نعت تابع {يَوْمِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {الدِّينِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{إِيَّاكَ} مفعول به مقدم {نَعْبُدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر
{وَأِيَّاكَ} (و) حرف عطف / مفعول به مقدم {نَشْتَعِينُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر
(نحن) در تقدیر

{اهْدِنَا} فعل

امر، مبنی بر حذف حرف عله (ی) / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {الصِّرَاطَ} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {المُسْتَقِيمَ} نعت تابع

{صِرَاطَ} بدل تابع {الَّذِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَنْعَمْتَ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {غَيْرِ} بدل تابع {الْمَعْصُوبِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلَا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {الضَّالِّينَ} معطوف تابع

آوانگاری قرآن

Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi.۱

Alhamdu lillahi rabbi alAAalameena.۲

Alrrahmani alrraheemi.۳

Maliki yawmi alddeeni.۴

Iyyaka naAAabudu wa-iybaka nastaAAeenu.۵

Ihdina alssirata almustaqeema.۶

Sirata allatheena anAAamta AAalayhim ghayri almaghdoobi AAalayhim wala.۷
alddalleena

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان (۱)

ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان، (۲)

رحمتگر مهربان، (۳)

[و] خداوند روز جزاست. (۴)

[بار الها] تنها تو را می پرستیم، و تنها از تو یاری می جوییم. (۵)

ما را به راه راست هدایت فرما، (۶)

راه آنان که گرامی شان داشته ای، نه [راه مغضوبان، و نه [راه گمراهان. (۷)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

«۱» به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۲» ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

«۳» [خداوندی که] بخشنده و بخشایشگر است [و رحمت عام و خاصش همگان را فرا گرفته].

«۴» [خداوندی که] مالک روز جزاست.

«۵» [پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم؛ و تنها از تو یاری می جوئیم.

«۶» ما را به راه راست هدایت کن...

«۷» راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی؛ نه کسانی که بر آنان غضب کرده ای؛ و نه گمراهان.

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی. (۱)

همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است. (۲)

رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است. (۳)

مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است. (۴)

[پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم. (۵)

ما را به راه راست راهنمایی کن. (۶)

راه کسانی [چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان] به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه] عطا کردی، هم آنان که نه مورد خشم تواند و نه گمراه اند. (۷)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان (۱)

ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است آفریننده جهانها است (۲)

خدائی که بخشنده و مهربانست (۳)

پادشاه روز جزا است، روز کیفر نیک و بد خلق (۴)

پروردگارا تنها تو را میپرستیم و از تو یاری می جوئیم و بس (۵)

تو ما را به راه راست هدایت فرما (۶)

راه آنان که بانها انعام فرمودی مانند انبیاء و اولیاء نه راه کسانی که بر آنها خشم فرمودی مانند یهود و نه گمراهان عالم چون اغلب نصاری (۷)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان. (۱)

سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. (۲)

(خدایی که) بخشنده و مهربان است. (۳)

(خدایی که) مالک روز جزاست. (۴)

(خدایا) تنها ترا می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم. (۵)

(خداوندا!) ما را به راه راست هدایت فرما. (۶)

(خداوندا! ما را به) راه کسانی که آنها را مشمول نعمت خود ساختی، (هدایت کن) نه غضب شدگان و نه گمراهان! (۷)

ترجمه فارسی استاد مجتبیوی

به نام خدای بخشاینده مهربان (۱)

سپاس و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان، (۲)

آن بخشاینده مهربان، (۳)

خداوند و فرمانروای روز پاداش. (۴)

تو را می پرستیم و بس و از تو یاری می خواهیم و بس. (۵)

ما را به راه راست راه بنمای، (۶)

راه کسانی که به آنان نعمت دادی نیکویی کردی نه راه خشم گرفتگان بر آنها و نه راه گمراهان. (۷)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان (۱)

ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است. (۲)

آن بخشاینده مهربان، (۳)

آن فرمانروای روز جزا. (۴)

تنها تو رامی پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم. (۵)

ما را به راه راست هدایت کن: (۶)

راه کسانی که ایشان را نعمت داده ای، نه خشم گرفتگان بر آنها و نه گمراهان. (۷)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان (۱)

سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است (۲)

خدای رحمان مهربان (۳)

دادار روز جزا (۴)

[خداوند] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می خواهیم (۵)

ما را بر راه راست استوار بدار (۶)

راه کسانی که آنان را نواخته ای، آنان نه که از نظر انداخته ای، و نه گمراهان (۷)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)

سپاس خدایرا پروردگار جهانیان (۲)

بخشاینده مهربان (۳)

که فرمانروای روز رستاخیز است (۴)

خدایا تو را پرستش کنیم و از تو یاری خواهیم (۵)

ما را به راه راست هدایت فرما (۶)

راه آنانکه برایشان روزی فرستادی نه راه غضب شدگان و نه راه گمگشتگان (۷)

ترجمه انگلیسی قرائی

۱ .In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

۲ ,All praise belongs to Allah, Lord of all the worlds

۳ ,the All-beneficent, the All-merciful

۴ .Master of the Day of Retribution

۵ .You [alone] do we worship, and to You [alone] do we turn for help

۶ ,Guide us on the straight path

۷ the path of those whom You have blessed—such as have not incurred Your wrath,

.nor are astray

ترجمه انگلیسی شاکر

(۱) (In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful.

(۲) (All praise is due to Allah, the Lord of the Worlds.

(۳) (The Beneficent, the Merciful.

(۴) (Master of the Day of Judgment.

﴿Thee do we serve and Thee do we beseech for help.﴾ (٥)

﴿Keep us on the right path.﴾ (٦)

The path of those upon whom Thou hast bestowed favors. Not (the path) of those
﴿upon whom Thy wrath is brought down, nor of those who go astray.﴾ (٧)

ترجمہ انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful (١)

,Praise be to God, Lord of the Universe (٢)

the Mercy-giving, the Merciful (٣)

!Ruler on the Day for Repayment (٤)

.You do we worship and You do we call on for help (٥)

,Guide us along the Straight Road (٦)

the road of those whom You have favored, with whom You are not angry, nor who (٧)
!are lost

ترجمہ انگلیسی آربری

﴿In the Name of God, the Merciful, the Compassionate﴾ (١)

﴿Praise belongs to God, the Lord of all Being,﴾ (٢)

﴿the All-merciful, the All-compassionate,﴾ (٣)

﴿the Master of the Day of Doom.﴾ (٤)

﴿Thee only we serve; to Thee alone we pray for succour.﴾ (٥)

﴿Guide us in the straight path,﴾ (٦)

the path of those whom Thou hast blessed, not of those against whom Thou art

(wrathful, nor of those who are astray. (۷

ترجمہ انگلیسی پیکتال

(In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful (۱

(Praise be to Allah, Lord of the Worlds, (۲

(The Beneficent, the Merciful. (۳

(Owner of the Day of Judgment, (۴

(Thee (alone) we worship; Thee alone we ask for help. (۵

(Show us the straight path, (۶

The path of those whom Thou hast favored; Not (the path) of those who earn Thine
(anger nor of those who astray. (۷

ترجمہ انگلیسی یوسفعلی

(In the name of Allah Most Gracious Most Merciful. (۱

(Praise be to Allah the Cherisher and Sustainer of the World. (۲

(Gracious Most Merciful. (۳

(Master of the Day of Judgment. (۴

(Thee do we worship and Thine aid we seek. (۵

(Show us the straight way. (۶

The way of those on whom Thou hast bestowed Thy Grace Those whose (portion) is
(not wrath and who go not astray. (۷

ترجمہ فرانسوی

.۱ Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux .

۲ .Louange à Allah, Seigneur de l'univers

۳ ,Le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

۴ .Maître du Jour de la rétribution

۵ .C'est Toi [Seul] que nous adorons, et c'est Toi [Seul] dont nous implorons secours

۶ ,Guide-nous dans le droit chemin

۷ le chemin de ceux que Tu as comblés de faveurs, non pas de ceux qui ont encouru

۸ .Ta colère, ni des égarés

ترجمه اسپانیایی

۱ .!En el nombre de Alá, el Compasivo, el Misericordioso

۲ .,Alabado sea Alá, Señor del universo

۳ ,el Compasivo, el Misericordioso

۴ ,Dueño del día del Juicio

۵ .A Ti solo servimos y a Ti solo imploramos ayuda

۶ ,Dirígenos por la vía recta

۷ la vía de los que Tú has agraciado, no de los que han incurrido en la ira, ni de los

۸ .extraviados

ترجمه آلمانی

۱ .digen, des Barmherzigen ۱۰ Im Namen Allahs, des Gn

۲ .,Aller Preis geht Allah, dem Herrn der Welten

۳ ,digen, dem Barmherzigen ۱۰ Dem Gn

۴ .Dem Meister des Gerichtstages

۵. Dir allein dienen wir, und zu Dir allein flehen wir um Hilfe

۶. ,Führe uns auf den geraden Weg

۷. fallen erregt Den Weg derer, denen Du Gnade erwiesen hast, die nicht (Dein) Mi haben und die nicht irregegangen sind

ترجمہ ایتالیایی

۱. In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

۲. ,La lode [appartiene] ad Allah, Signore dei mondi

۳. ,il Compassionevole, il Misericordioso

۴. .Re del Giorno del Giudizio

۵. .Te noi adoriamo e a Te chiediamo aiuto

۶. ,Guidaci sulla retta via

۷. la via di coloro che hai colmato di grazia, non di coloro che [sono incorsi] nella [Tua] ira , né degli sviati

ترجمہ روسی

۱. !Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

۲. ,Хвала – Аллаху, Господу миров

۳. ,Милостивому, Милосердному

۴. !Царю в день суда

۵. !Тебе мы поклоняемся и Тебя просим помочь

۶. ,Веди нас по дороге прямой

۷. по дороге тех, которых Ты благодетельствовал, не тех, оторые находятся

.под гневом, и не заблудших

ترجمه ترکی استانبولی

–۱.Rahman ve rahîm Allah adiyle

–۲.Hamd, SETâlemlerin rabbi Allah'a

–۳.Rahmandr, rahîmdir

–۴.din gününün sahibidir

–۵.Ancak sana ibadet ederiz ve ancak senden yardım dileriz

–۶.Bize doğru yolu göster

–۷.nimetlendirdiğin ki ilerin yolunu; gəzebe uğramların da deil, sapqların da

ترجمه آذربایجانی

۱. Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

۲. Həmd (şükür və tərif) olsun Allaha (və ya: Həmd məxsusdur Allaha) – aləmlərin
,Rəbbinə

۳. (Bu dünyada hamıya) mərhəmətli, (axirətdə isə ancaq mö'minlərə) rəhmli olana

۴. Haqq–Hesab (qiyamət) gününün sahibinə

۵. Biz yalnız Sənə ibadət edirik və yalnız Səndən kömək diləyirik

۶. Bizi doğru (düz) yola yönəlt

۷. Ne'mət verdiyin kəslərin yoluna! Qəzəbə düşər olmuşların və (haqdan) azmışların
(yoluna) yox

ترجمه اردو

۱. شروع خدا کا نام لے کر جو بے ایمانوں پر ان کی رحمت والا

۲. سب طرح کی تعریف خدا کی کو (سزاوار) جو تمام مخلوقات کا پروردگار

۳. مہربان نہایت رحم والا

۴. انصاف کا دن کا حاکم

۵. (پروردگار) تم تیری عبادت کرتے ہو اور تجھے ہی سہ مدد مانگتے ہو

۶. تم کو سیدھے رستے چلا ان لوگوں کو رستے جن پر تو اپنا فضل و کرم کرتا رہا

۷. نہ ان کو جن پر غصہ ہوتا رہا اور نہ گمراہوں کو

ترجمہ پشتو

۱. شروع کوم د خدای په نامه چہ بخښونکښ او مهربان

۲. ټول صفتونه د خدای لپاره دی چہ د دوو جهانو خاوند دی.

۳. هغه خدای چہ بخښونکښ دی (او رحمت یې هر عام او خاص ته شامل دی).

۴. (هغه خدای چہ) د قیامت د ورځو خاوند دی.

۵. (ای خدایه) یوازې ستا عبادت کوم، او یوازې له تا مرسته غواړم.

۶. مونږ ته نیغه لار راوړی.

۷. د هغه کسانو لار چہ تا پرې نعمتونه نازل کړی دی، نه د هغو کسانو لاره چہ ته پرې غصه شوې یې او نه د ټمراهانو لار.

ترجمہ کردی

۱. Bi navê Yezdanê Dilovan ê Dilovîn

۲. Çiqas pesindan û sipasî hene! Hemû ji bona Xuda yê cihanê ra ne

۳. Dilovan ê Dilovîn ewa ye

۴. (Ewa) serokê roja xelat û celatane

۵. Em hey xurî ji te ra perestî dikin û hey em ji te arîkarî dixwazin

.6 .Tu me bîne ser rîyarast .

.7 Ewanê te bi wan qencî kirine hene! Ewa rîya wan e. Rîya wan kesne te li wan xeşîm .
kiriye, nîne û rîya wan kesne, ku tû ji wan bi xeşmî hêrs bûyî jî nîneû (rîya wan kesne)
(.rê wunda û rê wundanok bi xweber jî nîne. (Tu evan dilxwazîne me li te bike

ترجمه اندونزی

.1 .Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang .

.2 ,Segala puji hanya bagi Allah, Tuhan semesta alam .

.3 ,Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang .

.4 .Yang menguasai hari pembalasan .

.5 (Ya Allah), hanya kepada Engkaulah kami menyembah dan hanya kepada)
.Engkaulah kami mohon pertolongan

.6 ,Tunjukkanlah kami ke jalan yang lurus .

.7 yaitu) jalan orang-orang yang telah Engkau anugerahkan nikmat kepada mereka,))
.bukan (jalan) mereka yang dimurkai dan bukan (pula jalan) mereka yang sesat

ترجمه ماليزیایی

(.1 Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani.)

Segala puji tertentu bagi Allah, Tuhan yang memelihara dan mentadbirkan sekalian
(.2 alam.)

(.3 (Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani.)

(.4 (Yang Menguasai pemerintahan hari Pembalasan (hari Akhirat).)

Engkaulah sahaja (Ya Allah) Yang Kami sembah, dan kepada Engkaulah sahaja kami
(.5 (memohon pertolongan.)

(Tunjukilah kami jalan yang lurus. ﴿٦

Iaitu jalan orang-orang yang Engkau telah kurniakan nikmat kepada mereka, bukan (jalan) orang-orang yang Engkau telah murkai, dan bukan pula (jalan) orang-orang (yang sesat. ﴿٧

ترجمه سواحیلی

١. Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu.

٢. Kila sifa njema ni ya Mwenyeezi Mungu, Mola wa viumbe.

٣. Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu.

٤. Mwenye kumiliki siku ya malipo.

٥. Wewe tu tunakuabudu, na kwako tu tunataka msaada.

٦. Tuongoze njia iliyo nyooka.

٧. Njia ya wale uliowaneemesha, siyo ya (wale) waliokasirikiwa, wala ya (wale) waliopotea.

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

[سوره الفاتحه (١): آیات ١ تا ٥]

ترجمه آیات:

بنام خدایی که هم رحمتی عام دارد و هم رحمتی خاص به نیکان. (١)

ستایش مر خدا را که مالک و مدبر همه عوالم است. (٢)

هم رحمتی عام دارد و هم رحمتی خاص به نیکان. (٣)

خدایی که مالکیت علی الاطلاقش در روز جزا. (٤)

برای همه مکشوف میشود تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می طلبیم (۵).

بیان [سبب ابتداء به "بسم الله"]

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) بسیار می شود که مردم، عملی را که می کنند، و یا می خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می کنند، تا باین وسیله مبارک و پر اثر شود، و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد، و یا حد اقل ساعتی شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان

صفحه ۲۵

می آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

[آغاز نمودن اعمال و گفتار با نام خدا ادب است و عمل را خدایی و نیک فرجام می کند]

عین این منظور را در نامگذاریها رعایت می کنند، مثلا می شود که مولودی که برایشان متولد می شود، و یا خانه، و یا مؤسسه ای که بنا می کنند، بنام محبوبی و یا عظیمی نام می گذارند، تا آن نام با بقاء آن مولود، و آن بنای جدید، باقی

بماند، و مسمای اولی به نوعی بقاء یابد، و تا مسمای دومی باقی است باقی بماند، مثل کسی که فرزندش را به نام پدرش نام می‌گذارد، تا همواره نامش بر سر زبانها بماند، و فراموش نشود.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آنچه که در کلامش هست مارک او را داشته باشد، و مرتبط با نام او باشد، و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب، مؤدب کند، و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت نموده، آن را با نام وی آغاز نموده، مارک وی را به آن بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد، و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد، و در نتیجه باطل و هالک و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاک و بطلان در او راه ندارد.

خواهید پرسید که دلیل قرآنی این معنا چیست؟ در پاسخ می‌گوئیم دلیل آن این است که خدای تعالی در چند جا از کلام خود بیان فرموده: که آنچه برای رضای او و به خاطر او و به احترام او انجام نشود باطل و بی اثر خواهد بود، و نیز فرموده: بزودی بیک یک اعمالی که بندگان انجام داده می‌پردازد، و آنچه به احترام او و به خاطر او انجام نداده اند نابود و هباء منثورا می‌کند، و آنچه به غیر این منظور انجام داده اند، حبط و بی اثر و باطل می‌کند، و نیز فرموده: هیچ چیزی

جز وجه کریم او بقاء ندارد، در نتیجه هر چه به احترام او و وجه کریمش و به خاطر رضای او انجام شود، و به نام او درست شود باقی می ماند، چون خود او باقی و فنا ناپذیر است، و هر امری از امور از بقاء، آن مقدر نصیب دارد، که خدا از آن امر نصیب داشته باشد.

و نیز این معنا همانست که حدیث مورد اتفاق شیعه و سنی آن را افاده می کند، و آن این است که رسول خدا (ص) فرمود: (هر امری از امور که اهمیتی داشته باشد، اگر به نام خدا آغاز نشود، ناقص و ابرتر می ماند، و به نتیجه نمی رسد) «۱» و کلمه (ابرتر) بمعنای چیز است که آخرش بریده باشد.

از همین جا می توانیم بگوئیم حرف (باء) که در اول (بسم الله) است، از میان معنایی که برای آنست، معنای ابتداء با این معنایی که ما ذکر کردیم مناسب تر است، در نتیجه معنای جمله این می شود: که (من به نام خدا آغاز می کنم).

[غرض از سراسر قرآن یک امر است و آن هدایت، این یک امر با نام خدا آغاز شده

مخصوصاً این تناسب از این جهت روشن تر به نظر می رسد که کلام خدا با این جمله آغاز شده، و کلام، خود فعلی است از افعال، و ناگزیر دارای وحدتی است، و وحدت کلام به وحدت معنا و مدلول آن است، پس لا جرم کلام خدا از اول تا به آخرش معنای واحدی دارد، و آن معنای واحد غرضی است که به خاطر آن غرض، کلام خود را به بندگان خود القاء کرده است.

معنای واحدی که غرض از کلام خدای تعالی است چیست؟ از آیه: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ، از سوی خدا به سوی شما نوری و کتابی آشکار آمد، که به سوی خدا راه می نماید) ...، «۱» و آیاتی دیگر، که خاصیت و نتیجه از کتاب و کلام خود را هدایت بندگان دانسته، فهمیده میشود: که آن غرض واحد هدایت خلق است، پس در حقیقت هدایت خلق با نام خدا آغاز شده، خدایی که مرجع همه بندگان است، خدایی که رحمان است، و به همین جهت سیل رحمتش را برای عموم بندگانش چه مؤمن و چه کافر بیان می کند، آن سیلی که خیر هستی و زندگی آنان در پیمودن آن سیل است، و خدایی که رحیم است، و به همین جهت سیل رحمت خاصه اش را برای خصوص مؤمنین بیان می کند، آن سیلی که سعادت آخرت آنان را تامین نموده، و به دیدار پروردگارشان منتهی می شود، و در جای دیگر از این دو قسم رحمتش، یعنی رحمت عامه و خاصه اش خبر داده، فرمود: (وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ، رحمت همه چیز را فرا گرفته، و بزودی همه آن را به کسانی که تقوی پیشه کنند اختصاص می دهم) «۲» این ابتداء به نام خدا نسبت به تمامی قرآن بود، که گفتیم غرض از سراسر قرآن یک امر است، و آن هدایت است، که در آغاز قرآن این یک عمل با نام خدا آغاز شده است.

[علت ابتداء هر سوره با بسم الله

و اما اینکه این نام شریف بر سر هر سوره تکرار شده، نخست باید دانست که خدای سبحان

کلمه (سوره) را در کلام مجیدش چند جا آورده، از آن جمله فرموده: (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ)، «۳» و فرموده: (فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ) «۴» و فرموده: (إِذَا أَنْزَلْنَا سُورَةً)، «۵» و فرموده: (سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا). «۶» از این آیات می فهمیم که هر یک از این سوره ها طائفه ای از کلام خدا است، که برای خود و جداگانه، وحدتی دارند، نوعی از وحدت، که نه در میان ابعاض یک سوره هست، و نه میان سوره ای و سوره ای دیگر.

و نیز از اینجا می فهمیم که اغراض و مقاصدی که از هر سوره بدست می آید مختلف است، و هر سوره ای غرضی خاص و معنای مخصوصی را ایفاء می کند، غرضی را که تا سوره تمام نشود

۱- سوره مائده آیه ۱۶

۲- سوره اعراف آیه ۱۵۶

۳- سوره یونس آیه ۳۸

۴- سوره هود آیه ۱۳

۵- توبه آیه ۸۶

۶- سوره نور آیه ۱

صفحه ۲۷

آن غرض نیز تمام نمی شود، و بنا بر این جمله (بسم الله) در هر یک از سوره ها راجع به آن غرض واحدی است که در خصوص آن سوره تعقیب شده است.

پس بسم الله در سوره حمد راجع به غرضی است که در خصوص این سوره هست و آن معنایی که از خصوص این سوره بدست می آید، و از ریخت این سوره برمی آید حمد خدا است، اما نه تنها بزبان، بلکه باظهار عبودیت، و نشان دادن عبادت و کمک خواهی و درخواست هدایت است، پس کلامی است که خدا به نیابت از طرف بندگان خود گفته، تا ادب در مقام اظهار عبودیت را به بندگان خود بیاموزد.

و اظهار عبودیت از بنده خدا همان عملی است که می کند، و قبل

از انجامش بسم الله می گوید، و امر ذی بال و مهم همین کاری است که اقدام بر آن کرده، پس ابتدا به نام خدای سبحان هم راجع به او است، و معنایش این است: خدایا من به نام تو عبودیت را برای تو آغاز می کنم، پس باید گفت: متعلق باء در بسم الله سوره حمد "ابتداء" است، در حقیقت می خواهیم اخلاص در مقام عبودیت، و گفتگوی با خدا را به حد کمال برسانیم، و بگوئیم پروردگارا حمد تو را با نام تو آغاز می کنم، تا این عمل نشان و مارک تو را داشته باشد، و خالص برای تو باشد، ممکن هم هست همانطور که قبلاً گفتیم متعلق آن فعل (ابتداء) باشد، و معنایش این باشد که خدایا من خواندن سوره و یا قرآن را با نام تو آغاز می کنم، بعضی هم گفته اند: (باء) استعانت است، و لکن معنی ابتداء مناسب تر است، برای اینکه در خود سوره، مسئله استعانت صریحاً آمده، و فرمود: (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، دیگر حاجت به آن نبود که در بسم الله نیز آن را بیاورد.

[معنی و موارد استعمال لفظ "اسم"]

و اما اسم؟ این کلمه در لغت بمعنای لفظی است که بر مسمی دلالت کند، و این کلمه از ماده (سمه) اشتقاق یافته، و سمه به معنای داغ و علامتی است که بر گوسفندان می زدند، تا مشخص شود کدامیک از کدام شخص است، و ممکن هم هست اشتقاقش از (سمو) به معنای بلندی باشد، مبدأ اشتقاقش هر چه باشد کاری نداریم، فعلاً آنچه لغت و عرف از لفظ (اسم) می فهمد، لفظ دلالت کننده است، و معلوم است که لازمه این معنا این است که

(اسم) همانطور که در مورد لفظ استعمال می شود، و بان لحاظ اصلا امری لفظی است، همچنین در مورد صفات معرف هر کسی نیز استعمال می شود، و به این لحاظ از مقوله الفاظ نیست، بلکه از اعیان است.

آن گاه دیدند آن چیزی که دلالت می کند بر ذات، و از هر چیزی به ذات نزدیکتر است، اسم بمعنای دوم است، (که با تجزیه و تحلیل عقلی اسم شده)، و اگر اسم به معنای اول بر ذات دلالت می کند، با وساطت اسم بمعنای دوم است، از این رو اسم بمعنای دوم را اسم نامیدند، و اسم به معنای اول را اسم اسم.

البته همه اینها که گفته شد مطالبی است که تحلیل عقلی آن را دست می دهد، و نمی شود لغت را حمل بر آن کرد، پس هر جا کلمه (اسم) را دیدیم، ناگزیریم حمل بر همان معنای اول کنیم.

در صدر اول اسلام این نزاع همه مجامع را بخود مشغول کرده بود، و متکلمین بر سر آن مشاجره ها می کردند، که آیا اسم عین مسمی است؟ و یا غیر آنست؟ و لکن اینگونه مسائل دیگر امروز مطرح نمی شود، چون آن قدر روشن شده که به حد ضرورت رسیده است، و دیگر صحیح نیست که آدمی خود را به آن مشغول نموده، قال و قیل صدر اول را مورد بررسی قرار دهد، و حق را به یک طرف داده، سخن دیگری را ابطال کند، پس بهتر آن است که ما نیز متعرض آن نشویم.

[توضیح لفظ جلاله "الله"]

و اما لفظ جلاله (الله)، اصل آن (ال اله) بوده، که همزه دومی در اثر کثرت استعمال حذف شده، و بصورت الله در آمده است، و

کلمه (اله) از ماده (إله) باشد، که به معنای پرستش است، وقتی می گویند (اله الرجل و یاله)، معنایش این است که فلانی عبادت و پرستش کرد، ممکن هم هست از ماده (ول ه) باشد، که بمعنای تحیر و سرگردانی است، و کلمه نامبرده بر وزن (فعال) به کسره فاء، و بمعنای مفعول (مالوه) است، هم چنان که کتاب بمعنای مکتوب (نوشته شده) می باشد، و اگر خدای را اله گفته اند، چون مالوه و معبود است، و یا بخاطر آن است که عقول بشر در شناسایی او حیران و

صفحه ۲۹

سرگردان است.

و ظاهراً کلمه (الله) در اثر غلبه استعمال علم (اسم خاص) خدا شده، و گر نه قبل از نزول قرآن این کلمه بر سر زبانها دایر بود، و عرب جاهلیت نیز آن را می شناختند، هم چنان که آیه شریفه:

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ؟ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ و اگر از ایشان بپرسی چه کسی ایشان را خلق کرده، هر آینه خواهند گفت: الله)، «۱» و آیه: (فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ، وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا، پس در باره قربانیان خود گفتند:

این مال الله، و این مال شرکائی که ما برای خدا داریم)، «۲» این شناسایی را تصدیق می کند.

از جمله ادله ای که دلالت می کند بر اینکه کلمه (الله) علم و اسم خاص خدا است، این است که خدای تعالی به تمامی اسماء حسنائش و همه افعالی که از این اسماء انتزاع و گرفته شده، توصیف می شود، ولی با کلمه (الله) توصیف نمی شود، مثلاً می گوئیم الله رحمان است، رحیم است، ولی بعکس آن نمیگوئیم، یعنی هرگز گفته نمیشود: که رحمان این صفت را دارد که الله است و نیز می گوئیم (رحم

اللَّهُ و علم الله و رزق الله، خدا رحم کرد، و خدا دانست، و خدا روزی داد،) ولی هرگز نمیگوئیم (الله الرحمن، رحمان الله شد)، و خلاصه، اسم جلاله نه صفت هیچیک از اسماء حسناى خدا قرار می گیرد، و نه از آن چیزی به عنوان صفت برای آن اسماء گرفته میشود.

از آنجایی که وجود خدای سبحان که اله تمامی موجودات است، خودش خلق را به سوی صفاتش هدایت می کند، و می فهماند که به چه اوصاف کمالی متصف است، لذا می توان گفت که کلمه (الله) بطور التزام دلالت بر همه صفات کمالی او دارد، و صحیح است بگوئیم لفظ جلاله (الله) اسم است برای ذات واجب الوجودی که دارنده تمامی صفات کمال است، و گر نه اگر از این تحلیل بگذریم، خود کلمه (الله) پیش از اینکه نام خدای تعالی است، بر هیچ چیز دیگری دلالت ندارد، و غیر از عنایتی که در ماده (ال ه) است، هیچ عنایت دیگری در آن بکار نرفته است.

[معنی رحمن و رحیم و فرق آن دو]

و اما دو وصف رحمان و رحیم، دو صفتند که از ماده رحمت اشتقاق یافته اند، و رحمت صفتی است انفعالی، و تاثر خاصی است درونی، که قلب هنگام دیدن کسی که فاقد چیزی و یا محتاج به چیزی است که نقص کار خود را تکمیل کند، متاثر شده، و از حالت پراکندگی به حالت جزم و عزم در می آید، تا حاجت آن بیچاره را بر آورد، و نقص او را جبران کند، چیزی که هست این معنا با لوازم امکانیش در باره خدا صادق نیست، و به عبارت دیگر، رحمت در خدای تعالی هم

به معنای تاثر قلبی نیست، بلکه باید نواقص امکانی آن را حذف کرد، و باقی مانده را که همان اعطاء، و افاضه، و رفع حاجت حاجتمند است، به خدا نسبت داد.

۱- زخرف آیه ۸۷

۲- انعام آیه ۱۳۶

صفحه ۳۰

کلمه (رحمان) صیغه مبالغه است که بر کثرت و بسیاری رحمت دلالت می کند، و کلمه (رحیم) بر وزن فعلیل صفت مشبیه است، که ثبات و بقاء و دوام را میرساند، پس خدای رحمان معنایش خدای کثیر الرحمه، و معنای رحیم خدای دائم الرحمه است، و بهمین جهت مناسب با کلمه رحمت این است که دلالت کند بر رحمت کثیری که شامل حال عموم موجودات و انسانها از مؤمنین و کافر می شود، و به همین معنا در بسیاری از موارد در قرآن استعمال شده، از آن جمله فرموده: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) مصدر رحمت عامه خدا عرش است که مهیمن بر همه موجودات است (۱) و نیز فرموده: (قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمِيزْ لَهٗ الرَّحْمَنُ مَدًّا، بگو آن کس که در ضلالت است باید خدا او را در ضلالتش مدد برساند) (۲) و از این قبیل موارد دیگر.

و نیز بهمین جهت مناسب تر آنست که کلمه (رحیم) بر نعمت دائمی، و رحمت ثابت و باقی او دلالت کند، رحمتی که تنها بمؤمنین افاضه می کند، و در عالمی افاضه می کند که فنا ناپذیر است، و آن عالم آخرت است، هم چنان که خدای تعالی فرمود: (وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا، خداوند همواره، به خصوص مؤمنین رحیم بوده است)، (۳) و نیز فرموده: (إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ، بدرستی که او به ایشان رؤف و رحیم است)، (۴) و آیاتی دیگر،

و به همین جهت بعضی گفته اند: رحمان عام است، و شامل مؤمن و کافر می شود، و رحیم خاص مؤمنین است.

[معنی حمد و فرق آن با مدح

(الْحَمْدُ لِلَّهِ) کلمه حمد بطوری که گفته اند به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که ثنا شونده با اختیار خود انجام داده، بخلاف کلمه (مدح) که هم این ثنا را شامل میشود، و هم ثنای بر عمل غیر اختیاری را، مثلاً گفته می شود (من فلانی را در برابر کرامتی که دارد حمد و مدح کردم) ولی در مورد تَلَأْتُ یَکَ مروارید، و یا بوی خوش یک گل نمی گوئیم آن را حمد کردم بلکه تنها می توانیم بگوئیم (آن را مدح کردم).

حرف (الف و لام) که در اول این کلمه آمده استغراق و عمومیت را می رساند، و ممکن است (لام) جنس باشد، و هر کدام باشد مالش یکی است.

برای اینکه خدای سبحان می فرماید:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، این است خدای شما که خالق هر چیز است)، «۵» و اعلام میدارد که هر موجودی که مصداق کلمه (چیز) باشد، مخلوق خداست، و نیز فرموده: (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ أَنْ خَدَائِي كَمَا هِيَ رَأْسُهَا) که هر چه را خلق کرده زیبایش کرده)، «۶» و اثبات کرده که هر چیزی که مخلوق است به آن

۱- سوره طه آیه ۵

۲- سوره مریم آیه ۷۵

۳- سوره احزاب آیه ۴۳

۴- سوره توبه آیه ۱۱۷

۵- سوره غافر آیه ۶۲

۶- سوره سجده آیه ۷

صفحه ۳۱

جهت که مخلوق او است و منسوب به او است حسن و زیبا است، پس حسن و زیباییی دایر مدار خلقت است، هم چنان که خلقت دایر مدار حسن میباشد، پس هیچ

خلقی نیست مگر آنکه به احسان خدا حسن و به اجمال او جمیل است، و بعکس هیچ حسن و زیبایی نیست مگر آنکه مخلوق او، و منسوب به او است.

و نیز فرموده: (هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) او است خدای واحد قهار، «۱» نیز فرموده: (وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ، ذلیل و خاضع شد وجوه در برابر حی قیوم) «۲» و در این دو آیه خبر داده است از اینکه هیچ چیزی را به اجبار کسی و قهر قاهری نیافریده، و هیچ فعلی را به اجبار اجبار کننده ای انجام نمیدهد، بلکه هر چه خلق کرده با علم و اختیار خود کرده، در نتیجه هیچ موجودی نیست مگر آنکه فعل اختیاری او است، آن هم فعل جمیل و حسن، پس از جهت فعل تمامی حمدها از آن او است.

و اما از جهت اسم، یک جا فرموده: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) خدا است که معبودی جز او نیست، و او را است اسماء حسنی، «۳» و جایی دیگر فرموده: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ، خدای را است اسمایی حسنی، پس او را به آن اسماء بخوانید، و آنان را که در اسماء او کفر می ورزند رها کنید، و بخودشان واگذارید)، «۴» و اعلام داشته که او هم در اسمائش جمیل است، و هم در افعالش، و هر جمیلی از او صادر می شود.

پس روشن شد که خدای تعالی هم در برابر اسماء جمیلش محمود و سزاوار ستایش است، و هم در برابر افعال جمیلش، و نیز روشن شد که هیچ حمدی از هیچ حامدی در برابر هیچ

امری محمود سر نمی زند مگر آنکه در حقیقت حمد خدا است، برای آنکه آن جمیلی که حمد و ستایش حامد متوجه آنست فعل خدا است، و او ایجادش کرده، پس جنس حمد و همه آن از آن خدا است.

[استشهاد بر اینکه جنس حمد و همه حمد از آن خدا است از سوی دیگر ظاهر سیاق و به قرینه التفاتی که در جمله: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) ...، بکار رفته، و ناگهان خدای سبحان مخاطب بندگان قرار گرفته، چنین دلالت دارد که سوره مورد بحث کلام بنده خداست، به این معنا که خدای تعالی در این سوره به بنده خود یاد می دهد که چگونه حمدش گوید، و چگونه سزاوار است ادب عبودیت را در مقامی که می خواهد اظهار عبودیت کند، رعایت نماید، و این ظاهر را جمله (الْحَمْدُ لِلَّهِ) نیز تایید میکند.

برای اینکه حمد توصیف است، و خدای سبحان خود را از توصیف واصفان از بندگانش _____

۱- سوره زمر آیه ۴

۲- سوره طه آیه ۱۱۱

۳- سوره طه آیه ۸

۱۸۰

اعراف آییه

۴- سوره

صفحه ۳۲

[بیان اینکه خدا از حمد حامدان منزّه است و دلیل آن

منزّه دانسته، و فرموده: (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، خدا منزّه است از آنچه توصیفش می کنند، مگر بندگان مخلص او)، «۱» و در کلام مجیدش هیچ جا این اطلاق را مقید نکرده، و هیچ جا عبارتی نیاورده که حکایت کند حمد خدا را از غیر خدا، بجز عده ای از انبیاء مخلصش، که از آنان حکایت کرده که حمد خدا گفته اند، در خطابش به نوح (ع) فرموده: (فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، پس بگو حمد آن خدایی

را که ما را از قوم ستمکار نجات داد)، «۲» و از ابراهیم حکایت کرده که گفت: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ، «۳» سپاس خدایی را که در سر پیری اسماعیل و اسحاق را بمن داد) و در چند جا از کلامش به رسول گرامیش محمد (ص) فرموده: که (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْغُو الْحَمْدَ لِلَّهِ)، «۴» و از داود و سلیمان (ع) حکایت کرده که: (وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ كَفْتُنَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ) «۵» و از اهل بهشت یعنی پاک دلانی که از کینه درونی، و کلام بیهوده، و فسادانگیز پاکند، نقل کرده که آخرین کلامشان حمد خدا است، و فرموده: (وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ). «۶»

و اما غیر این موارد هر چند خدای تعالی حمد را از بسیاری مخلوقات خود حکایت کرده، و بلکه آن را به همه مخلوقاتش نسبت داده، و فرموده: (وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ)، «۷» و نیز فرموده:

(وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ)، «۸» و نیز فرموده: (وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، هیچ چیز نیست مگر آنکه خدا را با حمدش تسبیح می گوید). «۹»

الا اینکه بطوری که ملاحظه می کنید همه جا خود را از حمد حامدان، مگر آن عده که گفتیم، منزّه میدارد، هر جا سخن از حمد حامدان کرده، حمد ایشان را با تسبیح جفت کرده، و بلکه تسبیح را اصل در حکایت قرار داده، و حمد را با آن ذکر کرده، و همانطور که دیدید فرموده: تمامی موجودات با حمد خود او را تسبیح می گویند.

خواهی پرسید چرا خدا منزّه از حمد حامدان است؟ و چرا نخست تسبیح را از ایشان حکایت

کرده؟ می‌گوییم برای اینکه غیر خدای تعالی هیچ موجودی به افعال جمیل او، و به جمال و کمال افعالش احاطه ندارد، هم چنان که به جمیل صفاتش و اسماءش که جمال افعالش ناشی از جمال آن صفات و اسماء است، احاطه ندارد، هم چنان که خودش فرموده: (وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا، احاطه علمی به او ندارند). «۱۰»

۱- سوره صافات آیه ۱۶۰

۲- مؤمنون آیه ۲۸

۳- سوره ابراهیم آیه ۳۹

۴- سوره نمل آیه ۹۳

۵- سوره نمل آیه ۱۵

۶- سوره یونس آیه ۱۰

۷- شوری آیه ۵

۸- سوره رعد آیه ۱۳

۹- سوره اسراء آیه ۴۴

۱۰- سوره طه آیه ۱۱۰

صفحه ۳۳

بنا بر این، مخلوق خدا به هر وضعی که او را بستاید، به همان مقدار به او و صفاتش احاطه یافته است و او را محدود به حدود آن صفات دانسته، و به آن تقدیر اندازه گیری کرده، و حال آنکه خدای تعالی محدود بهیچ حدی نیست، نه خودش، و نه صفات، و اسمائش، و نه جمال و کمال افعالش، پس اگر بخواهیم او را ستایش صحیح و بی اشکال کرده باشیم، باید قبلا او را منزله از تحدید و تقدیر خود کنیم، و اعلام بداریم که پروردگارا! تو منزله از آنی که به تحدید و تقدیر فهم ما محدود شوی، هم چنان که خودش در این باره فرموده: (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، خدا می داند و شما نمی دانید). «۱»

اما مخلصین از بندگان او که گفتیم: حمد آنان را در قرآن حکایت کرده، آنان حمد خود را حمد خدا، و وصف خود را وصف او قرار داده اند، برای اینکه خداوند ایشان را خالص برای خود کرده.

روشن شد آنچه که ادب بندگی اقتضاء دارد، این است که بنده خدا پروردگار خود را به همان ثنائی ثنا گوید که خود خدا خود را به آن ستوده، و از آن تجاوز نکند، هم چنان که در حدیث مورد اتفاق شیعه و سنی از رسول خدا (ص) رسیده که در ثنای خود می گفت: (لا- احصی ثناء علیک، انت کما اثنت علی نفسک) «۲» پروردگارا من ثناء تو را نمی توانم بشمارم، و بگویم، تو آن طوری که بر خود ثنا کرده ای.

پس اینکه در آغاز سوره مورد بحث فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ) تا باخر، ادب عبودیت را می آموزد، و تعلیم می دهد که بنده او لایق آن نبود که او را حمد گوید، و فعلا که می گوید، به تعلیم و اجازه خود او است، او دستور داده که بنده اش بگوید.

[معنی رب " مالک مدبر"]

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) ...، بیشتر اساتید قرائت خوانده اند (ملک يوم الدين)، اما کلمه (رب) معنای این کلمه مالکی است که امر مملوک خود را تدبیر کند، پس معنای مالک در کلمه (رب) خوابیده،

[معنی مالکیت و تقسیم آن به حقیقی و اعتباری]

و ملک نزد ما اهل اجتماع و در ظرف اجتماع، یک نوع اختصاص مخصوص است. که بخاطر آن اختصاص، چیزی قائم به چیزی دیگر می شود، و لازمه آن صحت تصرفات است، و صحت تصرفات قائم به کسی می شود که مالک آن چیز است، وقتی می گوئیم: فلان متاع ملک من است، معنایش این است که آن متاع یک نوع قیامی بوجود من دارد، اگر من باشم می توانم در آن تصرف کنم، ولی اگر من نباشم دیگری نمی تواند در آن تصرف

من از دنیا می روم آنها هم با من از دنیا بروند، پس ملکیت آنها حقیقی نیست، بلکه قانونی، و چیزی شبیه بملک حقیقی است.

[مالکیت خدا حقیقی است و ملک حقیقی جدا از تدبیر متصور نیست

از میان این دو قسم ملک آنچه صحیح است که به خدا نسبت داده شود، همان ملک حقیقی است، نه اعتباری، چون ملک اعتباری با بطلان اعتبار، باطل می شود، یک مال ما دام مال من است که نفروشم، و به ارث ندهم، و بعد از فروختن اعتبار ملکیت من باطل می شود، و معلوم است که مالکیت خدای تعالی نسبت به عالم باطل شدنی نیست.

و نیز پر واضح است که ملک حقیقی جدای از تدبیر تصور ندارد، چون ممکن نیست فرضا کره زمین با همه موجودات زنده و غیر زنده روی آن در هستی خود محتاج بخدا باشد، ولی در آثار هستی مستقل از او و بی نیاز از او باشد، وقتی خدا مالک همه هستی ها است، هستی کره زمین از او است، و هستی حیات روی آن، و تمامی آثار حیات از او است، در نتیجه پس تدبیر امر زمین و موجودات در آن، و همه عالم از او خواهد بود، پس او رب تمامی ما سوای خویش است، چون کلمه رب بمعنای مالک مدبر است.

[معنی "عالمین"]

(و اما کلمه عالمین) این کلمه جمع عالم بفتحه لام است، و معنایش "آنچه ممکن است که با آن علم یافت" است، که وزن آن وزن قالب، و خاتم، و طابع، است، یعنی آنچه با آن قالب می زنند، و مهر و موم می زنند، و امضاء می کنند، و معلوم است که معنای این کلمه شامل

می شود، هم تک تک موجودات را می توان عالم خواند، و هم نوع نوع آنها را، مانند عالم جماد، و عالم نبات، و عالم حیوان، و عالم انسان، و هم صنف صنف هر نوعی را، مانند عالم عرب، و عالم عجم.

و این معنای دوم که کلمه عالم بمعنای صنف صنف انسانها باشد، با مقام آیات که مقام شمردن اسماء حسنا خدا است، تا می رسد به (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) مناسب تر است، چون مراد از یوم الدین روز قیامت است، چون دین بمعنای جزاء است، و جزاء در روز قیامت مخصوص به انسان و جن است، پس معلوم می شود مراد از عالمین هم عوالم انس و جن، و جماعتهای آنان است.

و همین که کلمه نامبرده در هر جای قرآن آمده، به این معنا آمده، خود، مؤید احتمال ما است، که در اینجا هم عالمین به معنای عالم اصناف انسانها است، مانند آیه: (وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، تو را بر همه زنان عالمیان اصطفاء کرد)، «۱» و آیه (لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، تا برای عالمیان بیم رسان باشد)، «۲» و آیه: (أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؟ آیا به سر وقت گناه زشتی می روید، که قبل از شما احدی از عالمیان چنان کار نکرده است). «۳»

[فرق بین مالک و ملک و اینکه قرائت "ملک یوم الدین" بنظر بهتر می رسد]

و اما (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)، در سابق معنای مالک را گفتیم، و این کلمه اسم فاعل از ملک بکسره میم- است، و اما ملک بفتحه میم و کسره لام، صفت مشبیه از ملک به ضم میم است، بمعنای سلطنت و نیروی اداره نظام قومی، و

مالکیت و تدبیر امور قوم است، نه مالکیت خود قوم، و بعبارتی دیگر ملک، مالک مردم نیست، بلکه مالک امر و نهی و حکومت در آنان است.

البته هر یک از مفسرین و قاریان که یک طرف را گرفته اند، برای آن وجوهی از تایید نیز درست کرده اند، و هر چند هر دو معنای از سلطنت، یعنی سلطنت بر ملک به ضمه، و ملک به کسره، در حق خدای تعالی ثابت است، الا آنکه ملک بضمه میم را می شود منسوب بزمان کرد، و گفت: ملک عصر فلان، و پادشاه قرن چندم، ولی ملک بکسره میم به زمان منسوب نمی شود، و هیچ وقت نمی گویند: مالک قرن چندم، مگر بعنایتی دور از ذهن، در آیه مورد بحث هم ملک را به روز جزا نسبت داده، و فرموده: (ملک یوم الدین)، پادشاه روز جزاء، و در جای دیگر باز فرموده: (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، امروز ملک از کیست؟ از خدای واحد قهار) «۴» و به همین دلیل قرائت (ملک یوم الدین) به نظر بهتر می رسد.

۱- سوره آل عمران آیه ۴۲

۲- سوره فرقان آیه ۱

۳- سوره اعراف آیه ۸۰

۴- سوره غافر آیه ۱۶

صفحه ۳۶

بحث روایتی [شاهد احادیثی در باره معنی بسم الله و جزء قرآن بودن آن و معنی رحمن و رحیم و حمد خدا ...]

در کتاب عیون اخبار الرضا، و در کتاب معانی، از حضرت رضا (ع)، روایت آورده اند:

که در معنای جمله (بسم الله) فرمود: معنایش این است که من خود را به داغ و علامتی از علامتهای خدا داغ می زنم، و آن داغ عبادت است، (تا همه بدانند من بنده چه کسی هستم)، شخصی پرسید: سمه

(داغ) چیست؟ فرمود: علامت. «۱»

مؤلف: و این معنا در مثل فرزندی است که از معنای قبلی ما متولد شده، چون ما در آنجا گفتیم: باء در (بسم الله) باء ابتداء است، چون بنده خدا عبادت خود را به داغی از داغهای خدا علامت می زند، باید خود را هم که عبادتش منسوب به آن است به همان داغ، داغ بزند.

و در تهذیب از امام صادق (ع)، و در عیون و تفسیر عیاشی از حضرت رضا (ع) روایت آورده اند، که فرمود: این کلمه به اسم اعظم خدا نزدیک تر است از مردمک چشم به سفیدی آن. «۲»

مؤلف: و بزودی معنای روایت در (پیرامون اسم اعظم) خواهد آمد انشاء الله تعالی.

و در کتاب عیون از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود: کلمه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) جزء سوره فاتحه الکتاب است، و رسول خدا (ص) همواره آن را میخواند، و آیه اول سوره بحسابش می آورد، و فاتحه الکتاب را سبع المثانی می نامید. «۳»

مؤلف: و از طرق اهل سنت و جماعت نظیر این معنا روایت شده است، مثلاً- دارقطنی از ابی هریره حدیث کرده که گفت: رسول الله (ص) فرمود: چون سوره حمد را میخوانید، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را هم یکی از آیاتش بدانید، و آن را بخوانید، چون سوره حمد، ام القرآن، و سبع المثانی است، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، یکی از آیات این سوره است. «۴»

و در خصال از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت ایشان فرمودند: این مردم را چه میشود؟ خدا آنان را بکشد، به بزرگترین آیه از آیات خدا پرداخته و پنداشتند که گفتن آن آیه بدعت است. «۵»

ج ۱ ب ۲۶ ح ۱۹ و معانی الاخبار ص ۳

۲- تهذیب ج ۲ ص ۲۸۹ ح ۱۵ و عیون اخبار الرضا ج ۲ ب ۳۰ ح ۱۱ و تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۱ ح ۱۳

۳- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۳۵ ب ۲۸ ح ۵۹

۴- سنن دارقطنی ج ۱ ص ۳۰۹ ح ۱۷

۵- خصال و بحار ج ۹۲ ص ۲۳۶ ح ۲۸ و مجمع الیسان ج ۱ ص ۱۹

صفحه ۳۷

و از امام باقر (ع) روایت است که فرمود: محترم ترین آیه را از کتاب خدا دزدیدند، و آن آیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است، که بر بنده خدا لازم است در آغاز هر کار آن را بگوید، چه کار بزرگ، و چه کوچک، تا مبارک شود. «۱»

مؤلف: روایات از ائمه اهل بیت (ع) در این معنا بسیار زیاد است، که همگی دلالت دارند بر اینکه بسم الله جزء هر سوره از سوره های قرآن است، مگر سوره براءت، که بسم الله ندارد، و در روایات اهل سنت و جماعت نیز روایاتی آمده که بر این معنا دلالت دارند.

از آن جمله در صحیح مسلم از انس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: در همین لحظه پیش سوره ای بر من نازل شد، آن گاه شروع کردند بخواندن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، «۲» و از ابی داود از ابن عباس روایت کرده که گفت: (وی حدیث را صحیح دانسته)، رسول خدا (ص) غالباً اول و آخر سوره را نمی فهمید کجا است، تا آنکه آیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نازل میشد، (و بین دو سوره قرار میگرفت). «۳»

مؤلف: این معنا بطرق شیعه از امام باقر

(ع) روایت شده. «۴»

و در کافی و کتاب توحید، و کتاب معانی، و تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع) روایت شده که در حدیثی فرمود: اللّٰه، اله هر موجود، و رحمان رحم کننده تمامی مخلوقات خود، و رحیم رحم کننده به خصوص مؤمنین است. «۵»

و از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: رحمان اسم خاص است به صفت عام، و رحیم اسم عام است به صفت خاص. «۶»

مؤلف: از بیانی که ما در سابق داشتیم روشن شد که چرا رحمان عام است، و مؤمن و کافر را شامل میشود، ولی رحیم خاص است، و تنها شامل حال مؤمن می گردد، و اما اینکه در حدیث بالا فرمود رحمان اسم خاص است به صفت عام، و رحیم، اسم عام است به صفت خاص، گویا مرادش این باشد که رحمان هر چند مؤمن و کافر را شامل میشود، ولی رحمتش خاص دنیا است، و رحیم هر چند عام است، و رحمتش هم دنیا را می گیرد، و هم آخرت را، ولی مخصوص مؤمنین است، و

۱- خصال و بحار ج ۹۲ ص ۲۳۸ ح ۳۹

۲- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۱۲

۳- سنن ابی داود ج ۱ ص ۲۰۹ ح ۷۸۸

۴- بطرق خاصه از امام باقر (ع) نقل شده که رسول اللّٰه اول و آخر سوره را بسم اللّٰه می دانست ۵- اصول کافی ج ۱ ص ۱۱۴ ح ۱ باب معانی الاسماء و اشقاقها و التوحید ص ۲۳۰ ح ۲ و معانی الاخبار ص ۳ ح ۱ و تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۲ ح ۱۹-۲۰

۶- مجمع البیان ج ۱ ص ۲۱

صفحه ۳۸

بعبارتی دیگر رحمان مختص است به

افاضه تکوینیه، که هم مؤمن را شامل میشود، و هم کافر را، و رحیم هم افاضه تکوینی را شامل است و هم تشریحی را، که باب هدایت و سعادت است، و مختص است به مؤمنین، برای اینکه ثبات و بقاء مختص به نعمت هایی است که به مؤمنین افاضه میشود، هم چنان که فرمود: (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). «۱»

و در کشف الغمه از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: پدرم استری را گم کرد، و فرمود: اگر خدا آن را بمن بر گرداند، من او را به ستایش هایی حمد می گویم، که از آن راضی شود، اتفاقاً چیزی نگذشت که آن را با زین و لجام آوردند، سوار شد همین که، لباسهایش را جابجا و جمع و جور کرد، که حرکت کند، سر باسماں بلند کرد و گفت: (الحمد لله)، و دیگر هیچ نگفت، آن گاه فرمود: در ستایش خدا از هیچ چیز فروگذار نکردم، چون تمامی ستایش ها را مخصوص او کردم، هیچ حمدی نیست مگر آنکه خدا هم داخل در آنست. «۲»

مؤلف: در عیون، از علی (ع) روایت شده: که شخصی از آن جناب از تفسیر کلمه (الْحَمْدُ لِلَّهِ) پرسید، حضرت فرمود: خدای تعالی بعضی از نعمت های خود را آنهم سر بسته و در بسته و بطور اجمال برای بندگان خود معرفی کرده، چون نمیتوانستند نسبت بهمگی آنها معرفت یابند، و بطور تفصیل بدان وقوف یابند چون عدد آنها بیش از حد آمار و شناختن است، لذا به ایشان دستور داد تنها بگویند (الحمد لله علی ما انعم به علینا). «۳»

مؤلف: این حدیث اشاره دارد بآنچه گذشت، که گفتیم حمد از ناحیه بنده در حقیقت

یادآوری خداست، اما به نیابت، تا رعایت ادب را کرده باشد.

بحث فلسفی [بیان عقلی اینکه هر ثناء و حمدی به حمد خدا منتهی می شود]

برهانهای عقلی قائم است بر اینکه استقلال معلول در ذاتش و در تمامی شئونش همه بخاطر و بوسیله علت است، و هر کمالی که دارد سایه ایست از هستی علتش، پس اگر برای حسن و جمال، حقیقتی در وجود باشد، کمال آن، و استقلالش از آن خدای واجب الوجود متعالی است، برای اینکه او است علتی که تمامی علل به او منتهی می شوند.

و ثنا و حمد عبارت از این است که موجود با وجود خودش کمال موجود دیگری را نشان دهد، البته موجود دیگری که همان علت او است، و چون تمامی کمالها از تمامی موجودات به خدای

۱- سوره اعراف ۱۱۸

۲- کشف الغمه ج ۱ ص ۱۱۸

۳- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۲۰ ح ۳۰

صفحه ۳۹

تعالی منتهی می شود، پس حقیقت هر ثناء و حمدی هم به او راجع می شود، و به او منتهی می گردد، پس باید گفت (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

[بیان]

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) «۱» الخ کلمه عبد بمعنای انسان و یا هر دارای شعور دیگریست که ملک غیر باشد، البته اینکه گفتیم (یا هر دارای شعور) بخاطر اطلاق عبد به غیر انسان با تجرید بمعنای کلمه است، که اگر معنای کلمه را تجرید کنیم، و خصوصیات انسانی را از آن حذف کنیم، باقی میماند (هر مملوکی که ملک غیر باشد)، که باین اعتبار تمامی موجودات با شعور عبد می شوند، و بهمین اعتبار خدای تعالی فرموده: (إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا، هیچ

کس در آسمانها و زمین نیست مگر آنکه با عبودیت رحمان خواهند آمد). «۲»

کلمه عبادت از کلمه (عبد) گرفته شده و علی القاعده باید همان معنا را افاده کند، و لکن چه اشتقاقهای گوناگونی از آن شده، و یا معانی گوناگونی بر حسب اختلاف موارد پیدا کرده، و اینکه جوهری در کتاب صحاح خود گفته: که اصل عبودیت بمعنای خضوع است، «۳» معنای لغوی کلمه را بیان نکرده، بلکه لازمه معنی را معنای کلمه گرفته، و گر نه خضوع همیشه با لام، متعدی می شود، و می گویند: (فلان خضع لفلان، فلانی برای فلان کس کرنش و خضوع کرد)، ولی کلمه عبادت بخودی خود متعدی می شود، و می گوئیم: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ، ترا می پرستیم) از اینجا معلوم می شود که معنای کلمه عبادت خضوع نیست.

و کوتاه سخن، اینکه: عبادت و پرستش از آنجایی که عبارت است از نشان دادن مملوکیت خویش برای پروردگار، با استکبار نمی سازد، ولی با شرک می سازد، چون ممکن است دو نفر در مالکیت من و یا اطاعت من شریک باشند، لذا خدای تعالی از استکبار از عبادت نهی نکرده، ولی از شرک و رزیدن باو نهی کرده، چون اولی ممکن نبوده، ولی دومی ممکن بوده است، لذا در باره استکبار باین عبارت فرموده: (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، آنهایی که از عبادت من سر می پیچند، و تکبر می کنند، بزودی با خواری و ذلت داخل جهنم خواهند شد)، «۴» و در باره شرک فرموده: (وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، واحدی را شریک در عبادت پروردگارش نگیرد) «۵» پس معلوم می شود شرک را امری ممکن دانسته، از آن نهی فرموده، چون اگر چیزی ممکن و

مقدور نباشد، نهی از آن هم لغو و بیهوده است، بخلاف استکبار از عبودیت که با عبودیت جمع نمیشود.

۱- سوره فاتحه آیه ۵

۲- سوره مریم آیه ۹۳

۳- الصحاح للجوهری ج ۲ ص ۵۰۳

۴- سوره غافر آیه ۶۰

۵- سوره کهف آیه ۱۱۰

صفحه ۴۰

[فرق بین عبودیت عبد در برابر مولی و عبودیت بندگان نسبت به خدا]

و عبودیت میان بندگان و مولی آنان تنها در برابر آن چیزی صحیح است که مولی از عبید خود مالکند، هر مولایی از عبد خود بان مقدار اطاعت و انقیاد و بندگی استحقاق دارد، که از شئون بنده اش مالک است، و اما آن شئونی را که از او مالک نیست، و اصلاً قابلیت ملک ندارد، نمی تواند در برابر آنها از بنده خود مطالبه بندگی کند، مثلاً اگر بنده اش پسر زید است، نمی تواند از او بخواهد که پسر عمرو شود، و یا اگر بلندقامت است، از او بخواهد که کوتاه شود، اینگونه امور، متعلق عبادت و عبودیت قرار نمی گیرد.

این وضع عبودیت عبید در برابر مولی عرفی است، و اما عبودیت بندگان نسبت به پروردگار متعال، وضع دیگری دارد، چون مالکیت خدا نسبت به بندگان وضع علیحده ای دارد، برای اینکه مولای عرفی یک چیز از بنده خود را مالک بود، و صد چیز دیگرش را مالک نبود، ولی خدای تعالی مالکیتش نسبت به بندگان علی الاطلاق است، و مشوب با مالکیت غیر نیست، و بنده او در مملوکیت او تبعیض بر نمیدارد، که مثلاً نصف او ملک خدا، و نصف دیگرش ملک غیر خدا باشد، و یا پاره ای تصرفات در بنده برای خدا جائز باشد، و پاره ای تصرفات دیگر جائز نباشد.

هم چنان که

در عیید و موالی عرفی چنین است، پاره ای از شئون عبد (که همان کارهای اختیاری او است)، مملوک ما می شود، و می توانیم باو فرمان دهیم، که مثلا باغچه ما را بیل بزند، ولی پاره ای شئون دیگرش (که همان افعال غیر اختیاری او از قبیل بلندی و کوتاهی او است) مملوک ما قرار نمی گیرد، و نیز پاره ای تصرفات ما در او جائز است، که گفتیم فلان کار مشروع ما را انجام دهد، و پاره ای دیگر (مانند کشتن بدون جرم آنان) برای ما جائز نیست.

پس خدای تعالی مالک علی الاطلاق و بدون قید و شرطها است، و ما و همه مخلوقات مملوک علی الاطلاق، و بدون قید و شرط اوئیم، پس در اینجا دو نوع انحصار هست، یکی اینکه رب تنها و منحصر در مالکیت است، و دوم اینکه عبد تنها و منحصر عبد است، و جز عبودیت چیزی ندارد،

[وجه تقدم مفعول در "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ"]

و این آن معنایی است که جمله: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ...) بر آن دلالت دارد، چون از یک سو مفعول را مقدم داشته، و فرموده (نعبدک، می پرستیمت) بلکه فرموده: تو را می پرستیم یعنی غیر تو را نمی پرستیم و از سوی دیگر قید و شرطی برای عبادت نیاورده، و آن را مطلق ذکر کرده، در نتیجه معنایش این می شود که ما به غیر از بندگی تو شانی نداریم، پس تو غیر از پرستیده شدن شانی نداری، و من غیر از پرستیدنت کاری ندارم.

نکته دیگر اینکه ملک از آنجا که (به بیان گذشته) قوام هستیش به مالک است، دیگر تصور

مالکش از او محجوب باشد، مثلاً- وقتی جنابعالی به خانه زیدی نگاه می کنی، این نگاه تو دو جور ممکن است باشد، یکی اینکه این خانه خانه ایست از خانه ها، در این نظر ممکن است زید را نبینی، و اصلاً بیاد او نباشی، و اما اگر نظرت بدان خانه از این جهت باشد که خانه زید است، در اینصورت ممکن نیست که از زید غافل شوی، بلکه با دیدن خانه، زید را هم دیده ای، چون مالک آن است. و از آنجایی که برایت روشن شد که ما سوای خدا بجز مملوکیت، دیگر هیچ چیز ندارند، و مملوکیت، حقیقت آنها را تشکیل میدهد، دیگر معنا ندارد که موجودی از موجودات، و یا یک ناحیه از نواحی وجود او، از خدا پوشیده بماند، و محجوب باشد، هم چنان که دیگر ممکن نیست به موجودی نظر بیفکنیم، و از مالک آن غفلت داشته باشیم، از اینجا نتیجه می گیریم که خدای تعالی حضور مطلق دارد، هم چنان که خودش فرموده: (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؟ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئِهِ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ، أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ، آیا همین برای پروردگار تو بس نیست که بر هر چیزی ناظر و شاهد است؟ بدانکه ایشان از دیدار پروردگارشان در شکند، بدانکه خدا بهر چیزی احاطه دارد)، «۱» و وقتی مطلب بدین قرار بود، پس حق عبادت خدا این است که از هر دو جانب حضور باشد.

اما از جانب پروردگار عز و جل، به اینکه بنده او وقتی او را عبادت می کند، او را بعنوان معبودی حاضر و روبرو عبادت کند، و همین باعث شده که در سوره

مورد بحث در جمله (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) ناگهان از سیاق غیبت به سیاق حضور و خطاب التفات شود، با اینکه تا کنون می گفت حمد خدایی را که چنین و چنانست، ناگهان بگوید: (تو را می پرستیم)، چون گفتیم حق پرستش او این است که او را حاضر و روبرو بدانیم.

و اما از ناحیه بنده، حق عبادت این است که خود را حاضر و روبروی خدا بداند، و آنی از اینکه دارد عبادت می کند. غایب و غافل نشود، و عبادتش تنها صورت عبادت و جسدی بی روح نباشد، و نیز عبادت خود را قسمت نکند، که در یک قسمت آن مشغول پروردگارش شود، و در قسمت دیگر آن، مشغول و بیاد غیر او باشد.

حال یا اینکه این شرک را، هم در ظاهر داشته باشد، و هم در باطن، مانند عبادت عوام بت پرستان، که یک مقدار از عبادت را برای خدا می کردند، و یک مقدار را برای نماینده خدا، یعنی بت، و اینکه گفتیم عوام بت پرستان، برای این بود که خواص از بت پرستان اصلاً عبادت خدا را

۱- سوره فصلت آیه ۵۴

صفحه ۴۲

نمی کردند، و یا آنکه این شرک را تنها در باطن داشته باشد، مانند کسی که مشغول عبادت خداست، اما منظورش از عبادت غیر خداست و یا طمع در بهشت، و ترس از آتش است، چه تمام اینها شرک در عبادت است که از آن نهی فرموده اند، از آن جمله فرموده اند: (فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ، خدای را با دینداری خالص عبادت کن)، «۱» و نیز فرموده: (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ

بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، آگاه باش که از آن خدا است دین خالص و کسانی که از غیر خدا اولیائی گرفتند گفتند ما اینها را نمی پرستیم مگر برای اینکه قدمی بسوی خدا نزدیکمان کنند، بدرستی که خدا در میان آنان و اختلافی که با هم داشتند حکومت می کند). «۲»

[شرائط کمال عبادت و اوصاف عبادت حقیقی

بنا بر این عبادت وقتی حقیقتاً عبادت است که عبد عابد در عبادتش خلوص داشته باشد، و خلوص، همان حضوری است که قبلاً بیان کردیم، و روشن شد که عبادت وقتی تمام و کامل میشود که به غیر خدا بکسی دیگر مشغول نباشد، و در عملش شریکی برای سبحان نتراشد، و دلش در حال عبادت بسته و متعلق بجایی نباشد، نه به امیدی، و نه ترسی، حتی نه امید به بهشتی، و نه ترس از دوزخی، که در این صورت عبادتش خالص، و برای خدا است، بخلاف اینکه عبادتش بمنظور کسب بهشت و دفع عذاب باشد، که در اینصورت خودش را پرستیده، نه خدا را.

و همچنین عبادت وقتی تمام و کامل میشود که بخودش هم مشغول نباشد که اشتغال به نفس، منافی با مقام عبودیت است، عبودیت کجا و منم زدن و استکبار کجا؟

و گویا علت آمدن پرستش و استعانت بصیغه متکلم مع الغیر (ما تو را می پرستیم و از تو یاری میجوئیم) همین دوری از منم زدن و استکبار بوده باشد، و میخواهد بهمین نکته اشاره کند که گفتیم مقام عبودیت با خود دیدن منافات دارد، لذا بنده خدا عبادت خود، و همه بندگان دیگر را در نظر گرفته میگوید: ما تو را می پرستیم، چون بهمین مقدار

هم در ذم نفس و دور افکندن تعینات و تشخیصات اثر دارد، چون در وقتی که من خود را تنها بینم، به انانیت و خودبینی و استکبار نزدیک ترم، بخلاف اینکه خودم را مخلوط با سایر بندگان، و آمیخته با سواد مردم بدانم، که اثر تعینی و تشخیص را از بین برده ام.

از آنچه گذشت این مسئله روشن شد، که اظهار عبودیت در جمله (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) الخ، از نظر معنا و از حیث اخلاص، جمله ایست که هیچ نقصی ندارد، تنها چیزی که بنظر می رسد نقص است، این است که بنده عبادت را بخودش نسبت میدهد و بملازمه برای خود دعوی استقلال در وجود و

۱- سوره زمر آیه ۲

۲- سوره زمر آیه ۳

صفحه ۴۳

در قدرت و اراده می کند، با اینکه مملوک هیچگونه استقلالی در هیچ جهتی از جهاتش ندارد، چون مملوک است.

و گویا برای تدارک و جبران همین نقص که در بدو نظر بنظر می رسد، اضافه کرد: (وَ إِيَّاكَ نَشْتَعِينُ)، یعنی همین عبادتمان نیز باستقلال خود ما نیست، بلکه از تو نیرو می گیریم، و استعانت میجوئیم.

پس بر رویهم دو جمله: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَشْتَعِينُ) یک معنا را می رسانند، و آن عبادت خالصانه است که هیچگونه شایبه ای در آن نیست.

و ممکن است بهمین جهت که گفته شد، استعانت و عبادت هر دو را بیک سیاق آورد، و فرمود: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ اَعْنَا وَ اِهْدِنَا الْخ، تو را عبادت می کنیم ما را یاری فرما و هدایت فرما) بلکه فرمود: (تو را عبادت می کنیم و از تو یاری می طلبیم).

خواهی گفت: پس چرا در جمله بعدی یعنی (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) این وحدت سیاق را رعایت نکرد؟ و فرمود: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ

و ایباک نستعین و ایباک نستهدی الی صراط مستقیم)؟، در جواب می‌گوییم: این تغییر سیاق در خصوص جمله سوم علتی دارد، که بزودی انشاء الله بیان می‌کنیم.

پس با بیانی که در ذیل آیه: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) الخ آوردیم، وجه و علت التفاتی که در این سوره از غیبت به حضور شده روشن گردید، و نیز وجه انحصار عبادت در خدا، که از مقدم آوردن مفعول (ایباک) از فعل (نعبد و نستعین) استفاده میشود، و همچنین وجه اینکه چرا در کلمه (نعبد) عبادت را مطلق آورد، و نیز وجه اینکه چرا بصیغه متکلم مع الغیر فرمود: (نعبد) و نفرمود (اعبد، من عبادت می‌کنم)، و باز وجه اینکه چرا بعد از جمله (نعبد) بلافاصله فرمود: (نستعین) و وجه اینکه چرا دو جمله نامبرده را در سیاق واحد شرکت داد، ولی جمله سوم یعنی (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) را بان سیاق نیاورد، روشن گردید.

البته مفسرین نکات دیگری در اطراف این سوره ذکر کرده‌اند، که هر کس بخواهد میتواند بکتاب آنان مراجعه کند، و خدای سبحان طلبکاری است که احدی نمیتواند دین او را پردازد.

[سوره الفاتحه (۱): آیات ۶ تا ۷]

ترجمه آیات:

ما را بسوی صراط مستقیم هدایت فرما. (۶)

صراط آنان که برایشان انعام فرمودی. نه آنان که برایشان غضب کردی. و نه گمراهان (۷).

بیان [معنی صراط]

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) الخ، معنای کلمه (هدایت) از بیانی که در ذیل (صراط) از نظر خواننده می‌گذرد معلوم میشود.

و اما صراط، این کلمه در لغت به معنای طریق و سبیل نزدیک بهمند، و اما از نظر عرف و اصطلاح قرآن کریم، باید بدانیم که خدای تعالی صراط را

بیان کرده که این صراط مستقیم را کسانی می پیمایند که خدا بر آنان انعام فرموده.

و صراطی که چنین وصفی و چنین شانی دارد، مورد درخواست عبادت کار، قرار گرفته، و نتیجه و غایت عبادت او واقع شده، و بعبارت دیگر، بنده عبادت کار از خدایش درخواست می کند که عبادت خالصش در چنین صراطی قرار گیرد.

[چند مقدمه برای توضیح و تفسیر آیه "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ"]

توضیح و تفسیر آیه مورد بحث محتاج به چند مقدمه است مقدمه اول اینکه خدای سبحان در کلام مجیدش برای نوع بشر و بلکه برای تمامی مخلوقات خود راهی معرفی کرده، که از آن راه بسوی پروردگارشان سیر می کنند و در خصوص انسان فرموده: (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ، هَانِ أَيْ آدَمِي، بَدْرَسْتِي كَيْ تَوْبَسُوِي بِرَبِّكَ تَلَّاشُ مِي كُنِي، وَ اَيْنَ تَلَّاشُ تَوْ- چِه کفر باشد و چه ایمان- بِالْآخِرَةِ بَدِيدَارِ اَوْ مَنْتَهِي مِي شُود). «۱»

و در باره عموم موجودات فرموده: (وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ بازگشت بسوی او است) «۲» و نیز فرموده:

(اَلَا- اِلَى اللّٰهِ تَصِيرُ الْاُمُورُ، آگاه باش که همه امور بسوی او برمی گردد) «۳» و آیاتی دیگر که بوضوح دلالت دارند بر اینکه تمامی موجودات راهی برای خود دارند، و همه راههاشان بسوی او منتهی میشود.

مقدمه دوم اینکه از کلام خدای تعالی بر می آید که سیل نامبرده یکی نیست، و همه سیلها و راهها یک جور و دارای یک صفت نیستند، بلکه همه آنها از یک نظر به دو قسم تقسیم میشوند، و آن این آیه شریفه است که فرموده: (أَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ

إِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؟

وَ أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؟ ای بنی آدم آیا با تو عهد نکردم که شیطان را نپرستی، که او تو را دشمنی آشکار است؟ و اینکه مرا بپرستی که این است صراط مستقیم)؟. «۴»

پس معلوم میشود در مقابل صراط مستقیم راه دیگری هست، هم چنان که این معنا از آیه:

(فَإِنِّي قَرِيبٌ، أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ، فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي، وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ، من نزدیکم، و دعای خواننده خود را در صورتی که واقعا مرا بخواند مستجاب می کنم پس باید مرا اجابت کنند، و بمن ایمان آورند، باشد که رشد یابند) «۵» استفاده میشود، چون می فهماند بعضی غیر خدا را میخوانند، و غیر خدا را اجابت نموده، بغیر او ایمان می آورند.

و همچنین از آیه: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِبُونَ عَن عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، مرا بخوانید تا اجابت کنم، کسانی که از عبادت من سرپیچی می کنند، بزودی با خواری و ذلت بجهنم در می آیند)، «۶» که می فهماند راه او نزدیک ترین راه است، و آن راه عبارتست از عبادت _____

۱- سوره انشقاق آیه ۶

۲- تغابن آیه ۳

۳- شوری ۵۳

۴- یس ۶۱

۵- بقره آیه ۱۸۶

۶- مؤمن آیه ۶۰

صفحه ۴۶

و دعای او، آن گاه در مقابل، راه غیر خدا را دور معرفی کرده، و فرمود: (أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ، آنان را از نقطه ای دور صدا می زنند) «۱» که می رساند غایت و هدف نهایی کسانی که ایمان به خدا ندارند، و مسیر و سبیل ایمان را نمی پیمایند، غایتی است دور.

[راه بسوی خدا دو گونه است: دور و نزدیک

تا اینجا روشن شد که راه بسوی خدا دو تا است، یکی دور، و

یکی نزدیک، راه نزدیک راه مؤمنین، و راه دور راه غیر ایشان است، و هر دو راه هم بحکم آیه (۶ سوره انشقاق) راه خدا است.

[تقسیم دیگری برای راه بسوی خدا]

مقدمه سوم اینکه علاوه بر تقسیم قبلی، که راه خدا را بدو قسم دور و نزدیک تقسیم می کرد، تقسیم دیگری است که یک راه را بسوی بلندی، و راهی دیگر را بسوی پستی منتهی میدانند، یک جا می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، کسانی که آیات ما را تکذیب کرده، و از پذیرفتن آن استکبار ورزیدند، دربهای آسمان برویشان باز نمیشود) «۲» معلوم میشود آنهایی که چنین نیستند، دربهای آسمان برویشان باز میشود، چون اگر هیچکس بسوی آسمان بالا نمیرفت، و درب های آسمان را نمی گوید، برای درب معنایی نبود.

و در جایی دیگر می فرماید: (وَمَنْ يَخْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدُ هَوِيَ كَسَى كَغَضَبِ مَنْ بَرَّ أَوْ احَاطَهُ كُنْدٌ، او بسوی پستی سقوط می کند) «۳»- چون کلمه (هوی) از مصدر (هوی) است، که معنای سقوط را میدهد.

و در جایی دیگر می فرماید: (وَمَنْ يَتَّبِدْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ، فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ کسی که ایمان را با کفر عوض کند، راه را گم کرده)، «۴» که می رساند دسته سومی هستند که نه راهشان بسوی بالا است، و نه بسوی سقوط، بلکه اصلا راه را گم کرده دچار حیرت شده اند، آنها که راهشان بسوی بالا است، کسانی هستند که ایمان به آیات خدا دارند، و از عبادت او استکبار نمی کنند، و بعضی دیگر راهشان بسوی پستی منتهی میشود، و آنها کسانی هستند که بایشان غضب شده، و بعضی دیگر اصلا راه

را از دست داده و گمراه شده اند، و آنان (ضالین) اند، و ای بسا که آیه مورد بحث باین سه طائفه اشاره کند، (الذین انعمت علیهم) طائفه اول، و (مغضوب علیهم) طائفه دوم، و (ضالین) طائفه سوم باشند.

و پر واضح است که صراط مستقیم آن دو طریق دیگر، یعنی طریق (مغضوب علیهم)، و طریق (ضالین) نیست، پس قهرا همان طائفه اول، یعنی مؤمنین خواهد بود که از آیات خدا استکبار نمی ورزند.

۱- سوره فصلت آیه ۴۴

۲- سوره اعراف آیه ۴۰

۳- سوره طه آیه ۸۱

۴- سوره بقره آیه ۱۰۸

صفحه ۴۷

[سبیل مؤمنین نیز تقسیمات و درجاتی دارد]

مقدمه چهارم اینکه از آیه: (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند بلند می کند، و کسانی را که علم داده شده اند، به درجاتی بالا می برد)، «۱» بر می آید که همین طریق اول نیز تقسیم هایی دارد، و یک طریق نیست و کسی که با ایمان بخدا براه اول یعنی سبیل مؤمنین افتاده، چنان نیست که دیگر ظرفیت تکاملش پر شده باشد، بلکه هنوز برای تکامل ظرفیت دارد، که اگر آن بقیه را هم بدست آورد آن وقت از اصحاب صراط مستقیم میشود.

[ضلالت، شراک و ظلم در خارج یک مصداق دارند]

توضیح اینکه اولاً- باید دانست که هر ضلالتی شرک است، هم چنان که عکسش نیز چنین است، یعنی هر شرکی ضلالت است، بشهادت آیه (وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ، و کسی که کفر را با ایمان عوض کند راه میانه را گم کرده است)، «۲» و آیه: (أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ

مُسْتَقِيمٌ، وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا، و شیطان را نپرستید، که دشمن آشکار شما است، بلکه مرا بپرستید، که این است صراط مستقیم، در حالی که او جمع کثیری از شما را گمراه کرده)، «۳» که آیه اولی کفر را ضلالت، و دومی ضلالت را کفر و شرک میداند، و قرآن شرک را ظلم، و ظلم را شرک میداند، از شیطان حکایت می کند که بعد از همه اضلالهایش، و خیانت هایش، در قیامت میگوید: (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، من بآنچه شما می کردید، و مرا شریک جرم میساختید، کفر می ورزم و بیزارم، برای اینکه ستمگران عذابی دردناک دارند)، «۴» و در این کلام خود شرک را ظلم دانسته، و در آیه:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ، وَ هُمْ يُهْتَدُونَ، کسانی که ایمان آورده، و ایمان خود را آمیخته با ظلم نکردند ایشان امنیت دارند، و راه را یافته اند)، «۵» ظلم را شرک و نقطه مقابل ایمان شمرده است، چون اهتداء و ایمنی از ضلالت و یا عذاب را که اثر ضلالت است مترتب برداشتن صفت ایمان و زایل گشتن صفت ظلم کرده است.

و کوتاه سخن آنکه ضلالت و شرک و ظلم در خارج یک مصداق دارند، و آنجا هم که گفته ایم: هر یک از این سه معرف دیگری است، و یا بوسیله دیگری معرفی می شود، منظورمان مصداق است، نه مفهوم چون پر واضح است که مفهوم ضلالت غیر ظلم و شرک، و از ظلم غیر از آن دوی دیگر، و از شرک هم باز غیر آن دو تای دیگر است.

حال که این معنی را دانستی

معلوم شد: که صراط مستقیم که صراط غیر گمراهان است، صراطی است که بهیچ وجه شرک و ظلم در آن راه ندارد، هم چنان که ضلالتی در آن راه نمی یابد، نه

۱- سوره مجادله آیه ۱۱

۲- سوره بقره آیه ۱۰۸

۳- سوره یس آیه ۶۲

۴- ابراهیم آیه ۲۲

۵- سوره انعام آیه ۸۲

صفحه ۴۸

ضلالت در باطن، و قلب، از قبیل کفر و خاطرات ناشایست، که خدا از آن راضی نیست، و نه در ظاهر اعضاء و ارکان بدن، چون معصیت و یا قصور در اطاعت، که هیچیک از اینها در آن صراط یافت نمی شود، و این همانا حق توحید علمی و عملی است، و توحید هم همین دو مرحله را دارد، دیگر شق سومی برایش نیست، و بفرموده قرآن، بعد از حق غیر از ضلالت چه می تواند باشد؟ آیه:

(۸۲- سوره انعام)، که چند سطر قبل گذشت، نیز بر همین معنا منطبق است، که در آن امنیت در طریق را اثبات نموده، باهتداء تام و تمام وعده می دهد، البته اینکه گفتیم وعده می دهد، بر اساس آن نظریه ادبی است، که می گویند اسم فاعل حقیقت در آینده است، (دقت بفرمائید) این یک صفت بود از صفات صراط مستقیم. مقدمه پنجم اینکه اصحاب صراط مستقیم در صورت عبودیت خدا، دارای ثبات قدم بتمام معنا هستند، هم در فعل، و هم در قول، هم در ظاهر، و هم در باطن، و ممکن نیست که نام بردگان بر غیر این صفت دیده شوند، و در همه احوال خدا و رسول را اطاعت می کنند، چنانچه نخست در باره آنها فرمود: (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهِيدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا، کسی که خدا و رسول را اطاعت کند، چنین کسانی با آنان هستند که خدا بر ایشان انعام کرده، از انبیاء، و صدیقین، و شهداء، و صالحان، که اینان نیکو رفقای هستند، «۱» و سپس این ایمان و اطاعت را چنین توصیف کرده: (فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ، وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا، وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ: أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ، مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ، وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ، لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ، وَ أَشَدَّ تَثْبِيثًا، نَهْ بِهْ بِرُورِدْكَ سَوَّكَ، اِيْمَانِ وَاقْعَى نَمَى آوْرِنْد، مَكْرَ وَاقْتَى كَهْ تُوْرَا حَاكِمَ بِرْ خُوْدْ بَدَانِنْد، وَ دَرِ اِخْتِلَافَاتَى كَهْ مِيَانَهْ خُوْدشَان رِخْ مَى دَهْدْ بِهْرْ چَهْ تُوْ حَكْمَ كُنَى رَاضَى بَاشِنْد، وَ اِحْسَاسِ نَارَا حَتَى نَكُنِنْد، وَ صَرَفَا تَسْلِيمَ بُوْدَهْ بَاشِنْد، بِحَدَى كَهْ اِكْرَ مَا وَاجِبْ كُنِمَ كَهْ خُوْدْ رَا بَكْشِيْد، يَا اَزْ شَهْرِ وَ دِيَارَتَانِ بِيْرُوْنِ شُوِيْد، بِيْرُوْنِ شُوْنْد، وَ لَى جَزْ عَدَهْ كَمَى اَزْ اِيْشَانِ اِيْنَطُوْرِ نِيْسْتِنْد، وَ حَالِ اَنَكَهْ اِكْرَ اِيْنَطُوْرِ بَاشِنْد، وَ بِهْ اِنْدَرْزَهَا عَمَلْ كُنِنْد، بِرَاىِ خُوْدشَانِ بَهْتَرِ، وَ دَرِ اسْتَوَارِيْشَانِ مَوْثَرْتَرِ اسْتِ). «۲»

تازه مؤمنینی را که چنین ثبات قدمی دارند، پائین تر از اصحاب صراط مستقیم دانسته، وصف آنان را با آن همه فضیلت که برایشان قائل شد، ما دون صف اصحاب صراط مستقیم دانسته، چون در آیه (۶۸ سوره نساء) فرموده: این مؤمنین با کسانی محشور و رفیقند که خدا بر آنان انعام

۱- سوره نساء آیه ۶۹

۲- سوره نساء آیه ۶۶

صفحه ۴۹

کرده، (یعنی

اصحاب صراط مستقیم)، و فرموده: از ایشانند، و نیز فرموده: با آنان رفیقند، و فرموده یکی از ایشانند، پس معلوم می شود اصحاب صراط مستقیم، یعنی (الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) مقامی عالی تر از مؤمنین دارند.

نظیر آیه (۶۹-سوره نساء)، در اینکه مؤمنین را در زمره اصحاب صراط مستقیم ندانسته، بلکه پائین تر از ایشان می شمارد، آیه: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ) «۱» می باشد، چون در این آیه مؤمنین را ملحق بصدیقین و شهداء کرده، و با اینکه جزو آنان نیستند، بعنوان پاداش، اجر و نور آنان را بایشان داده، و فرموده: (و کسانی که به خدا و رسولان وی ایمان آورده اند، در حقیقت آنها هم نزد پروردگارشان صدیق و شهید محسوب می شوند، و نور و اجر ایشان را دارند).

پس معلوم می شود اصحاب صراط مستقیم، قدر و منزلت و درجه بلندتری از درجه مؤمنین خالص دارند، حتی مؤمنینی که دلها و اعمالشان از ضلالت و شرک و ظلم بکلی خالص است.

پس تدبر و دقت در این آیات برای آدمی یقین می آورد: به اینکه مؤمنین با اینکه چنین فضائلی را دارا هستند، مع ذلک در فضیلت کامل نیستند، و هنوز ظرفیت آن را دارند که خود را به (الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ برسانند)، و با پر کردن بقیه ظرفیت خود، هم نشین با آنان شوند، و بدرجه آنان برسند، و بعید نیست که این بقیه، نوعی علم و ایمان خاصی بخدا باشد، چون در آیه (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ، خداوند آنها را که از شما ایمان آورده اند، و آنان که علم به

ایشان داده شده، بدرجاتی بالا می برد) «۲» دارندگان علم را از مؤمنین بالاتر دانسته، معلوم می شود: برتری (الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) از مؤمنین، بداشتن همان علمی است که خدا به آنان داده، نه علمی که خود از مسیر عادی کسب کنند، پس اصحاب صراط مستقیم که (أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) بخاطر داشتن نعمتی که خدا بایشان داده، (یعنی نعمت علمی مخصوص)، قدر و منزلت بالاتری دارند، و حتی از دارندگان نعمت ایمان کامل نیز بالاتراند، این هم یک صفت و امتیاز در اصحاب صراط مستقیم.

[موارد استعمال صراط و سبیل در قرآن و فرق آن دو]

مقدمه ششم اینکه خدای تعالی در کلام مجیدش مکرر نام صراط و سبیل را برده، و آنها را صراط و سبیل های خود خوانده، با این تفاوت که بجز یک صراط مستقیم بخود نسبت نداده، ولی سبیل های چندی را بخود نسبت داده، پس معلوم می شود: میان خدا و بندگان چند سبیل و یک صراط مستقیم برقرار است، مثلاً در باره سبیل فرموده: (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، و

۱- سوره حدید آیه ۱۹

۲- سوره مجادله آیه ۱۱

صفحه ۵۰

کسانی که در راه ما جهاد کنند، ما بسوی سبیل های خود هدایتشان می کنیم)، «۱» ولی هر جا صحبت از صراط مستقیم به میان آمده، آن را یکی دانسته است، از طرف دیگر جز در آیه مورد بحث که صراط مستقیم را به بعضی از بندگان نسبت داده، در هیچ مورد صراط مستقیم را بکسی از خلائق نسبت نداده، بخلاف سبیل، که آن را در چند جا بچند طائفه از خلقش نسبت داده، یک جا آن را برسول خدا (ص) نسبت داده، و فرموده: (قُلْ هَذِهِ

سَبِيلِي، اُدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ، بگو این سبیل من است، که مردم را با بصیرت بسوی خدا دعوت کنم، «۲» جای دیگر آن را به توبه کاران نسبت داده، و فرموده:

(سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ، راه آن کس که بدرگاه من رجوع کند)، «۳» و در سوره نساء آیه (۱۱۵) آن را به مؤمنین نسبت داده، و فرموده: (سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ).

از اینجا معلوم میشود که سبیل غیر از صراط مستقیم است، چون سبیل متعدد است، و باختلاف احوال رهروان راه عبادت مختلف میشود، بخلاف صراط مستقیم، که یکی است، که در مثل بزرگراهی است که همه راههای فرعی بدان منتهی میشود، هم چنان که آیه: (فَإِذَا جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، سُبُلَ السَّلَامِ، وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، از ناحیه خدا بسوی شما نوری و کتابی روشن آمد، که خدا بوسیله آن هر کس که در پی خوشنودی او باشد به سبیل های سلامت راه نمایی نموده و باذن خود از ظلمت ها بسوی نور بیرون می کند، و بسوی صراط مستقیمشان هدایت می فرماید) «۴» بان اشاره دارد، چون سبیل را متعدد و بسیار قلمداد نموده، صراط را واحد دانسته است، حال یا این است که صراط مستقیم همه آن سبیل ها است، و یا این است که آن سبیل ها همانطور که گفتیم راه های فرعی است، که بعد از اتصالشان بیکدیگر بصورت صراط مستقیم و شاه راه در می آیند.

مقدمه هفتم اینکه از آیه شریفه: (وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ، بیشترشان بخدا ایمان نمی آورند، مگر توأم با شرک)، «۵» برمی آید که یک مرحله از

شرک (که همان ضلالت باشد)، با ایمان (که عبارت است از یکی از سیل ها) جمع میشود، و این خود فرق دیگری میان سیل و صراط است، که سیل با شرک جمع میشود، ولی صراط مستقیم با ضلالت و شرک جمع نمیشود، هم چنان که در آیات مورد بحث هم در معرفی صراط مستقیم فرمود: (وَلَا الضَّالِّينَ).

دقت در آیات نامبرده در بالا- بدست میدهد: که هر یک از سیل ها با مقداری نقص، و یا حد اقل با امتیازی جمع میشود، بخلاف صراط مستقیم، که نه نقص در آن راه دارد و نه صراط

۱- سوره عنکبوت آیه ۶۹

۲- سوره یوسف آیه ۱۰۸

۳- سوره لقمان آیه ۱۵

۴- مائده ۱۶

۵- سوره یوسف آیه ۱۰۶

صفحه ۵۱

مستقیم زید از صراط مستقیم عمرو امتیاز دارد، بلکه هر دو صراط مستقیم است، بخلاف سیل ها، که هر یک مصداقی از صراط مستقیم است، و لکن با امتیازی که بواسطه آن از سیل های دیگر ممتاز میشود، و غیر او می گردد، اما صراط مستقیمی که در ضمن این است، عین صراط مستقیمی است که در ضمن سیل دیگر است، و خلاصه صراط مستقیم با هر یک از سیل ها متحد است.

[مثل صراط مستقیم نسبت به سیل های خدا مثل روح است نسبت به بدن

هم چنان که از بعضی آیات نامبرده و غیر نامبرده از قبیل آیه: (وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) «۱» و آیه: (قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، دِينًا قِيمًا مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا، بگو بدرستی پروردگار من، مرا بسوی صراط مستقیم که دینی است قیم، و ملت حنیف ابراهیم، هدایت فرموده) «۲» نیز این معنا استفاده میشود.

چون هم عبادت را صراط

مستقیم خوانده، و هم دین را، با اینکه این دو عنوان بین همه سبیل‌ها مشترک هستند، پس میتوان گفت مثل صراط مستقیم نسبت به سبیل‌های خدا، مثل روح است نسبت به بدن، همانطور که بدن یک انسان در زندگیش اطوار مختلفی دارد، و در هر یک از آن احوال و اطوار غیر آن انسان در طور دیگر است، مثلاً- انسان در حال جنین غیر همان انسان در حال طفولیت، و بلوغ، و جوانی، و کهولت و سالخوردگی، و فرتوتی است، ولی در عین حال روح او همان روح است، و در همه آن اطوار یکی است، و با بدن او همه جا متحد است.

و نیز بدن او ممکن است باحوالی مبتلا شود، که بر خلاف میل او باشد و روح او صرفنظر از بدنش آن احوال را نخواهد، و اقتضای آن را نداشته باشد، بخلاف روح که هیچوقت معرض این اطوار قرار نمی‌گیرد، چون او مفطور بفطرت خدا است، که بحکم (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)، «۳» فطریاتش دگرگون نمی‌شود، و با اینکه روح و بدن از این دو جهت با هم فرق دارند، در عین حال روح آن انسان نامبرده همان بدن او است، و انسانی که فرض کردیم مجموع روح و بدن است.

همچنین سبیل بسوی خدا بهمان صراط مستقیم است، جز اینکه هر یک از سبیل‌ها مثلاً سبیل مؤمنین، و سبیل منیبین، و سبیل پیروی کنندگان رسول خدا (ص)، و هر سبیل دیگر، گاه میشود که یا از داخل و یا خارج دچار آفتی می‌گردد، ولی صراط مستقیم همانطور که گفتیم هرگز دچار این دو آفت نمیشود، چه، ملاحظه فرمودید: که ایمان که یکی

از سبیل‌ها است، گاهی با شرک هم جمع می‌شود هم چنان که گاهی با ضلالت جمع می‌شود، اما هیچ یک از شرک و ضلالت با صراط مستقیم جمع نمی‌گردد، پس معلوم شد که برای سبیل مرتبه‌های بسیاری است، بعضی از آنها

۱- سوره یس آیه ۶۱

۲- سوره انعام آیه ۱۶۱

۳- سوره الروم ۳۰

صفحه ۵۲

خالص، و بعضی دیگر آمیخته با شرک و ضلالت است، بعضی راهی کوتاه‌تر، و بعضی دیگر دورتر است، اما هر چه هست بسوی صراط مستقیم می‌رود و بمعنایی دیگر همان صراط مستقیم است، که بیانش گذشت.

و خدای سبحان همین معنا یعنی اختلاف سبیل و راههایی را که بسوی او منتهی می‌شود و اینکه همه آن سبیل‌ها از صراط مستقیم و مصداق آنند، در یک مثلی که برای حق و باطل زده بیان کرده، و فرموده: (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا، فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا، وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ، أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ، كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ، فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً، وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ، كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ، خدا آبی از آسمان می‌فرستد سبیل‌گیرها هر یک بقدر ظرفیت خود جاری شدند، پس سبیل کفی بلند با خود آورد از آنچه هم که شما در آتش بر آن می‌دید تا زیوری یا اثاثی بسازید نیز کفی مانند کف سبیل هست خدا اینچنین حق و باطل را مثل می‌زند که کف بی فائده بعد از خشک شدن از بین می‌رود و اما آنچه بحال مردم نافع است در زمین باقی میماند خدا مثلها را اینچنین می‌زند). «۱»

بطوری که ملاحظه می‌فرمائید در این

مثل ظرفیت دلها و فهم ها را در گرفتن معارف و کمالات، مختلف دانسته است، در عین اینکه آن معارف همه و همه مانند باران متکی و منتهی بیک رزقی است آسمانی، در آن مثل یک آب بود، ولی باشکال مختلف از نظر کمی و زیادی سیل در آمد، در معارف نیز یک چیز است، عنایتی است آسمانی، اما در هر دلی بشکلی و اندازه ای خاص در می آید، که تمامی این بحث در ذیل خود آیه سوره رعد انشاء الله خواهد آمد، و بالاخره این نیز یکی از تفاوت های صراط مستقیم با سبیل است، و یا بگو: یکی از خصوصیات آنست.

[معنی صراط مستقیم با نتیجه گیری از مقدمات ذکر شده و با توجه به معنی کلمه "مستقیم"]

حال که این هفت مقدمه روشن گردید، معلوم شد که صراط مستقیم راهی است بسوی خدا، که هر راه دیگری که خلاق بسوی خدا دارند، شعبه ای از آنست، و هر طریقی که آدمی را بسوی خدا رهنمایی می کند، بهره ای از صراط مستقیم را دارا است، باین معنا که هر راهی و طریقه ای که فرض شود، بان مقدار آدمی را بسوی خدا و حق رهنمایی می کند، که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه بمقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر بسوی خدا می کشاند، و اگر بیشتر داشته باشد، بیشتر می کشاند، و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را بسوی خدا هدایت می کند، و می رساند، و بهمین جهت خدای تعالی نام آن را صراط مستقیم نهاد، چون کلمه صراط بمعنای راه روشن است، زیرا از ماده (ص)

گرفته شده، که بمعنای بلعیدن است، و راه روشن کانه رهرو خود را بلعیده، و در مجرای گلوی خویش فرو برده، که دیگر نمی تواند این سو و آن سو منحرف شود، و نیز نمی گذارد که از شکمش بیرون شود.

و کلمه (مستقیم) هم بمعنای هر چیزی است که بخواهد روی پای خود بایستد، و بتواند بدون اینکه بچیزی تکیه کند بر کنترل و تعادل خود و متعلقات خود مسلط باشد، مانند انسان ایستاده ای که بر امور خود مسلط است، در نتیجه برگشت معنای مستقیم بچیزی است که وضعش تغییر و تخلف پذیر نباشد، حال که معنای صراط آن شد، و معنای مستقیم این، پس صراط مستقیم عبارت میشود از صراطی که در هدایت مردم و رساندنشان بسوی غایت و مقصدشان، تخلف نکند، و صد در صد این اثر خود را به بخشد، هم چنان که خدای تعالی در آیه شریفه: (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصِمُوا بِهِ، فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا، و اما آنهایی که به خدا ایمان آورده و از او خواستند تا حفظشان کند، بزودی خدایشان داخل رحمت خاصی از رحمت های خود نموده، و بسوی خویش هدایت می کند، هدایتی که همان صراط مستقیم است)، «۱» آن راهی را که هرگز در هدایت رهرو خود تخلف ننموده، و دائماً بر حال خود باقی است، صراط مستقیم نامیده.

و نیز در آیه: (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صِدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صِدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا، كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ، كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ، وَ هَذَا

صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا، کسی که خدایش بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام گشاده می سازد، و کسی که خدایش بخواهد گمراه کند، سینه اش را تنگ و بی حوصله می سازد، بطوری که گویی باسماں بالا می رود، آری این چنین خداوند پلیدی را بر آنان که ایمان ندارند مسلط می سازد، و این راه مستقیم پروردگار تو است) «۲» طریقه مستقیم خود را غیر مختلف و غیر قابل تخلف معرفی کرده، و نیز در آیه: (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ، إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ، فرمود این صراط مستقیم من است، و من خود را بدان ملزم کرده ام، بدرستی بندگان من کسانند، که تو نمی توانی بر آنان تسلط یابی، مگر آن گمراهی که خودش باختر خود پیروی تو را بپذیرد)، «۳» سنت و طریقه مستقیم خود را دائمی، و غیر قابل تغییر معرفی فرموده، و در حقیقت می خواهد بفرماید: (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا، برای سنت خدا نه تبدیلی خواهی یافت، و نه دگرگونی)، «۴»

[پنج نکته در باره صراط مستقیم]

پس از آنچه که ما در باره صراط مستقیم گفتیم پنج نکته بدست آمد.

۱- سوره نساء آیه ۱۷۴

۲- سوره انعام آیه ۱۲۵

۳- سوره حجر ۴۲

۴- سوره فاطر آیه ۴۳

صفحه ۵۴

نکته اول- اینکه طریقی که بسوی خدای تعالی منتهی می شود از نظر کمال، و نقص، و نایابی و رواجی، و دوری و نزدیکی از منبع حقیقت، و از صراط مستقیم، مختلف است، مانند طریقه اسلام و ایمان، و عبادت، و اخلاص، و اخبات. هم چنان که در مقابل این نامبرده ها، کفر، و شرک، و جحود، و

طغیان، و معصیت، نیز از مراتب مختلفی از گمراهی را دارا هستند، هم چنان که قرآن کریم در باره هر دو صنف فرموده: (وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا، وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، برای هر دسته ای درجاتی است از آنچه می کنند، تا خدا سزای عملشان را بکمال و تمام بدهد، و ایشان ستم نمی شوند). «۱»

و این معنا نظیر معارف الهیه است، که عقول در تلقی و درک آن مختلف است، چون استعدادها مختلف، و بالوان قابلیت ها متلون است، هم چنان که آیه شریفه (رعد- ۱۷) نیز باین اختلاف گواهی میداد.

نکته دوم- اینکه همانطور که صراط مستقیم مهیمن و ما فوق همه سبیل ها است، همچنین اصحاب صراط مستقیم که خدا آنان را در آن صراط جای داده، مهیمن و ما فوق سایر مردمند، چون خدای تعالی امور آنان را خودش بعهدہ گرفته، و امور مردم را بعهدہ آنان نهاده، و امر هدایت ایشان را بانان واگذار نموده، و فرموده: (وَ حَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا، اینان بهترین رفیقند)، «۲» و نیز فرموده: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ الَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَ هُمْ رَاكِعُونَ، تنها ولی و سرپرست شما خدا است، و رسول او، و آنان که ایمان آورده اند، یعنی آنان که نماز میگذارند، و در حال رکوع صدقه میدهند)، «۳» که بحکم آیه اول صراط مستقیم و یا بگو (صراط الذین انعم الله علیهم)، را صراط انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین دانسته، بحکم آیه دوم با در نظر گرفتن روایات متواتره صراط، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) شمرده است، و آن جناب را اولین فاتح این

صراط دانسته، که انشاء الله بحث مفصل آن در آیه بعدی خواهد آمد.

[تحقیق در باره معنی هدایت در " اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ "]

نکته سوم- اینکه وقتی می گوئیم: (ما را بسوی صراط مستقیم هدایت فرما) هدایت بسوی صراط مستقیم وقتی معنایش مشخص می شود، که معنای صراط مستقیم معین گردد، لذا ما نخست به بحث لغوی آن پرداخته، می گوئیم در صحاح گفته هدایت بمعنای دلالت است، سایر «۴» علمای اهل لغت به وی اشکال کرده اند، که این کلمه همه جا بمعنای دلالت نیست، بلکه وقتی بمعنای دلالت است، که مفعول دومش را بوسیله کلمه (الی) بگیرد، و اما در جایی که خودش و بدون کلمه نامبرده هر دو مفعول خود را گرفته باشد، نظیر آیه (اِهْدِنَا الصِّرَاطَ)، که هم ضمیر (نا) و هم (صراط) را

۱- سوره احقاف آیه ۱۹

۲- سوره نساء آیه ۶۹

۳- مائده ۵۵

۴- الصِّراطُ لِلْجَحَّاحِ لَوَهْرِي ج ۶ ص ۳۳ - ۲۵

صفحه ۵۵

مفعول گرفته، بمعنای ایصال و رساندن مطلوب است، مثل کسی که در مقابل شخصی که می پرسد منزل زید کجا است؟ دست او را گرفته بدون دادن آدرس، و دلالت زبانی، او را بدر خانه زید برساند.

و استدلال کرده اند بامثال آیه: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، تُوهر کس را که دوست بداری هدایت نمی کنی، و لکن خداست که هر که را بخواهد هدایت می کند)، «۱» که چون کلمه هدایت در آن هر دو مفعول را بدون حرف (الی) گرفته، بمعنای رساندن به مطلوبست، نه راهنمایی، چون دلالت و راهنمایی چیزی نیست که از پیغمبر (ص) نفی شود، زیرا او همواره دلالت میکرد، پس معنا ندارد آیه نامبرده بفرماید: تُوهر

کس را بخواهی دلالت نمی کنی، بخلاف اینکه کلمه نامبرده بمعنای رساندن به هدف باشد، که در اینصورت صحیح است بفرماید تو نمی توانی هر که را بخواهی به هدف برسانی.

و در آیه: (وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا)، «۲» که راجع به هدایت خدا یعنی رساندن بمطلوب و هدف است، آن را بدون حرف (الی) متعدی بدو مفعول کرده است، بخلاف آیه: (وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)، «۳» که راجع به هدایت رسول خدا (ص) است، کلمه هدایت را با حرف (الی) متعدی بدو مفعول کرده است.

پس معلوم میشود هدایت هر جا که بمعنای رساندن بمطلوب و هدف باشد بخودی خود به هر دو مفعول متعدی میشود، و هر جا که بمعنای نشان دادن راه و دلالت بدان باشد، با حرف (الی) بدو مفعول متعدی میشود.

این اشکالی بود که بصاحب صحاح کردند، و لکن اشکالشان وارد نیست، چون در آیه (۵۶- قصص) که هدایت را از رسول خدا (ص) نفی می کرد، نفی در آن مربوط به حقیقت هدایت است، که قائم بذات خدای تعالی است، میخواهد بفرماید مالک حقیقی، خدای تعالی است، نه اینکه تو اصلاً دخالتی در آن نداری، و بعبارتی ساده تر، آیه نامبرده در مقام نفی کمال است، نه نفی حقیقت، علاوه بر اینکه خود قرآن کریم آن آیه را در صورتی که معنایش آن باشد که اشکال کنندگان پنداشته اند، نقض نموده، از مؤمن آل فرعون حکایت می کند که گفت: (يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، ای مردم مرا پیروی کنید، تا شما را برشاد برسانم). «۴»

پس حق مطلب این است که معنای هدایت در آنجا که با حرف (الی) مفعول دوم را بگیرد، و آنجا که بخودی خود

بگیرد، متفاوت نمیشود، و بطور کلی این کلمه چه بمعنای دلالت باشد، و چه

۱- سوره قصص آیه ۵۶

۲- سوره نساء آیه ۶۸

۳- شوری آیه ۵۲

۴- سوره غافر آیه ۳۸

صفحه ۵۶

بمعنای رساندن به هدف، در گرفتن مفعول دوم محتاج به حرف (الی) هست، چیزی که هست اگر می بینیم گاهی بدون این حرف مفعول دوم را گرفته، احتمال می دهیم از باب عبارت متداول (دخلت الدار) باشد، که در واقع (دخلت فی الدار داخل در خانه شدم) میباشد.

و کوتاه سخن آنکه: هدایت عبارتست از دلالت و نشان دادن هدف، بوسیله نشان دادن راه، و این خود یک نحو رساندن به هدف است، و کار خدا است، چیزی که هست خدای تعالی سنتش بر این جریان یافته که امور را از مجرای اسباب به جریان اندازد، و در مسئله هدایت هم وسیله ای فراهم می کند، تا مطلوب و هدف برای هر که او بخواهد روشن گشته، و بنده اش در مسیر زندگی به هدف نهایی خود برسد.

و این معنا را خدای سبحان بیان نموده، فرموده: (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صِدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، خداوند هر که را بخواهد هدایت کند، سینه او را برای اسلام پذیرا نموده، و ظرفیت میدهد)، «۱» و نیز فرموده: (ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ، ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ، سپس پوست بدن و دلهایشان بسوی یاد خدا نرم میشود و میل می کند، این هدایت خدا است، که هر که را بخواهد از آن موهبت برخوردار میسازد). «۲»

و اگر در آیه اخیر، لیت و نرم شدن با حرف (الی) متعدی شده، از این جهت بوده که کلمه نامبرده بمعنای میل، اطمینان، و

امثال آن را متضمن است، و اینگونه کلمات همیشه با حرف (الی) متعدی میشوند، و در حقیقت لیت نامبرده عبارتست از صفتی که خدا در قلب بنده اش پدید می آورد، که بخاطر آن صفت و حالت یاد خدا را می پذیرد، و بدان میل نموده، اطمینان و آرامش می یابد، و همانطور که سیل ها مختلفند، هدایت نیز باختلاف آنها مختلف میشود، چون هدایت بسوی آن سیل ها است، پس برای هر سیلی هدایتی است، قبل از آن، و مختص بان.

آیه شریفه: (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا، لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ، و کسانی که در ما جهاد می کنند، ما ایشان را حتما به راه های خود هدایت می کنیم، و بدرستی خدا با نیکوکاران است)، «۳» نیز باین اختلاف اشاره می کند چون فرق است بین اینکه بنده خدا در راه خدا جهاد کند، و بین اینکه در خدا جهاد کند، در اولی شخص مجاهد سلامت سیل، و از میان برداشتن موانع آن را میخواهد، بخلاف مجاهد در دومی، که او خود خدا را میخواهد، و رضای او را می طلبد، و خدا هم هدایت بسوی سیل را برایش ادامه میدهد، البته سیلی که او لیاقت و استعدادش را داشته باشد، و همچنین از آن سیل به سیلی دیگر، تا آنجا که وی را مختص بذات خود جلت عظمته کند.

۱- سوره انعام آیه ۱۲۵

۲- سوره زمر آیه ۲۳

۳- سوره عنکبوت آیه ۶۹

صفحه ۵۷

[آیا طلب هدایت توسط نماز گزار تحصیل حاصل نیست؟]

چهارم اینکه: صراط مستقیم از آنجایی که امری است که در تمامی سیل های مختلف محفوظ میباشد، لذا صحیح است که یک انسان هدایت شده، باز هم بسوی آن هدایت شود، خدای

تعالی او را از صراط بسوی صراط هدایت کند، باین معنا که سیلی که قبلا بسوی آن هدایتش کرده بوده، با هدایت بیشتری تکمیل نموده به سیلی که ما فوق سیل قبلی است هدایت فرماید، پس اگر می بینیم که در آیات مورد بحث که حکایت زبان حال بندگان هدایت شده خدا است، از زبان ایشان حکایت می کند، که همه روزه میگویند: (ما را بسوی صراط مستقیم هدایت فرما)، نباید تعجب کنیم، و یا اشکال کنیم که چنین افرادی هدایت شده اند، دیگر چه معنا دارد از خدا طلب هدایت کنند؟ و این در حقیقت تحصیل حاصل است، و تحصیل حاصل محال است، و چیزی که محال است، سؤال بدان تعلق نمیگیرد، و درخواست کردنی نیست.

زیرا جوابش از مطلب بالا معلوم شد، چون گفتیم صراط در ضمن همه سیل ها هست و گفتیم سیل ها بسیار، و دارای مراتبی بسیارند، چون چنین است بنده خدا از خدا میخواهد: که او را از صراطی (یعنی سیلی) بصراطی دیگر که ما فوق آنست هدایت کند، و نیز از آن بمافوق دیگر.

و نیز نباید اشکال کنیم به اینکه اصلا درخواست هدایت بسوی صراط مستقیم، از مسلمانی که دینش کامل ترین ادیان، و صراطش مستقیم ترین صراطها است، صحیح نیست، و معنای بدی میدهد، چون می رساند که وی خود را در صراط مستقیم ندانسته، و درخواست دینی کامل تر می کند.

چون هر چند که دین و شریعت اسلام کاملترین ادیان سابق است، ولی کاملتر بودن شریعت مطلبی است، و کاملتر بودن یک متشرع از متشرعی دیگر مطلبی است دیگر، درخواست یک مسلمان و دارنده کاملترین ادیان، هدایت بسوی صراط مستقیم را، معنایش آن نیست که شما فهمیدید

بلکه معنایش این است که خدایا مرا به مسلمان تر از خودم برسان، و خلاصه ایمان و عمل باحکام اسلام را کامل تر از این ایمان که فعلا دارم بگردان، و مرا بمرتبه بالاتری از ایمان و عمل صالح برسان.

یک مثل ساده مطلب را روشن میسازد، و آن این است که هر چند که دین اسلام از دین نوح و موسی و عیسی (ع) کاملتر است، ولی آیا یک فرد مسلمان معمولی، از نظر کمالات معنوی، به پایه نوح و موسی و عیسی (ع) می رسد؟ قطعاً میدانیم که نمیرسد، و این نیست، مگر بخاطر اینکه حکم شرایع و عمل بانها غیر حکم ولایتی است که از تمکن در آن شرایع و تخلق بان اخلاق حاصل میشود، آری دارنده مقام توحید کامل و خالص، هر چند از اهل شریعت های گذشته باشد، کامل تر و برتر است از کسی که بان مرتبه از توحید و اخلاص نرسیده، و حیاتیات

صفحه ۵۸

معرفت در روح و جانش جایگزین نگشته، و نور هدایت الهیه در قلبش راه نیافته است، هر چند که او از اهل شریعت محمدیه (ص)، یعنی کامل ترین و وسیع ترین شریعت ها باشد، پس صحیح است چنین فردی از خدا در خواست هدایت بصراط مستقیم، یعنی براهی که کمترین از شرایع گذشته داشتند، بنماید، هر چند که شریعت خود او کاملتر از شریعت آنان است.

[پاسخ عجیب برخی مفسرین و اشکال وارد بر آنان

در اینجا به پاسخ عجیبی بر میخوریم، که بعضی از مفسرین محقق و دانشمند از اشکال بالا داده اند، پاسخی که مقام دانش وی با آن هیچ سازگاری ندارد، وی گفته: بطور کلی دین خدا در همه ادوار بشریت یکی

بوده، و آنهم اسلام است، و معارف اصولی آن که توحید و نبوت و معاد باشد، و پاره ای فروعی که متفرع بر آن اصول است، باز در همه شرایع یکی بوده، تنها مزیتی که شریعت محمدیه (ص) بر شرایع سابق خود دارد، این است که احکام فرعی آن وسیع تر، و شامل شئون بیشتری از زندگی انسانها است، پس در اسلام بر حفظ مصالح بندگان عنایت بیشتری شده، و از سوی دیگر در این دین، برای اثبات معارفش بیک طریق از طرق استدلال اکتفاء نشده، بلکه به همه انحاء استدلال، از قبیل حکمت، و موعظه حسنه، و جدال احسن، تمسک شده است، پس هم وظائف یک مسلمان امروز سنگین تر از یک مسلمان عهد مسیح (ع) است، و هم معارف دینش بیشتر و وسیع تر است و در نتیجه در برابر هر یک از تکالیفش، و هر یک از معارفش، یک نقطه انحراف دارد، و قهرا به هدایت بیشتری نیازمند است، از این رو از خدا درخواست می کند، که در سر دو راهی های بسیاری که دارد، به راه مستقیمش هدایت کند.

و هر چند که دین خدا یکی، و معارف کلی و اصولی در همه آنها یکسان است، و لکن از آنجایی که گذشتگان از بشریت قبل از ما، راه خدا را پیمودند، و در این راه بر ما سبقت داشتند، لذا خدای تعالی بما دستور داده تا در کار آنان نظر کنیم، و ببینیم چگونه در سر دو راهی های خود، خود را حفظ کردند، و از خدای خود استمداد نمودند، ما نیز عبرت بگیریم، و از خدای خود استمداد کنیم.

اشکالی که باین پاسخ وارد است، این است که:

اساس، آن اصولی است که مفسرین سابق در مسلک تفسیر زیر بنای کار خود کرده بودند، اصولی که مخالف با قواعد و اصول صحیح تفسیر است، و یکی از آن اصول ناصحیح این است: می پنداشتند حقیقت و واقعیت معارف اصولی دین یکی است، مثلاً- واقعیت ایمان بخدا، در نوح (ع)، و در یک فرد از امت او یکی است، و نیز ترس از خدا در آن دو یک حقیقت است، و شدت و ضعفی در کار نیست، و سخاوت، و شجاعت، و علم، و تقوی، و صبر، و حلم، و سایر کمالات معنوی در پیامبر اسلام و یک فرد عادی از امتش یک چیز است، و چنان نیست، که در رسول خدا (ص) مرتبه عالتر آنها، و در آن فرد مرتبه دانی آنها

صفحه ۵۹

باشد، و تنها تفاوتی که یک پیغمبر با یک فرد امتش، و یا با یک پیغمبر دیگر دارد، این است که خدا او را بزرگتر اعتبار کرده، و رعیتش را کوچکتر شمرده، بدون اینکه این جعل و قرارداد خدا متکی بر تکوین و واقعیت خارجی باشد، عینا نظیر جعلی که در میان خود ما مردم است، یکی را پادشاه، و بقیه را رعیت او اعتبار می کنیم، بدون اینکه از حیث وجود انسانی تفاوتی با یکدیگر داشته باشند.

و این اصل، منشا و ریشه ای دیگر دارد، که خود زائیده آنست، و آن این است که برای ماده، اصالت قائل بودند، و از آنچه ما وراء ماده است، یا بکلی نفی اصالت نموده، یا در باره اصالت آن توقف می کردند، تنها از ما وراء ماده، خدا را، آنهم بخاطر دلیل، استثناء می کردند.

و عامل این

انحراف فکری یکی از دو چیز بود، یا بخاطر اعتمادی که بعلم مادّی داشتند، می پنداشتند که حس برای ما کافی است، و احتیاجی بماوراء محسوسات نداریم، و یا (العیاذ باللّٰه) قرآن را لایق آن نمی دانستند که پیرامون آیاتش تدبر و مو شکافی کنند، و می گفتند فهم عامی در درک معانی آن کافی است.

این بحث دنباله ای طولانی دارد که انشاء اللّٰه تعالی در بحث های علمی آتیه از نظر خواننده خواهد گذشت.

نکته پنجم- اینکه مزیت اصحاب صراط مستقیم بر سایرین، و همچنین مزیت صراط آنان بر سبیل سایرین، تنها بعلم است، نه عمل، آنان بمقام پروردگارشان علمی دارند که دیگران ندارند، و گر نه در سابق هم گفتیم، که در سبیل های پائین تر صراط مستقیم، اعمال صالح کامل، و بدون نقص نیز هست، پس وقتی برتری اصحاب صراط مستقیم به عمل نبود، باقی نمی ماند مگر علم، و اما اینکه آن علم چه علمی و چگونه علمی است؟ انشاء اللّٰه در ذیل آیه: (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا) «۱» در باره اش بحث خواهیم کرد.

در اینجا تنها می گوئیم آیه: (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ، خدای کسانی از شما را که ایمان دارند، و کسانی که علم داده شده اند، بدرجاتی بلند می کند) «۲» و همچنین آیه: (إِلَيْهِ يَصِيْعُ عَدُوُّ الْكَلْبِ الطَّيِّبُ، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ، کلمه طیب خودش بسوی خدا بالا می رود و عمل صالح آن را بالا می برد) «۳» باین مزیت اشعار دارد، چون می رساند آنچه خودش بسوی خدا بالا- می رود، کلمه طیب و علم است، و اما عمل صالح، اثرش کمک در بالا رفتن علم است، و بزودی در تفسیر آیه نامبرده تتمه

۱- سوره رعد آیه ۱۷

۲- سوره مجادله آیه ۱۱

۳- سوره فاطر آیه ۱۰

صفحه ۶۰

بحث روایتی [شامل روایاتی در ذیل آیات گذشته]

[اقسام عبادت]

در کتاب کافی از امام صادق (ع) روایت آمده، که در معنای عبادت فرموده اند:

عبادت سه جور است، مردمی هستند که خدا را از ترس عبادت می کنند، عبادت آنان عبادت بردگان ناتوان است، و منشاش زبونی بردگی است، مردمی دیگر خدای تبارک و تعالی را بطلب ثوابش عبادت می کنند، عبادت آنان عبادت اجیران است و منشای آن علاقه باجرت است، مردمی دیگر خدای عز و جل را بخاطر محبتی که باو دارند عبادت می کنند، عبادت آنان عبادت آزادگان، و بهترین عبادت است. «۱»

و در نهج البلاغه آمده که مردمی خدا را بدان جهت عبادت می کنند که بثوابش رغبت دارند، عبادت آنان عبادت تجارت پیشگان است، و خود نوعی تجارت است، قومی دیگر خدا را از ترس، بندگی می کنند، که عبادتشان عبادت بردگان است، قومی سوم هستند که خدا را از در شکر عبادت می کنند، که عبادت آنان عبادت آزادگان است. «۲»

و در کتاب علل، و نیز کتاب مجالس، و کتاب خصال، از امام صادق (ع) آمده: که فرمودند مردم، خدا را سه جور عبادت می کنند، طبقه ای او را بخاطر رغبتی که بثوابش دارند عبادت می کنند، که عبادت آنان عبادت حریمان است، و منشای آن طمع است، و جمعی دیگر او را از ترس آتش عبادت می کنند، که عبادت آنان عبادت بردگان، و منشای زبونی و ترس است، و لکن من خدای عز و جل را از این جهت عبادت می کنم، که دوستش دارم، و این عبادت بزرگواران است، که خدا

در باره شان فرموده: (وَ هُمْ مِنْ فَرَعِ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ «۳» و ایشان در امروز از فزع ایمنند)، و نیز فرموده: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي، يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ «۴»)، بگو: اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی من کنید تا خدا هم دوستتان بدارد، پس هر کس خدای عز و جل را دوست بدارد، خدا هم او را دوست میدارد، و هر کس خدا دوستش بدارد، از ایمنان خواهد بود، و این مقامی است مکنون، و پوشیده، که جز پاکان با آن تماس پیدا نمی کنند. «۵»

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۸۴ ح ۵ باب العباده

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۱۹۲ ح ۲۲۹

۳- نمل آیه ۸۹

۴- آل عمران آیه ۳۱

۵- علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲ ح ۸ باب ۸ و خصال ص ۱۸۸ ح ۲۵۹ و امالی صدوق ص ۴۱ ح ۴ طبع بیروت

صفحه ۶۱

مؤلف: از بیانی که در گذشته گذشت، معنای این سه روایت روشن میشود، و اگر عبادت احرار و آزاد مردان را گاهی به شکر، و گاهی دیگر به حب، توصیف کردند، از این جهت است که برگشت هر دو یکی است، چون شکر عبارت است از اینکه نعمت ولی نعمت را در جایش مصرف کنی، و شکر عبادت باین است که از روی محبت انجام شود، و تنها برای خود خدا صورت بگیرد، نه منافع شخصی، و یا دفع ضرر شخصی، بلکه خدا را عبادت کنی، بدان جهت که خدا است، یعنی بذات خود جامع تمامی صفات جمال و جلال است، و او چون جمیل بالذات است، ذاتا محبوب است، یعنی خودش دوست داشتنی است، نه اینکه چون

ثواب می‌دهد، و یا عقاب را بر میدارد؟ مگر محبت جز میل بجمال و مجذوب شدن در برابر آن چیز دیگری است؟.

پس برگشت اینکه بگوئیم: خدا معبود است، چون خدا است، و یا چون جمیل و محبوب است، و یا چون ولی نعمت است، و شکرش واجب است، همه بیک معنا است.

و از طرق عامه از امام صادق (ع) روایت شده که در تفسیر آیه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) الخ، فرموده: یعنی، ما از تو غیر تو را نمیخواهیم، و عبادت در عوض چیزی نمی‌کنیم، آن طور که جاهلان به خیال خود تو را عبادت می‌کنند، در حالی که در دل بیاد همه چیز هستند جز تو. «۱»

مؤلف: این روایت به نکته ای اشاره می‌کند، که قبلا از آیات مورد بحث استفاده کردیم، که معنای عبادت، حضور و اخلاص است، چون عبادت بمنظور ثواب، و یا دفع عذاب، با خلوص و حضور منافات دارد.

و در کتاب تحف العقول، از امام صادق (ع) روایتی آمده، که در ضمن آن فرمود: هر کس معتقد باشد که خدا بصفه عبادت میشود، نه به ادراک، اعتقاد خود را بخدایی حواله داده که غایب است، و کسی که معتقد باشد که پروردگار متعال به صفت موصوفش عبادت میشود، توحید را باطل کرده، چون صفت، غیر موصوف است، و کسی که معتقد باشد که موصوف، منسوب به صفت عبادت میشود، خدای کبیر را کوچک و صغیر شمرده است، پس مردم، خدا را آن طور که هست نمیتوانند اندازه گیری کنند. «۲»

[معنی " اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ " و پاسخ ضمنی به شبهه تحصیل حاصل

و در کتاب معانی، از امام صادق (ع) روایت آورده، که در معنای جمله:

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ فرموده: خدایا ما را بلزوم طریقی ارشاد فرما، که به محبت تو، و به بهشت منتهی میشود، و از اینکه پیروی هواهای خود کنیم، و در نتیجه هلاک گردیم، جلو می‌گیرد، و نیز

۱- نقل از تفسیر صافی ج ۱ ص ۵۳ ط اسلامیه.

۲- تح ف العقول ص ۲۴۲ ط نجف.

صفحه ۶۲

نمی‌گذارد آراء خود را اخذ کنیم، و در نتیجه نابود شویم. «۱»

و نیز در معانی از علی (ع) روایت آورده، که در باره آیه نامبرده فرمود: یعنی خدایا! توفیق خودت را که ما تا کنون بوسیله آن تو را اطاعت کردیم، در باره ما ادامه بده، تا در روزگار آینده مان نیز هم چنان تو را اطاعت کنیم. «۲»

مؤلف: این دو روایت دو وجه مختلف در پاسخ از شبهه تحصیل حاصل را بیان می‌کند، شبهه این بود که شخص نمازگزار، راه مستقیم را یافته، که نماز می‌گزارد، دیگر معنا ندارد در نماز خود از خدا هدایت بسوی راه مستقیم را درخواست کند. روایت اولی پاسخ میدهد به اینکه: مراتب هدایت در مصداقهای آن مختلف است، و نمازگزار همه روزه از خدا میخواهد از هر مرتبه ای که هست بمرتبه بالاتر هدایت شود، و روایت دومی پاسخ میدهد: که هر چند مراتب آن در مصداق مختلف است، و لکن از نظر مفهوم یک حقیقت است، و نمازگزار نظری باختلاف مراتب آن ندارد، بلکه تنها نظرش این است که این موهبت را از من سلب مکن، و هم چنان آن را ادامه بده.

و نیز در معانی از علی (ع) روایت آورده که فرمود: صراط مستقیم در دنیا آن راهی است که کوتاه تر از غلو، و بلندتر

از تقصیر، و در مثل فارسی نه شور شود، و نه بی نمک باشد، بلکه راه میانه باشد، و در آخرت عبارتست از طریق مؤمنین بسوی بهشت. «۳»

[مراد از "الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ"]

باز در معانی از علی (ع) روایت آورده، که در معنای جمله (صراط الذین) الخ، فرمود: یعنی بگوئید: خدایا ما را به صراط کسانی هدایت فرما، که بر آنان این انعام فرمودی که موفق بدینت و اطاعت نمودی، نه این انعام که مال و سلامتی شان دادی، چون بسا میشود کسانی به نعمت مال و سلامتی متنعم هستند، ولی کافر و یا فاسقند.

آن گاه اضافه فرمود: که ایشان آن کسانی که خدا در باره آنها فرموده: (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ، فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، مِنَ النَّبِيِّينَ، وَالصَّادِقِينَ، وَالشُّهَدَاءِ، وَالصَّالِحِينَ، وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) «۴» «۵»،

[روایتی از رسول خدا (ص) در باره سوره حمد و فضیلت آن

و در کتاب عیون از حضرت رضا (ع) از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین (ع) روایت آورده که فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: خدای تعالی فرموده:

فاتحه الكتاب را بین خودم و بنده ام تقسیم کردم، نصفش از من، و نصفش از بنده من است، و بنده ام هر چه بخواهد باو میدهم، چون او میگوید: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)، خدای عز و جلش میگوید:

۱- معانی الاخبار ص ۳۳ ذ ح ۴

۲- معانی الاخبار ص ۳۳ ذ ح ۴

۳- معانی الاخبار ص ۳۳ ذ ح ۴

۴- سوره نساء آیه ۶۹

۵- معانی الاخبار ص ۳۶ ذ ح ۹

او را در آن کار متمیم کنم، و در احوالش برکت بگذارم، و چون او میگوید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) پروردگار متعالش میگوید:

بنده من مرا حمد گفت، و اقرار کرد: که نعمت هایی که در اختیار دارد، از ناحیه من است، و بلاهایی که به وی نرسیده، باز بلطف و تفضل من است، و من شما فرشتگان را گواه می گیرم، که نعمت های دنیایی و آخرتی او را زیاده نموده، بلاهای آخرت را از او دور کنم، همانطور که بلاهای دنیا را از او دور کردم.

و چون او میگوید: (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) خدای جل جلالش میگوید: بنده ام شهادت داد: که من رحمان و رحیم هستم، من نیز شما را شاهد می گیرم، که بهره او را از نعمت و رحمت خود فراوان ساخته، نصیبتش را از عطاء خودم جزیل و بسیار می کنم، و چون او میگوید: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)، خدای تعالی میگوید: شما شاهد باشید، همانطور که بنده ام اعتراف کرد به اینکه من مالک روز جزا هستم، در آن روز که روز حساب است، حساب او را آسان می کنم، و حسنات او را قبول نموده، از گناهانش صرفنظر می کنم.

و چون او میگوید: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ)، خدای عز و جلش می فرماید: بنده ام راست گفت، و براستی مرا عبادت کرد، و بهمین جهت شما را گواه می گیرم، در برابر عبادتش پاداشی دهم، که هر کس که در عبادت، راه مخالف او را رفته بحال او رشک برد.

و چون او میگوید: (وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، خدای تعالی میگوید: بنده ام از من استعانت جست، و بسوی من پناهنده گشت، من نیز شما را شاهد می گیرم، که او را در امورش اعانت کنم، و در شدایدش

بدادش برسم، و در روز گرفتاریهایش دست او را بگیرم.

و چون او میگوید: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، تا آخر سوره، خدای عز و جلش میگوید: همه اینها و آنچه غیر اینها درخواست کند بر آورده است، من همه خواسته هایش را استجابت کردم، و آنچه آرزو دارد بر آوردم، و از آنچه می ترسد ایمنی بخشیدم.

«۱»

مؤلف: قریب باین مضمون را مرحوم صدوق در کتاب علل خود از حضرت رضا (ع) روایت کرده، «۲» و این روایت همانطور که ملاحظه می فرمائید، سوره فاتحه الکتاب را در نماز تفسیر می کند، پس این خود مؤید گفته قبلی ما است، که گفتیم: این سوره کلام خدای سبحان است، اما به نیابت از طرف بنده اش، و زبان حال بنده اش در مقام عبادت، و اظهار عبودیت است، که چگونه خدا را ثناء میگوید، و چگونه اظهار بندگی می کند، و بنا بر این سوره اصلاً برای _____

۱- عیون اخبار الرضا ص ۲۳۴ ب ۲۸ ح ۵۹

۲- عل _____ ل ج ۲ ص ۳۱۵ ب ۱ ح ۱

صفحه ۶۴

عبادت درست شده، و در قرآن هیچ سوره ای نظیر آن دیده نمیشود، منظورم از این حرف چند نکته است. اول اینکه سوره مورد بحث از اول تا باآخرش کلام خدا است، اما در مقام نیابت از بنده اش، و اینکه بنده اش وقتی روی دل متوجه بسوی او میسازد، و خود را در مقام عبودیت قرار میدهد، چه میگوید. و دوم اینکه این سوره بدو قسمت تقسیم شده، نصفی از آن برای خدا، و نصفی دیگر برای بنده خدا است.

نکته سوم اینکه این سوره مشتمل بر تمامی معارف قرآنی است، و با همه کوتاهیهایش تمامی معارف قرآنی اشعار دارد، چون قرآن کریم

با آن وسعت عجیبی که در معارف اصولیش، و نیز در فروعات متفرعه بر آن اصول هست، از اخلاقش گرفته تا احکام، و احکامش از عبادات گرفته تا سیاسات، و اجتماعیات، و وعده ها، و وعیدها، و داستانها، و عبرت هایش، همه و همه بیانانش به چند اصل بر می گردد، و از آن چند ریشه جوانه می زند، اول توحید، دوم نبوت، و سوم معاد، و فروعات آن، و چهارم هدایت بندگان بسوی آنچه مایه صلاح دنیا و آخرتشان است، و این سوره با همه اختصار و کوتاهش، مشتمل بر این چند اصل می باشد، و با کوتاه ترین لفظ، و روشن ترین بیان، بانها اشاره نموده است.

[بیان ویژگی های سوره حمد و مقایسه آن با آنچه مسیحیان در نماز می خوانند]

حال برای اینکه بعظمت این سوره پی بسری، میتوانی معارف مورد بحث در این سوره را که خدای تعالی آن را جزو نماز مسلمانان قرار داده، با آنچه که مسیحیان در نماز خود میگویند، و انجیل متی (۶: ۹-۱۳) آن را حکایت می کند، مقایسه کنی، آن وقت می فهمی که سوره حمد چیست.

در انجیل نامبرده که عبری ترجمه شده، چنین میخوانیم (پدر ما آن کسی است که در آسمانها است، نام تو متقدس باد، و فرمانت نافذ، و مشیتت در زمین مجری، همانطور که در آسمان مجری است، نان ما کفاف ما است، امروز ما را بده، و دیگر هیچ، و گناه ما بیامرز، همانطور که ما گناهکاران بخویشتن را می بخشیم، (یعنی از ما یاد بگیر)، و ما را در بوته تجربه و امتحان قرار مده، بلکه در عوض از شر شریر نجات ده.

خوب، در این معانی که الفاظ این جملات آنها

را افاده می کند دقت بفرما، که چه چیزهایی را بعنوان معارف الهی و آسمانی به بشر می آموزد، و چگونه ادب بندگی در آن رعایت شده، اولاً بنماز گزار می آموزد، که بگوید: پدر ما (یعنی خدای تعالی) در آسمانها است، (در حالی که قرآن خدا را منزله از مکان میدانند) و ثانیاً در باره پدرش دعای خیر کند، که امیدوارم نامت متقدس باشد، (البته فراموش نشود که متقدس باشد، نه مقدس، و خلاصه قداست قلبی هم داشته باشد کافی است) و نیز امیدوارم که فرمانت در زمین مجری، (و تیغ برآ) باشد، همانطور که در آسمان هست، حال چه کسی میخواهد دعای این بنده را در باره خدایش مستجاب کند؟ نمیدانیم، آنهم دعایی که

صفحه ۶۵

بشعارهای احزاب سیاسی شبیه تر است، تا بدعای واقعی.

و ثالثاً از خدا و یا بگو پدرش درخواست کند: که تنها نان امروزش را بدهد، و در مقابل بخشش و مغفرتی که او نسبت به گنهکاران خود می کند، وی نیز نسبت با او با مغفرت خود تلافی نماید، و همانطور که او در مقابل جفاکاران از حق خود اغماض می کند، خدا هم از حق خود نسبت با او اغماض کند، حالا این نماز گزار مسیحی چه حقی از خودش دارد، که از خود او باشد، و خدا باو نداده باشد؟ نمیدانیم.

و رابعاً از پدر بخواهد که او را امتحان نکند، بلکه از شر شریر نجات دهد، و حال آنکه این درخواست درخواست امری است محال، و نشدنی، برای اینکه اینجا دار امتحان و استکمال است، و اصلاً نجات از شریر بدون ابتلاء و امتحان معنا ندارد.

[سخن عجیب گوستاولوبون

از همه اینها بیشتر وقتی تعجب می کنی، که نوشته

قسيس فاضل گوستاولوبون را در كتاب تاريخ تمدن اسلامش بيني، كه ميگويد اسلام در معارف ديني چيزي بيشر از ساير اديان نياورده، چون همه اديان بشر را بسوي توحيد، و تزكيه نفس، و تخلق باخلاق فاضله، و نيز به عمل صالح دعوت مي كردند، اسلام نيز همين ها را گفته، چيزي كه برتري يك دين را بر دين ديگر اثبات مي كند باين است كه بينيم كدام يك از اديان ثمره بيشرتي در اجتماعات بشري داشته، (و لا بد منظورش اين است كه ثمره دين مسيحييت در تعليم و تربيت بيشر از اسلام است) و از اين نيز عجيب تر آنكه بعضي از مسلمان نماها نيز اين گفتار وي را نشخوار كرده، و پيرامون آن داد سخن داده است.

بحث روايتي ديگر

[چند روايت درباره مراد از "صراط مستقيم"]

در كتاب فقيه و در تفسير عياشي از امام صادق (ع) روايت آورده اند، كه فرمود:

صراط مستقيم، امير المؤمنين (ع) است. «۱»

و در كتاب معاني از امام صادق (ع) روايت آورده، كه فرمود: صراط مستقيم، طريق بسوي معرفت خدا است، و اين دو صراط است، يكي صراط در دنيا، و يكي در آخرت، اما صراط در دنيا عبارتست از امامي كه اطاعتش بر خلق واجب شده، و اما صراط در آخرت، پلي است كه بر روي جهنم زده شده، هر كس در دنيا از صراط دنيا بدرستي رد شود، يعني امام خود را بشناسد، و او را اطاعت كند، در آخرت نيز از پل آخرت باساني مي گذرد، و كسي كه در دنيا امام خود را

۱- معانی الاخبصار ص ۳۲ ح ۲ و عیاشی ج ۱ ص ۲۴ ح ۲۵

صفحه ۶۶

نشناسد، در آخرت هم قدمش

بر پل آخرت می لغزد، و بدرون جهنم سقوط می کند. «۱»

و نیز در کتاب معانی از امام سجاد (ع) روایت آورده که فرمود: بین خدا، و بین حجت خدا حجابی نیست، و نه خدا از حجت خود در پرده و حجاب است، مائیم ابواب خدا، و مائیم صراط مستقیم، و مائیم مخزن علم او، و مائیم زبان و مترجم های وحی او، و مائیم ارکان توحیدش، و مائیم گنجینه اسرارش. «۲»

و از ابن شهر آشوب از تفسیر و کعب بن جراح، از ثوری، از سدی، از اسباط از ابن عباس روایت شده، که در ذیل آیه: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) گفته: یعنی ای بندگان خدا، بگوئید: خدایا ما را بسوی محبت محمد و اهل بیتش (ع) ارشاد فرما. «۳»

مؤلف: و در این معانی روایات دیگری نیز هست، و این روایات از باب جری، یعنی تطبیق کلی بر مصداق بارز و روشن آنست، می خواهند بفرمایند که مصداق بارز صراط مستقیم، محبت آن حضرات است.

[توضیح اصطلاح "جری" یعنی تطبیق کلی بر مصداق بارز]

این را هم باید دانست، که کلمه جری (تطبیق کلی بر مصداق)، که ما در این کتاب از آن بسیار نام می بریم، اصطلاحی است که از کلمات ائمه اهل بیت (ع) گرفته ایم.

مثلا در تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار روایت شده، که گفت: من از امام باقر (ع) از این حدیث پرسیدم، که فرموده اند: هیچ آیه ای در قرآن نیست، مگر آنکه ظاهری دارد، و باطنی، و هیچ حرفی در قرآن نیست، مگر آنکه برای او حدی و حسابی است، و برای هر حدی مطلعی است، منظورشان از این ظاهر و باطن چیست؟ فرمود: ظاهر قرآن تنزیل آن، و باطنش

تاویل آنست، بعضی از تاویلهای آن گذشته، و بعضی هنوز نیامده، (یجری کما یجری الشمس و القمر)، مانند آفتاب و ماه در جریان است، هر وقت چیزی از آن تاویل ها آمد، آن تاویل واقع می شود، «۴» (تا آخر حدیث). و در این معنا روایات دیگری نیز هست، و این خود سلیقه ائمه اهل بیت (ع) است، که همواره یک آیه از قرآن را بر هر موردی که قابل انطباق با آن باشد تطبیق می کنند، هر چند که اصلا ربطی بمورد نزول آیه نداشته باشد، عقل هم همین سلیقه و روش را صحیح می داند، برای اینکه قرآن بمنظور هدایت همه انسانها، در همه ادوار نازل شده، تا آنان را بسوی آنچه باید بدان معتقد باشند، و آنچه باید بدان متخلق گردند، و آنچه که باید عمل کنند، هدایت کند، چون معارف نظری قرآن مختص بیک عصر خاص، و یک حال مخصوص نیست، آنچه را قرآن فضیلت _____

۱- معانی الاخبار ص ۳۲ ح ۱

۲- معانی الاخبار ص ۳۵ ح ۵

۳- مناقب ج ۳ ص ۷۳ س ۸

۴- عیاش _____ ج ۱ ص ۱۱ ح ۵

صفحه ۶۷

خوانده، در همه ادوار بشریت فضیلت است، و آنچه را ردیلت و ناپسند شمرده، همیشه ناپسند و زشت است، و آنچه را که از احکام عملی تشریح نموده، نه مخصوص بعصر نزول است، و نه باشخاص آن عصر، بلکه تشریحی است عمومی و جهانی و ابدی.

و بنا بر این، اگر می بینیم که در شان نزول آیات، روایاتی آمده، که مثلا میگویند: فلان آیه بعد از فلان جریان نازل شد، و یا فلان آیات در باره فلان شخص یا فلان واقعه نازل شده،

باری نباید حکم آیه را مخصوص آن واقعه، و آن شخص بدانیم، چون اگر اینطور فکر کنیم، باید بعد از انقضاء آن واقعه، و یا مرگ آن شخص، حکم آیه قرآن نیز ساقط شود، و حال آنکه حکم آیه مطلق است، و وقتی برای حکم نامبرده تعلیل می آورد، علت آن را مطلق ذکر می کند.

مثلاً- اگر در حق افرادی از مؤمنین مدحی می کند، و یا از عده ای از غیر مؤمنین مذمتی کرده، مدح و ذم خود را بصفتا پسندیده، و ناپسند آنان تعلیل کرده، و فرموده: اگر آن دسته را مدح کرده ایم، بخاطر تقوی، و یا فلان فضیلت است، و اگر این دسته را مذمت کرده ایم، بخاطر فلان رذیلت است، و پر واضح است که تا آخر دهر، هر کسی دارای آن فضیلت باشد، مشمول حکم آن آیه است، و هر کسی دارای این رذیلت باشد، حکم این آیه شامل حالش می شود. و نیز قرآن کریم خودش صریحا بر این معنا دلالت نموده، می فرماید: (يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، خدا با این قرآن کسی را هدایت می کند، که پیرو خوشنودی خدا باشد)، «۱» و نیز فرموده:

(وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، و اینکه قرآن کتابی است عزیز، که نه در عصر نزول، باطل در آن رخنه می کند، و نه در اعصار بعد)، «۲» و نیز فرموده: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، بدرستی که ما قرآن را نازل کردیم، و بطور قطع خود ما آن را حفظ خواهیم کرد). «۳»

و روایات در تطبیق آیات قرآنی بر ائمه اهل بیت (ع)، و یا تطبیق بعضی از

آنها بر دشمنان ائمه (ع)، و خلاصه روایات جری بسیار زیاد است، که در ابواب مختلف وارد شده، و ای بسا عده آنها بصدها روایت برسد، و ما فعلا در اینجا نمی خواهیم همه آنها را ذکر کنیم، بلکه هر یک از آنها را در بحث های روایتی آنها ذکر می کنیم و در اینجا تنها خواستیم معنای کلمه جری را گفته، خاطر نشان سازیم: که ما این اصطلاح را از ائمه اهل بیت (ع) گرفته ایم، و حتی در بحثهای روایتی نیز بیشتر آنها را متروک گذاشته، نقل نمی کنیم، مگر آن مقداری را که ارتباطی با بحث، و یا غرض از آن داشته باشد، (دقت فرمائید).

۱- سوره مائده آیه ۱۶

۲- سوره فصلت آیه ۴۲

۳- سوره حجر آیه ۹

تفسیر نمونه

ویژگیهای سوره حمد

این سوره در میان سوره های قرآن درخشش فوق العادهای دارد که از مزایای زیر سرچشمه می گیرد:

۱- آهنگ این سوره

این سوره اساسا با سوره های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد به خاطر اینکه سوره های دیگر همه بعنوان سخن خدا است، اما این سوره از زبان بندگان است، و به تعبیر دیگر در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگان آموخته است.

آغاز این سوره با حمد و ستایش پروردگار شروع می شود.

و با ابراز ایمان به مبدء و معاد (خدانشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه می یابد، و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می گیرد.

انسان آگاه و بیدار دل، هنگامی که این سوره را می خواند، احساس می کند که بر بال و پر فرشتگان قرار گرفته و به آسمان

صعود می کند و در عالم روحانیت و معنویت لحظه به لحظه به خدا نزدیکتر می شود .

این نکته بسیار جالب است که اسلام بر خلاف بسیاری از مذاهب ساختگی یا تحریف شده که میان ((خدا)) و ((خلق)) واسطه ها قائل می شوند به مردم دستور می دهد که بدون هیچ واسطه با خدایشان ارتباط برقرار کنند!.

این سوره تبلوری است از همین ارتباط نزدیک و بی واسطه خدا با انسان ، و مخلوق با خالق ، در اینجا تنها او را می بیند، با او سخن می گوید، پیام او را با گوش جان می شنود، حتی هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی در این میان واسطه نیست و عجب اینکه این پیوند و ارتباط مستقیم خلق با خالق آغازگر قرآن مجید است .

۲- سوره حمد، اساس قرآن است

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که ((الحمد ام القرآن)) و این به هنگامی بود که جابر بن عبدالله انصاری خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود:

((الا-اعلمك افضل سورة انزلها الله في كتابه؟ قال فقال له جابر بلى بابى انت و امى يا رسول الله ! علمنيها، فعلمه الحمد، ام الكتاب))

((آیا برترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل کرده به تو تعلیم کنم ، جابر عرض کرد آری پدر و مادرم به فدایت باد، به من تعلیم کن ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوره حمد که ام الكتاب است به او

آموخت سپس اضافه فرمود این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ)). <۱>

و نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: ((و الذی نفسی بیده ما انزل الله فی التوراه ، و لا فی الزبور، و لا فی القرآن مثلهاهی ام الكتاب)) ((قسم به کسی که جان من به دست او است خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور، و نه حتی در قرآن، مثل این سوره را نازل نکرده است، و این ام الكتاب است)). <۲>

دلیل این سخن با تامل در محتوای این سوره روشن می شود، چرا که این سوره در حقیقت فهرستی است از مجموع محتوای قرآن، بخشی از آن توحید و شناخت صفات خدا است، بخشی در زمینه معاد و رستاخیز سخن می گوید و بخشی از هدایت و ضلالت که خط فاصل مؤمنان و کافران است سخن می گوید، و نیز در آن اشاره‌های است به حاکمیت مطلق پروردگار و مقام ربوبیت و نعمتهای

بی پایانش که به دو بخش عمومی و خصوصی (بخش رحمانیت و رحیمیت) تقسیم می گردد، و همچنین اشاره به مسأله عبادت و بندگی و اختصاص آن به ذات پاک او شده است.

در حقیقت هم بیانگر توحید ذات است، هم توحید صفات، هم توحید افعال، و هم توحید عبادت.

و به تعبیر دیگر این سوره مراحل سه گانه ایمان: اعتقاد به قلب، اقرار به زبان، و عمل به ارکان را در بر دارد، و می دانیم ((ام

((به معنی اساس و ریشه است .

شاید به همین دلیل است که ((ابن عباس)) مفسر معروف اسلامی می گوید: ((ان لكل شیء اساسا... و اساس القرآن الفاتحه)).

((هر چیزی اساس و شالوده ای دارد... و اساس وزیر بنای قرآن ، سوره حمد است)). روی همین جهات است که در فضیلت این سوره از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شد: ((ایما مسلم قراء فاتحه الكتاب اعطی من الاجر کانما قراء ثلثی القرآن ، واعطی من الاجر کانما تصدق علی کل مؤمن و مؤمنه)) هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است (و طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گوئی به هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه ای فرستاده است)). <۳>

تعبیر به دو سوم قرآن شاید به خاطر آنست که بخشی از قرآن توجه به خدا است و بخشی توجه به رستخیز و بخش دیگری احکام و دستورات است که بخش اول و دوم در سوره حمد آمده ، و تعبیر به تمام قرآن به خاطر آن است که همه قرآن را از یک نظر در ایمان و عمل می توان خلاصه کرد که این هر دو در سوره

حمد جمع است .

۳- سوره حمد افتخار بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

جالب اینکه در آیات قرآن سوره حمد به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی شد، و در برابر کل

قرآن قرار گرفته است ، آنجا که می فرماید: ((و لقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم)): ((ما به تو سوره حمد که هفت آیه است و دو بار نازل شده دادیم همچین قرآن بزرگ بخشیدیم)) (سوره حجر آیه ۸۷).

قرآن با تمام عظمتش در اینجا در برابر سوره حمد قرار گرفته است ، نزول دوباره آن نیز به خاطر اهمیت فوق العاده آن است .
<۴>

همین مضمون در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود:
((ان الله تعالی افرء الامتنان علی بفاتحه الكتاب و جعلها بازاء القرآن العظيم و ان فاتحه الكتاب اشرف ما فی کنوز العرش)): ((خداوند بزرگ به خاطر دادن سوره حمد بالخصوص بر من منت نهاده و آنرا در برابر قرآن عظیم قرار داده ، و سوره حمد باارزترین ذخائر گنجهای عرش خدا است! . <۵>

۴- تاء کید بر تلاوت این سوره

با توجه به بحثهای فوق که تنها بیان گوشه‌های از فضیلت سوره حمد بود روشن که چرا در احادیث اسلامی در منابع شیعه و سنی اینهمه تاء کید بر تلاوت آن شده است ، تلاوت آن به انسان ، روح و ایمان می بخشد، او را به خدا نزدیک می کند، صفای دل و روحانیت می آفریند، اراده انسان را نیرومند و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می سازد، و میان او

و گناه و انحراف فاصله می افکند.

به همین دلیل در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ((رن ابلیس اربع رنات اولهن یوم

لعن ، و حين اهبط الى الارض ، و حين بعث محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) على حين فتره من الرسل ، و حين انزلت ام الكتاب)): ((شيطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد نخستین بار روزی بود که از درگاه خدا رانده شد سپس هنگامی بود که از بهشت به زمین تنزل یافت ، سومین بار هنگام بعثت محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) بعد از فترت پیامبران بود، و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد))! < ۶ >

محتوای سوره

هفت آیه ای که در این سوره وجود دارد هر کدام اشاره به مطلب مهمی است :

((بسم الله)) سر آغازی است برای هر کار، و استمداد از ذات پاک خدا را به هنگام شروع در هر کار به ما می آموزد.

((الحمد لله رب العالمين)) درسی است از بازگشت همه نعمتها و تربیت همه موجودات به الله ، و توجه به این حقیقت که همه این مواهب از ذات پاکش سرچشمه می گیرد.

((الرحمن الرحيم)) این نکته را بازگو می کند که اساس خلقت و تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است ، و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می دهد.

((مالك يوم الدين)) توجهی است به معاد، و سرای پاداش اعمال ، و حاکمیت خداوند بر آن دادگاه عظیم .

((اياك نعبد و اياك نستعين))، توحید در عبادت و توحید در نقطه اتکاء انسانها را بیان می کند.

((اهدنا الصراط المستقيم))، بیانگر نیاز و عشق بندگان به مسأله هدایت و نیز توجهی است به

این حقیقت که هدایتها همه از سوی او است !

سرانجام آخرین آیه این سوره ، ترسیم واضح و روشنی است از صراط مستقیم راه کسانی است که مشمول نعمتهای او شده اند، و از راه مغضوبین و گمراهان جدا است .

و از یک نظر این سوره به دو بخش تقسیم می شود بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می گوید و بخشی از نیازهای بنده .

چنانکه در عیون اخبارالرضا (علیه السلام) در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : خداوند متعال چنین فرموده ((من سوره حمد را میان خود و بنده ام تقسیم کردم نیمی از آن برای من ، و نیمی از آن برای بنده من است ، و بنده من حق دارد هر چه را می خواهد از من بخواهد: هنگامی که بنده می گوید : بسم الله الرحمن الرحیم خداوند بزرگ می فرماید بنده ام بنام من آغاز کرد، و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پر برکت کنم ، و هنگامی که ((الحمد لله رب العالمین)) خداوند بزرگ می گوید بنده ام مرا حمد و ستایش کرد، و دانست نعمتهائی را که دارد از ناحیه من است ، و بلاها را نیز من از او دور کردم ، گواه باشید که من نعمتهای سرای آخرت را بر نعمتهای دنیای او می افزایم ، و بلاهای آن جهان را نیز از او دفع می کنم همانگونه که بلاهای دنیا را دفع کردم .

و هنگامی که می گوید ((الرحمن الرحیم)) خداوند می

گوید: بنده ام گواهی داد که من رحمان و رحیمم ، گواه باشید بهره او را از رحمتم فراوان می کنم ، و سهم او را از عطایم افزون می سازم .

و هنگامی که می گوید ((مالک یوم الدین)) او می فرماید: گواه باشید همانگونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست ، من در روز حساب ، حسابش را آسان می کنم ، حسناتش را می پذیرم ، و از سیناتش صرف نظر می کنم .

و هنگامی که می گوید ((ایاک نعبد)) خداوند بزرگ می گوید بنده ام راست می گوید، تنها مرا پرستش می کند، من شما را گواه می گیرم بر این عبادت خالص ثوابی به او می دهم که همه کسانی که مخالف این بودند به حال او غبطه خورند.

و هنگامی که می گوید ((ایاک نستعین)) خدا می گوید: بنده ام از من یاری جسته ، و تنها به من پناه آورده گواه باشید من او را در کارهایش کمک می کنم ، در سختیها به فریادش می رسم ، و در روز پریشانی دستش را می گیرم .

و هنگامی که می گوید ((اهدنا الصراط المستقیم ...)) (تا آخر سوره) خداوند می گوید این خواسته بنده ام بر آورده است ، و او هر چه می خواهد از من بخواهد که من اجابت خواهم کرد آنچه امید دارد، به او می بخشم و از آنچه بیم دارد ایمنش می سازم . <۷>

چرا نام این سوره فاتحه الکتاب است ؟

((فاتحه الکتاب)) به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است ، و از

روایات مختلفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده به خوبی استفاده می شود که این سوره در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به همین نام شناخته می شده است .

از اینجا دریچه ای به سوی مسأله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می شود و آن اینکه بر خلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت پراکنده بود، بعد در زمان ابوبکر یا عمر یا عثمان جمع آوری شد قرآن در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همین صورت امروز جمع آوری شده بود، و سرآغازش همین سوره حمد بوده است ، والا نه این سوره نخستین سوره ای بوده

است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده ، و نه دلیل دیگری برای انتخاب نام فاتحه الکتاب برای این سوره وجود دارد.

مدارک متعدد دیگری در دست است که این واقعت را تائید می کند که قرآن به صورت مجموعه ای که در دست ماست در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به فرمان او جمع آوری شده بود.

علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است آن را جمع آوری کنید سپس اضافه می کند علی (علیه السلام) (از آن

مجلس برخاست و آن را در پارچه زرد رنگی جمع آوری نمود سپس بر آن مهر زد (و انطلق علی (علیه السلام) فجمعه فی ثوب اصفر ثم ختم علیه). <۸>

گواه دیگر اینکه خوارزمی دانشمند معروف اهل تسنن در کتاب ((مناقب)) از ((علی بن ریاح)) نقل می کند که علی بن ابی طالب و ابی بن کعب، قرآن را در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری کردند.

سومین شاهد جمله ای است که حاکم نویسنده معروف اهل سنت در کتاب ((مستدرک)) از ((زید بن ثابت)) آورده است:

زید می گوید: ((ما در خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن را از قطعات پراکنده جمع آوری می کردیم و هر کدام را طبق راهنمایی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در محل مناسب خود قرار می دادیم، ولی با این حال این نوشته ها متفرق بود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) دستور داد که آن را یکجا جمع کند، و ما را از ضایع ساختن آن بر حذر می داشت)).

سید مرتضی دانشمند بزرگ شیعه می گوید: ((قرآن در زمان رسول الله به همین صورت کنونی جمع آوری شده بود)). <۹>

طبرانی و ابن عساکر از ((شعبی)) چنین نقل می کنند که شش نفر از انصار قرآن را در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری کردند <۱۰> و قتاده نقل می کند که از انس پرسیدم چه کسی قرآن

را در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری کرد، گفت چهار نفر که همه از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ، زید بن ثابت، و ابوزید <۱۱> و بعضی روایات دیگر که نقل همه آنها به طول می انجامد.

به هر حال علاوه بر این احادیث که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده انتخاب نام فاتحه الکتاب برای سوره حمد همانگونه که گفتیم شاهد زنده ای برای اثبات این موضوع است.

سؤال :

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه میتوان این گفته را باور کرد با اینکه در میان گروهی از دانشمندان معروف است که قرآن پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری شده، (بوسیله علی (علیه السلام) یا کسان دیگر).

در پاسخ این سؤال باید گفت :

اما قرآنی که علی (علیه السلام) جمع آوری کرد تنها خود قرآن نبود بلکه مجموعه ای بود از قرآن و تفسیر و شاء نزول آیات، و مانند آن.

و اما در مورد عثمان قرآنی در دست است که نشان می دهد عثمان برای جلوگیری از اختلاف قرائتها اقدام به نوشتن قرآن واحدی با قرائت و نقطه گذاری نمود (چرا که تا آن زمان نقطه گذاری معمول نبود).

و اما اصرار جمعی بر اینکه قرآن به هیچوجه در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری نشده و این افتخار نصیب عثمان یا خلیفه اول و دوم گشت شاید بیشتر به خاطر فضیلت سازی بوده باشد، و لذا هر دستهای این فضیلت را

به کسی نسبت می دهد و روایت در مورد او نقل می کند.

اصولا چگونه می توان باور کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین کار مهمی را نادیده گرفته باشد در حالی که او به کارهای بسیار کوچک هم توجه داشت، مگر نه این است که قرآن قانون اساسی اسلام، کتاب بزرگ تعلیم و تربیت، زیر بنای همه برنامه های اسلامی و عقائد و اعتقادات است؟ آیا عدم جمع آوری آن در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این خطر را نداشت که بخشی از قرآن ضایع گردد و یا اختلافاتی در میان مسلمانان بروز کند.

به علاوه حدیث مشهور ((ثقلین)) که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود من از میان شما می روم و دو چیز را به یادگار می گذارم کتاب خدا و خاندانم این خود نشان می دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود.

و اگر می بینیم روایاتی که دلالت بر جمع آوری قرآن توسط گروهی از صحابه زیر نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد، از نظر تعداد نفرات مختلف است مشکلی ایجاد نمی کند، ممکن است هر روایت عده ای از آنها را معرفی کند.

میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پرارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند، و نخستین کلنگ هر مؤسسه ارزندهای را به نام کسی که مورد علاقه آنها است بر زمین می زنند، یعنی آن

کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند.

ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به موجود پایدار و جاویدانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد، چرا که همه موجودات این جهان به سوی کهنگی و زوال می روند، تنها چیزی باقی می ماند که با آن ذات لایزال بستگی دارد.

اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در آن راه ندارد، و اگر فی المثل اسمی از ((حاتم)) بر سر زبانها است به خاطر همبستگی با سخاوت است که زوال ناپذیر است.

از میان تمام موجودات آنکه ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خدا است و به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستین آیه قرآن می گوئیم ((بنام خداوند بخشنده بخشایشگر))

بسم الله الرحمن الرحيم

این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد، بلکه باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هر گونه انحراف باز می دارد و به همین دلیل چنین کاری حتما به پایان می رسد و پر برکت است.

به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: ((کل امر ذی بال لم یدکر فیه اسم الله فهو ابتر)): ((هر

کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بیفرجام است)). <۱۲>

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پس از نقل این حدیث اضافه می کند انسان هر کاری را می خواهد انجام دهد باید بسم الله بگوید یعنی با نام خدا این عمل را شروع می کنم ، و هر عملی که با نام خدا شروع شود خجسته و مبارک است .

و نیز می بینیم امام باقر (علیه السلام) می فرماید: سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می کنیم ، چه بزرگ باشد چه کوچک ، ((بسم الله)) بگوئیم تا پر برکت و میمون باشد)).

کوتاه سخن اینکه پایداری و بقاء عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد.

به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که به پیامبر وحی شد دستور می دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: ((اقرء باسم ربك)). <۱۳>

و می بینیم حضرت نوح (علیه السلام) در آن طوفان سخت و عجیب هنگام سوار شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبرو بود برای رسیدن به سر منزل مقصود و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی ((بسم الله)) بگویند (وقال اركبوا فيها بسم الله مجراها و مرسيها) (سوره هود آیه ۴۱).

و آنها این سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند و با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند چنانکه قرآن می گوید: ((قيل يا نوح اهبط

بسلام منا و برکات علیک و علی امم ممن معک)) (سوره هود آیه ۴۸).

و نیز سلیمان در نامه ای که به ملکه سبا می نویسد سر آغاز آن را ((بسم الله)) قرار می دهد (انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم ...). (سوره نحل آیه ۳۰).

و باز روی همین اصل ، تمام سوره های قرآن با بسم الله آغاز می شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود.

تنها سوره توبه است که ((بسم الله)) در آغاز آن نمی بینیم چرا که سوره توبه با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمان شکنان آغاز شده ، و اعلام جنگ با توصیف خداوند به رحمان و رحیم سازگار نیست .

در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه ما در همه جا بسم الله می گوئیم چرا نمی گوئیم ((بسم الخالق)) یا ((بسم الرازق)) و مانند آن؟!

نکته این است که ((الله)) چنانکه به زودی خواهیم گفت ، جامعترین نامهای خدا است و همه صفات او را یکجا بازگو می کند، اما نامهای دیگر اشاره به بخشی از کمالات او است ، مانند خالقیت و رحمت او و مانند آن .

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز روشن شد که گفتن ((بسم الله)) در آغاز هر کار هم به معنی ((استعانت جستن)) به نام خدا است ، و هم ((شروع کردن به نام او)) و این دو یعنی ((استعانت)) و ((شروع)) که مفسران بزرگ ما گاهی آن

را از هم تفکیک کرده اند و هر کدام یکی از آن دو را در تقدیر گرفته اند به یک ریشه باز می گردد، خلاصه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی هم با نام او شروع می کنم و هم از ذات پاکش استمداد می طلبم .

به هر حال هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می کنیم خداوندی که قدرتش مافوق همه قدرتهاست ، سبب می شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم ، مطمئن تر باشیم ، بیشتر کوشش کنیم ، از

عظمت مشکلات نهراسیم و مایوس نشویم ، و ضمناً نیت و عملمان را پاکتر و خالصتر کنیم .

و این است رمز دیگر پیروزی به هنگام شروع کارها به نام خدا.

گرچه هر قدر در تفسیر این آیه سخن بگوئیم کم گفته ایم چرا که معروف است علی (علیه السلام) از سر شب تا به صبح برای ((ابن عباس)) از تفسیر ((بسم الله)) سخن می گفت ، صبح شد در حالی که از تفسیر ((با)) بسم الله فراتر نرفته بود)) ولی با حدیثی از همان حضرت این بحث را همینجا پایان می دهیم ، و در بحثهای آینده مسائل دیگری در این رابطه خواهیم داشت .

((عبدالله بن یحیی)) که از دوستان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود به خدمتش آمد و بدون گفتن بسم الله بر تختی که در آنجا بود نشست ، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمین افتاد و سرش شکست ، علی (علیه السلام) دست بر سر او کشید و زخم

او التیام یافت بعد فرمود: آیا نمی دانی که پیامبر از سوی خدا برای من حدیث کرد که هر کار بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود، گفتم پدر و مادرم به فدایت باد می دانم و بعد از این ترک نمی گویم ، فرمود: در این حال بهره مند و سعادت مند خواهی شد.

امام صادق (علیه السلام) هنگام نقل این حدیث فرمود: بسیار می شود که بعضی از شیعیان ما بسم الله را در آغاز کارشان ترک می گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و ضمناً این خطا از نامه اعمالشان شسته شود))
<۱۴>

۱- آیا بسم الله جزء سوره است ؟

در میان دانشمندان و علماء شیعه اختلافی در این مسأله نیست ، که بسم الله جزء سوره حمد و همه سوره های قرآن است ، اصولاً ثبت بسم الله در متن قرآن مجید در آغاز همه سوره ها، خود گواه زنده این امر است زیرا می دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده است ، و ذکر بسم الله در آغاز سوره ها از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکنون معمول بوده است .

و اما از نظر دانشمندان اهل تسنن ، نویسنده تفسیر المنار جمع آوری جامعی از اقوال آنها به شرح زیر کرده است :

در میان علما گفتگو است که آیا بسم الله در آغاز هر سوره های جزء سوره است یا نه ؟ دانشمندان پیشین از اهل مکه اعم از فقهاء و قاریان قرآن از جمله ابن کثیر و اهل کوفه از جمله عاصم و کسائی از قراء،

و بعضی از صحابه و تابعین از اهل مدینه ، و همچنین شافعی در کتاب جدید، و پیروان او و ثوری و احمد در یکی از دو قولش معتقدند که جزء سوره است ، همچنین علمای امامیه و از صحابه طبق گفته آنان علی (علیه السلام) و ابن عباس و عبدالله بن عمر و ابوهریره ، و از علمای تابعین سعید بن جبیر و عطا و زهری و ابن المبارک این عقیده را برگزیده اند.

سپس اضافه می کند مهمترین دلیل آنها اتفاق همه صحابه و کسانی که بعد از آنها روی کار آمدند بر ذکر بسم الله در قرآن در آغاز هر سوره های جز سوره براءت است ، در حالی که آنها متفقا توصیه می کردند که قرآن را از آنچه جزء قرآن نیست پیراسته دارند، و به همین دلیل آمین را در آخر سوره فاتحه ذکر نکرده اند ...

سپس از مالک و پیروان ابوحنیفه و بعضی دیگر نقل می کند که آنها بسم الله را یک آیه مستقل می دانستند که برای بیان آغاز سوره ها و فاصله میان آنها نازل شده است .

و از احمد (فقیه معروف اهل تسنن) و بعضی از قاریان کوفه نقل می کند که آنها بسم الله را جزء سوره حمد می دانستند نه جزء سایر سوره ها. <۱۵>

از مجموع آنچه گفته شده چنین استفاده می شود که حتی اکثریت قاطع اهل تسنن نیز بسم الله را جزء سوره می دانند.

در اینجا بعضی از روایاتی را که از طرق شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده یادآور می شویم : (و اعتراف می کنیم

که ذکر همه آنها از حوصله این بحث خارج ، و متناسب با یک بحث فقهی تمام عیار است .

((معاویه بن عمار)) از دوستان امام صادق (علیه السلام) می گوید از امام پرسیدم هنگامی که به نماز برمی خیزم بسم الله را در آغاز حمد بخوانم ؟ فرمود بلی مجددا سؤ ال کردم هنگامی که حمد تمام شد و سوره های بعد از آن می خوانم بسم الله را با آن بخوانم ؟ باز فرمود آری : <۱۶>

۲ دارقطنی از علمای سنت به سند صحیح از علی (علیه السلام) نقل می کند که مردی از آن حضرت پرسید السبع المثانی چیست ؟ فرمود: سوره حمد است ، عرض کرد سوره حمد شش آیه است فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم نیز آیه ای از آن است . <۱۷>

۳ بیهقی محدث مشهور اهل سنت با سند صحیح از طریق ابن جبیر از ابن عباس چنین نقل می کند: استرق الشیطان من الناس اعظم آیه من القرآن بسم الله الرحمن الرحیم : مردم شیطان صفت ، بزرگترین آیه قرآن بسم الله الرحمن الرحیم را سرقت کردند)) (اشاره به اینکه در آغاز سوره ها آن را نمی خوانند). <۱۸>

گذشته از همه اینها سیره مسلمین همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن بسم الله را در آغاز هر سوره های می خواندند، و متواترا نیز ثابت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را نیز تلاوت می فرمود، چگونه ممکن است چیزی جزء قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت کنند.

و اما

اینکه بعضی احتمال داده اند که بسم الله آیه مستقلى باشد که جزء قرآن است اما جزء سوره ها نیست ، احتمال بسیار سست و ضعیفی به نظر می رسد، زیرا مفهوم و محتوای بسم الله نشان می دهد که برای ابتدا و آغاز کاری است ، نه اینکه خود یک مفهوم و معنی جدا و مستقل داشته باشد، در حقیقت این جمود و تعصب شدید است که ما بخواهیم برای ایستادن روی حرف خود هر احتمالی را مطرح کنیم و آیه ای همچون بسم الله را که مضمونش فریاد می زند سر آغازی است برای بحثهای بعد از آن ، آیه مستقل و بریده از ما قبل بعد بیندازیم .

تنها ایراد قابل ملاحظه ای که مخالفان در این رابطه دارند این است که می گویند در شمارش آیات سوره های قرآن (بجز سوره حمد) معمولاً بسم الله را یک آیه حساب نمی کنند، بلکه آیه نخست را بعد از آن قرار می دهند.

پاسخ این سؤال را ((فخر رازی)) در تفسیر کبیر به روشنی داده است آنجا که می گوید: هیچ مانعی ندارد که بسم الله در سوره حمد به تنهایی یک آیه باشد و در سوره های دیگر قرآن جزئی از آیه اول محسوب گردد. (بنابر این مثلاً در سوره کوثر ((بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر)) همه یک آیه محسوب می شود).

به هر حال مساءله آنقدر روشن است که می گویند: یک روز معاویه در دوران حکومتش در نماز جماعت بسم الله را نگفت ، بعد از نماز جمعی از مهاجران و انصار فریاد زدند اسرقت ام نسیت ؟:

آیا بسم الله را دزدیدی یا فراموش کردی ؟. <۱۹>

۲- الله جامعترین نام خداوند

در جمله بسم الله نخست با کلمه اسم روبرو می شویم که به گفته علمای ادبیات عرب اصل آن از سمو (بر وزن غلو) گرفته شده که به معنی بلندی و ارتفاع است ، و اینکه به هر نامی اسم گفته می شود به خاطر آنست که مفهوم آن بعد از نامگذاری از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می رسد، و یا به خاطر آنست که لفظ با نامگذاری ، معنی پیدا می کند و از مهمل و بی معنی بودن در می آید و علو و ارتفاع می یابد. <۲۰>

به هر حال بعد از کلمه اسم ، به کلمه ((الله)) برخورد می کنیم که جامعترین نامهای خدا است ، زیرا بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی ، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان الله می باشد.

به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه ((الله)) گفته می شود به عنوان نمونه :

((غفور)) و ((رحیم)) که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می کند (فان الله غفور رحیم بقره ۲۲۶).

((سمیع)) اشاره به آگاهی او از مسموعات ، و ((علیم)) اشاره به آگاهی او از همه چیز است (فان الله سمیع علیم بقره ۲۲۷).
((بصیر))، علم او را

به همه دیدنیها بازگو می کند (و الله بصیر بما تعملون حجرات ۱۸). ((رزاق))، به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می کند و ((ذوالقوه)) به قدرت او، و مبین به استواری افعال و برنامه های او (ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین زاریات ۵۸).

و بالآخره ((خالق)) و ((بارء)) اشاره به آفرینش او و ((مصور)) حاکی از صورتگریش می باشد (هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی حشر ۲۴).

آری تنها ((الله)) است که جامعترین نام خدا می باشد، لزاملاحظه می کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، وصف ((الله)) قرار می گیرند هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر: ((او است الله که معبودی جز وی نیست او است حاکم مطلق، منزله از ناپاکیها، از هر گونه ظلم و بیادادگری ایمنی بخش، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست ناپذیر، قاهر بر همه موجودات و با عظمت)).

یکی از شواهد روش جامعیت این نام آنست که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله لا اله الا الله می توان کرد، و جمله لا اله الا العلیم، الا الخالق، الا الرزاق)) و مانند آن به تنهایی دلیل بر توحید و اسلام نیست، و نیز به همین جهت است که در مذاهب دیگر هنگامی که می خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند الله را ذکر می کنند، زیرا توصیف خداوند به الله مخصوص مسلمانان است.

۳- رحمت عام و خاص خدا.

مشهور در میان گروهی از مفسران این است که صفت رحمان، اشاره به

رحمت عام خدا است که شامل دوست و دشمن ، مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می باشد، زیرا می دانیم باران رحمت بی حسابش همه را رسیده ، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده همه بندگان از مواهب گوناگون حیات بهره مندند، و روزی خویش را از سفره گسترده نعمتهای بی پایانش بر می گیرند، این همان رحمت عام او است که پهنه هستی را در بر گرفته و همگان در دریای آن غوطه ورنند.

ولی ((رحیم)) اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع و صالح و فرمانبردار است ، زیرا آنها به حکم ایمان و عمل صالح ، شایستگی این را یافته اند که از رحمت و بخشش و احسان خاصی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردند.

تنها چیزی که ممکن است اشاره به این مطلب باشد آنست که ((رحمان)) در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است که نشانه عمومیت آنست ، در حالی که ((رحیم)) گاهی به صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند کان بالمومنین رحیما: ((خداوند نسبت به مؤمنان رحیم است)) (احزاب ۴۳) و گاه به صورت مطلق مانند سوره حمد.

در روایتی نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: و الله اله کل شیء ، الرحمان بجمیع خلقه ، الرحیم بالمؤمنین خاصه : ((خداوند معبود همه چیز است ، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان ، و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است)) <۲۱>

از سوئی دیگر ((رحمان)) را صیغه مبالغه

دانسته اند که خود دلیل دیگری بر عمومیت رحمت او است ، و رحیم را صفت مشبیه که نشانه ثبات و دوام است و این ویژه مؤمنان می باشد.

شاهد دیگر اینکه رحمان از اسماء مختص خداوند است و در مورد غیر او به کار نمی رود، در حالی که رحیم صفتی است که هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان استعمال می شود، چنانکه درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قرآن می خوانیم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم : ناراحتیهای شما بر پیامبر گران است ، و نسبت به هدایت شما سخت علاقمند است ، و نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم می باشد (توبه - ۱۲۸).

لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده : الرحمان اسم خاص ، بصفه عامه ، و الرحیم اسم عام بصفه خاصه : رحمان اسم خاص است اما صفت عام دارد (نامی است مخصوص خدا ولی مفهوم رحمتش همگان را در بر می گیرد) ولی ((رحیم)) اسم عام است به صفت خاص (نامی است که بر خدا و خلق هر دو گفته می شود اما اشاره به رحمت ویژه مؤمنان دارد). <۲۲>

با این همه گاه می بینیم که رحیم نیز به صورت یک وصف عام استعمال می شود البته هیچ مانعی ندارد که تفاوتی که گفته شد در ریشه این دو لغت باشد، اما استثنائاتی نیز در آن راه یابد.

در دعای بسیار ارزنده و معروف امام حسین (علیه السلام) بنام دعای عرفه می خوانیم :

یا رحمان الدنيا والاخره و رحیمهما: ((ای خدائی که رحمان دنیا و آخرت توئی و رحیم دنیا و آخرت نیز توئی))!

سخن خود را در این بحث با حدیث پر معنی و گویائی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان می دهیم آنجا که فرمود: ان الله عز و جل ماه رحمه ، و انه انزل منها واحده الى الارض فقسما بین خلقه بها يتعاطفون و يتراحمون ، و اخر تسع و تسعين لنفسه یرحم بها عباده يوم القيامة !: ((خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد که یکی از آن را به زمین نازل کرده است ، و در مخلوقاتش تقسیم نموده و تمام عاطفه و محبتی که در میان مردم است از پرتو همان است ، ولی نود و نه قسمت را برای خود نگاه داشته و در قیامت بندگانش را مشمول آن می سازد.)) <۲۳>

۴- چرا صفات دیگر خدا در بسم الله نیامده است!؟

این موضوع قابل توجه است که تمام سوره های قرآن با بسم الله شروع می شود (بجز سوره براءت آن هم به دلیلی که سابقا گفتیم) و در بسم الله پس از نام ویژه ((الله)) تنها روی صفت ((رحمانیت و رحیمیت)) او تکیه می شود، و این سؤال انگیز است که چرا سخنی از بقیه صفات در این موضع حساس به میان نیامده؟

اما با توجه به یک نکته ، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است ، همه

موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است .

بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می گوید: و رحمتی وسعت کل شیء: ((رحمت من همه چیز را فرا گرفته است)) (اعراف ۱۵۶).

و در جای دیگر از زبان حاملان عرش خدا می خوانیم ربنا وسعت کل شیء ء رحمه : ((خدایا رحمت خود را بر همه چیز گسترده ای)) (مؤ من ۷).

از سوی دیگر می بینیم پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و طاقت فرسا و دشمنان خطرناک ، دست به دامن رحمت خدا می زدند قوم ((موسی)) برای نجات از چنگال فرعونیان می گویند و نجنا برحمتك : ((خدایا ما را به رحمت خود رهائی بخش)) (یونس ۸۶).

در مورد ((هود)) و پیروانش چنین می خوانم : فانجیناه و الذین معه برحمة منا: هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رهائی بخشیدیم (اعراف ۷۲).

اصولا هنگامی که حاجتی از خدا می طلبیم مناسب است او را با صفاتی که پیوند با آن حاجت دارد توصیف کنیم مثلا عیسی مسیح (علیه السلام) به هنگام درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می گوید: اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء ... و ارزقنا و انت خیر الرازقین : ((بار الها مائدهای از آسمان بر ما نازل گردان ... و ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی)) (مائده ۱۱۴).

((نوح)) پیامبر بزرگ خدا نیز این درس را به ما می آموزد، آنجا که برای پیاده شدن از کشتی در یک جایگاه مناسب ، چنین دعا کند رب

انزلی منزلامبارکا و انت خیر المنزلین : ((پروردگارا! مرا به طرز مبارکی فرود آر که تو بهترین فرود آورندگان)) (مؤمنون ۲۹).

و نیز ((زکریا)) به هنگام درخواست فرزندى از خدا که جانشین و وارث او باشد خدا را با صفت خیر الوارثین توصیف می کند و می گوید رب لاتذرنی فردا و انت خیر الوارثین : خداوندا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی ((انبیاء ۸۹)). بنابراین در مورد آغاز کارها به هنگامی که می خواهیم با نام خداوند شروع کنیم باید دست به دامن رحمت واسعه او بزنیم ، هم رحمت عام و هم رحمت خاصش آیا برای پیشرفت در کارها و پیروزی بر مشکلات صفتی مناسبتر از این صفات می باشد؟!

جالب اینکه نیروئی که همچون نیروی جاذبه ، جنبه عمومی دارد و دلها را به هم پیوند می دهد همین صفت رحمت است ، برای پیوند خلق با خالق نیز از این صفت رحمت باید استفاده کرد.

مؤمنان راستین با گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز کارها دل از همه جا بر می کنند و تنها به خدا دل می بندند، و از او استمداد و یاری می طلبند، خداوندی که رحمتش فراگیر است ، و هیچ موجودی از آن ، بی نصیب نیست .

این درس را نیز از بسم الله به خوبی می توان آموخت که اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنائی دارد که تا عوامل قاطعی برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت ، چنانکه در دعا می خوانیم یا من سبقت رحمته غضبه : ((ای خدائی که رحمت بر غضبت پیشی گرفته است)).

<۲۴> انسانها نیز باید در برنامه زندگی چنین باشند، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند، قرآن ۱۱۴ سوره دارد، ۱۱۳ سوره با ((رحمت)) آغاز می شود، تنها سوره توبه که با اعلان جنگ و خشونت آغاز می شود و بدون بسم الله است! جهان غرق رحمت او است

بعد از ((بسم الله)) که آغازگر سوره بود، نخستین وظیفه بندگان آنست که به یاد مبدء بزرگ عالم هستی و نعمتهای بی پایانش بیفتند، همان نعمتهای فراوانی که سراسر وجود ما را احاطه کرده و راهنمای ما در شناخت پروردگار و هم انگیزه ما در راه عبودیت است .

اینکه می گوئیم : انگیزه به خاطر آنست که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می رسد فوراً می خواهد، بخشنده نعمت را بشناسد، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند.

به همین جهت علمای علم کلام (عقائد) در نخستین بحث این علم ، که سخن از انگیزه های خداشناسی به میان می آید ((وجوب شکر منعم)) را که یک فرمان فطری و عقلی است به عنوان انگیزه خداشناسی ، یادآور می شوند.

و اینکه می گوئیم : راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمتهای او است ، به خاطر آن است که بهترین و جامعترین راه برای شناخت مبدء، مطالعه در اسرار آفرینش و رازهای خلقت و مخصوصاً وجود نعمتها در رابطه با زندگی انسانها است .

به این دو دلیل سوره فاتحه الكتاب با این جمله شروع می شود (الحمد لله رب العالمین).

برای پی بردن

به عمق و عظمت این جمله لازم است ، به تفاوت ((حمد)) و ((مدح)) و ((شکر)) و نتایج آن توجه شود:

۱ ((حمد)) در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است ، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد، و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است ، ما او را حمد و ستایش می گوئیم .

ولی ((مدح)) به معنی هر گونه ستایش است ، خواه در برابر یک امر اختیاری باشد یا غیر اختیاری ، فی المثل تعریفی را که از یک گوهر گرانبها می کنیم ، عرب آن را مدح می نامد، و به تعبیر دیگر مفهوم مدح ، عام است در حالی که مفهوم حمد خاص می باشد.

ولی مفهوم ((شکر)) از همه اینها محدودتر است ، تنها در برابر نعمتهائی شکر و سپاس می گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است <۲۵> و اگر به این نکته توجه کنیم که الف و لام ((الحمد)) به اصطلاح الف و لام جنس است و در اینجا معنی عمومیت را می بخشد، چنین نتیجه می گیریم که هر گونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است .

حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است ، و هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دلها می پاشد، هر معلمی که تعلیم می دهد، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می کند، و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می نهد ستایش آنها از ستایش خدا سرچشمه می گیرد، چرا

که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است ، و یا به تعبیر دیگر حمد اینها، حمد خدا، و ستایش اینها ستایشی برای او است .

و نیز اگر خورشید نورافشانی می کند، ابرها باران می بارند، و زمین برکاتش را به ما تحویل می دهد، اینها نیز همه از ناحیه او است ، بنابر این تمام حمدها به او بر می گردد.

و به تعبیر دیگر جمله الحمد لله رب العالمین ، اشاره ای است هم به توحید ذات و هم صفات و هم افعال (دقت کنید).

۲ اصولاً توصیف ((الله)) در اینجا به ((رب العالمین))، در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعا است ، گوئی کسی سؤال می کند چرا همه حمدها مخصوص خدا است ، در پاسخ گفته می شود: برای اینکه او ((رب العالمین)) و پروردگار جهانیان است . قرآن مجید می گوید الذی احسن کل شیء خلقه : ((خداوند کسی است که آفرینش هر چیزی را به بهترین صورت انجام داد)) (سجده ۷).

و نیز می گوید: و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها: ((هر جنبنده ای در زمین است روزیش بر خدا است)) (هود ۶).

۳ از کلمه ((حمد)) این نکته نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند همه این مواهب و نیکیها را با اراده و اختیار خود ایجاد کرده است ، بر ضد گفته آنان که خدا را همانند خورشید یک مبدء مجبور فیض بخش می دانند.

۴ جالب اینکه حمد تنها در آغاز کار نیست ، بلکه پایان کارها نیز چنانکه قرآن به ما تعلیم می

دهد با حمد خدا خواهد بود.

در مورد بهشتیان می خوانیم دعواهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين : ((سخن آنها در بهشت نخست منزه شمردن خداوند از هر عیب و نقص ، و تحیت آنها سلام ، و آخرین سخنشان الحمد لله رب العالمين است)) (یونس ۱۰).

۵ اما کلمه ((رب)) در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می پردازد و کلمه ((ربیبه)) که به دختر همسر انسان گفته می شود از همینجا گرفته شده است ، زیرا او هر چند از شوهر دیگری است ولی زیر نظر پدر خوانده اش پرورش می یابد.

این کلمه بطور مطلق تنها به خدا گفته می شود، و اگر به غیر خدا اطلاق گردد حتما به صورت اضافه است مثلا می گوئیم ((رب الدار)) (صاحب خانه) ((رب السفینه)) (صاحب کشتی). <۲۶>

در تفسیر ((مجمع البیان)) معنی دیگری نیز بر آن افزوده است و آن شخص بزرگی است که فرمان او مطاع می باشد، اما بعید نیست که هر دو معنی به یک اصل باز گردد. <۲۷>

۶ کلمه ((عالمین)) جمع عالم است و عالم به معنی مجموعه ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک هستند، مثلا می گوئیم عالم انسان و عالم حیوان و عالم گیاه ، و یا می گوئیم عالم شرق و عالم غرب عالم امروز و عالم دیروز، بنابراین ((عالم)) خود به تنهایی معنی جمعی دارد و هنگامی که به صورت ((عالمین)) جمع

بسته می شود اشاره به تمام مجموعه های این جهان است .

در اینجا این سؤال پیش می آید که جمع با ((ین)) معمولاً برای جمع عاقل است در حالیکه همه عالمهای این جهان صاحبان عقل نیستند، به همین دلیل بعضی از مفسران کلمه عالمین را در اینجا اشاره به گروه ها و مجموعه هایی از صاحبان عقل می دانند مانند فرشتگان و انسانها و جن .

این احتمال نیز وجود دارد که این جمع بخاطر تغلیب باشد (منظور از تغلیب این است که مجموعه های از صاحبان صفات مختلف را با وصف صنف برتر توصیف کنیم).

۷ نویسنده تفسیر ((المنار)) می گوید: از جد ما امام صادق (علیه السلام) که رضوان خدا بر او باد چنین نقل شده که مراد از ((عالمین)) تنها انسانها هستند. سپس اضافه می کند در قرآن نیز ((عالمین)) به همین معنا آمده است مانند ((لیکون للعالمین نذیرا)): خداوند قرآن را بر بندهاش فرستاد تا جهانیان را انداز کند (سوره فرقان آیه ۱) <۲۸>

ولی اگر موارد استعمال عالمین را در قرآن در نظر بگیریم خواهیم دید که هر چند کلمه عالمین در بسیاری از آیات قرآن به معنی انسانها آمده است ولی در پاره ای از موارد معنی وسیعتری دارد، و انسانها و موجودات دیگر جهان را در بر می گیرد، مانند ((فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین)): ستایش مخصوص خدا است که مالک و پروردگار آسمانها و زمین، مالک و پروردگار جهانیان است)) (جائیه آیه ۳۶).

و مانند ((قال فرعون و ما رب العالمین قال رب السموات و الارض و ما بینهما)): ((فرعون

گفت پروردگار عالمیان چیست؟ موسی در پاسخ گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است ((آیه ۲۳ و ۲۴ سوره شعراء)).

جالب اینکه در روایتی که صدوق در کتاب ((عیون الاخبار)) از علی (علیه السلام) نقل کرده چنین می خوانیم: ((که امام علیه السلام در ضمن تفسیر آیه الحمد لله رب العالمین فرمود: رب العالمین هم الجماعات، من کل مخلوق من الجمادات و الحيوانات: ((رب العالمین اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات بی جان و جاندار)). <۲۹>

اما اشتباه نشود که در میان این روایات تضادی وجود ندارد، زیرا اگر چه کلمه عالمین مفهومی گسترده و وسیع است، ولی از آنجا که گل سر سبد مجموعه موجودات جهان انسان می باشد، گاهی انگشت روی او گذارده می شود، و بقیه را تابع و در سایه او می بیند، بنابراین اگر در روایت امام سجاد (علیه السلام) تفسیر به انسانها شده بخاطر آن است که هدف اصلی در این مجموعه بزرگ انسانها هستند.

۸ این نکته نیز قابل توجه است که بعضی عالم را به دو گونه تقسیم کرده اند: عالم کبیر و عالم صغیر، و منظورشان از عالم صغیر وجود یک انسان است، چرا که وجود یک انسان خود به تنهایی مجموعه ای است از نیروهای مختلفی که حاکم بر این عالم بزرگ می باشد، و در حقیقت انسان نمونه برداری از همه جهان است.

آنچه سبب می شود که مخصوصا ما روی مفهوم وسیع عالم تکیه کنیم آن است که بعد از جمله الحمد لله آمده در این جمله همه حمد و ستایش

را مخصوص خدا می شمیریم ، سپس رب العالمین را به منزله دلیلی بر آن ذکر می کنیم ، می گوئیم : همه ستایشها مخصوص او است چرا که هر کمالی و هر نعمتی و هر موهبتی که در جهان وجود دارد مالکک و صاحب و پروردگارش او می باشد.

۱- خط سرخ بر همه رب النوعها

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد که منحرفان از خط توحید راستین ، همواره برای این جهان رب النوعهایی قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانستند!

حتی برای اموری همانند عشق عقل ، تجارت ، جنگ و شکار رب النوعی قائل بودند، از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرستش می کردند که به پندار آنها بر فراز قله المپ بزم خدائی دائر ساخته ، و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند! <۳۰>

در ((کلده)) پایتخت کشور ((آشور)) رب النوع آب ، رب النوع ماه ، رب النوع خورشید و رب النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را بنامی می نامیدند، و مافوق همه اینها ((ماردوک)) را رب الارباب می شمردند.

در ((روم)) نیز خدایان متعدد رواج داشت و بازار شرک و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغتر بود.

آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت ، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی دادند

(چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشتند).

عده این خدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر یک از این خدایان یک پست مخصوص داشت ، و در امور محدودی مداخله می کرد، تا آنجا که ((در خانه)) دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه خانه نیز هر یک رب النوعی داشتند!

به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومیها ۳۰ هزار خدا داشته باشند، آن چنانکه یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت می باشند!

از این خدایان می توان رب النوع کشاورزی ، رب النوع آشپزخانه ، و رب النوع انبار غذا، رب النوع خانه ، رب النوع شعله گاز، رب النوع آتش رب النوع میوه ها، رب النوع درو، رب النوع درخت تاک ، رب النوع جنگل رب النوع حریق و رب النوع دروازه بزرگ رم و رب النوع آتشکده ملی را نام برد. <۳۱>

کوتاه سخن اینکه بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همانطور که الان هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده .

در عصر نزول قرآن نیز بتهای متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین رب النوعهای پیشین بودند.

از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملا رب خود قرار می دادند، چنانکه قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانستند می گوید ((اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله)): آنها احبار و رهبانهایشان

را ارباب بجای خدا می دانستند (توبه ۳۱).

به هر حال از آنجا که این خرافات علاوه بر اینکه انسان را به انحطاط عقلی می کشانید، مایه تفرقه و تشتت و پراکندگی است ، پیامبران الهی به مبارزه شدید با آن برخاستند، تا آنجا که می بینیم بعد از بسم الله نخستین آیه ای که در قرآن نازل شده ، در همین رابطه است ((الحمد لله رب العالمین)) همه ستایشها مخصوص خداوندی است که رب همه جهانیان است .

و به این ترتیب قرآن خط سرخی بر تمام رب النوعها می کشد و آنها را به وادی عدم همانجا که جای اصلیشان است می فرستد، و گلهای توحید و یگانگی و همبستگی و اتحاد را به جای آن می نشاند.

قابل توجه اینکه همه مسلمانان موظفند در نمازهای روزانه هر شبانه روز لااقل ده بار این جمله را بخوانند و به سایه الله خداوند یگانه ایکه مالک و رب و سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه برند، تا هرگز توحید را فراموش نکنند و در بیراهه های شرک سرگردان نشوند.

۲- پرورش الهی راه خداشناسی

گرچه کلمه ((رب)) همانگونه که گفتیم در اصل به معنی مالک و صاحب است ، ولی نه هر صاحبی ، صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش می باشد، و به همین جهت در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می شود .

دقت در سیر تکاملی موجودات زنده ، و تحول و دگرگونیهای موجودات بی جان ، و فراهم آمدن زمینه های تربیت موجودات ، و ریزه کاری هایی که در هر یک از این قسمتها نهفته شده است یکی از بهترین

طرق خداشناسی است .

هماهنگی‌هایی که در میان اعضاء بدن ماست که غالباً بدون آگاهی ما برقرار می باشد، یکی از نمونه های زنده آن است .

فی المثل هنگامی که حادثه مهمی در زندگی ما رخ می دهد، و باید با تمام توان در برابر آن بپاخیزیم ، در یک لحظه کوتاه فرمانی هماهنگ به تمام ارگانهای بدن ما به صورت ناآگاه صادر می شود، بلافاصله ، ضربان قلب بالا می رود، تنفس شدید می شود، تمام نیروهای بدن بسیج می گردند، مواد غذایی و اکسیژن هوا از طریق خون به طور فراوان به تمام سلولها می رسند، اعصاب آماده کار، و عضلات آماده حرکت بیشتر می شوند، نیروی تحمل انسان بالا می رود، احساس درد کمتر می شود، خواب از چشم می پرد، خستگی از اعضاء فرار می کند احساس گرسنگی بکلی فراموش می شود.

چه کسی این هماهنگی عجیب را در این لحظه حساس ، با این سرعت ، در میان تمام ذرات وجود انسان ، ایجاد می کند؟ آیا این پرورش جز از ناحیه خداوند عالم و قادر ممکن است !؟

آیات قرآن پر است از نمونه های این پرورش الهی که بخواست خدا هر کدام در جای خود خواهد آمد و هر کدام دلیل روشنی برای شناخت خدا هستند. معنی ((رحمن)) و ((رحیم)) و گسترش مفهوم آنها و همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر ((بسم الله)) مشروحا خواندیم ، و نیازی به تکرار نیست . نکته ای که در اینجا باید اضافه کنیم این است که این دو صفت که از مهمترین اوصاف الهی است در نمازهای

روزانه ما حداقل ۳۰ بار تکرار می شوند (دو مرتبه در سوره حمد و یک مرتبه در سوره های بعد از آن می خوانیم) و به این ترتیب ۶۰ مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستائیم .

این در حقیقت درسی است برای همه انسانها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلق کنند، بعلاوه اشاره ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عبد و بنده خدا می دانیم مبادا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود.

در تاریخ بردگی می خوانیم :

((صاحبان آنها با قساوت و بیرحمی عجیبی با آنها رفتار می کردند، چنانکه می گویند اگر بندهای در انجام خدمات اندک قصوری می ورزید مجازاتهای

سخت می دید: شلاق می خورد، او را به زنجیر می کشیدند، به آسیابش می بستند به حفر معادن می گماشتند، در زیر زمینها و سیاهچالهای هولناک حبس می کردند و اگر گناهش بزرگتر بود به دارش می آویختند! <۳۲>

در جای دیگر می خوانیم : ((غلامان محکوم را در قفس درندگان می انداختند و اگر جان سالم به در می بردند درنده دیگری را داخل قفس او می کردند)).

این بود نمونه های از رفتار مالکان با بردگان خویش ، اما خداوند جهان در قرآن کرارا تذکر می دهد که اگر بندگان بر خلاف دستورم عمل کردند و پشیمان شدند می بخشم ، می آمرزم ، رحیم و مهربانم آنجا که می فرماید: قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا <۳۳> ((ای کسانی که از حریم

بندگی سرباز زده اید از رحمت خدا ماء یوس نشوید، خداوند همه گناهان را می آمرزد (توبه کنید و از دریای بی پایان رحمت خدا بهره مند شوید).

بنابراین آوردن ((رحمان و رحیم)) بعد از رب العالمین اشاره به این نکته است که ما در عین قدرت نسبت به بندگان خویش ، با مهربانی و لطف رفتار می کنیم این بنده نوازی و لطف خدا، بندگان را شیفته او می سازد: که با یک دنیا علاقه بگویند ((الرحمن الرحیم)).

اینجا است که انسان متوجه چقدر فاصله است بین رفتار خداوند بزرگ با بندگان خویش ، و روش مالکان با زیردستان خود، مخصوصا در عصر شوم ، بردگی . ایمان به رستاخیز دومین پایگاه

در اینجا به دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز توجه می کند و می گوید: ((خداوندی که مالک روز جزا است)) (مالک یوم الدین).

و به این ترتیب محور مبدء و معاد که پایه هر گونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است در وجود انسان تکمیل می گردد.

جالب اینکه در اینجا تعبیر به مالکیت خداوند شده است ، که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص می کند، روزی که همه انسانها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می شوند، و در برابر مالک حقیقی خود قرار می گیرند، تمام گفته ها و کارها و حتی اندیشه های خود را حاضر می بینند، هیچ چیز حتی به اندازه سر سوزنی نابود نشده و به دست فراموشی نیفتاده است ، و اکنون این انسان است که باید بار همه مسئولیتهای اعمال خود را

بر دوش کشد!

حتی در آنجا که خود فاعل نبوده ، بلکه بنیانگزار سنت و برنامه ای بوده است ، باز باید سهم خویش را از مسئولیت بپذیرد.

بدون شک مالکیت خداوند در آن روز یک مالکیت اعتباری ، نظیر مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ما است ، نمی باشد، چرا که این یک مالکیت قراردادی است با تشریفات و اسنادی می آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان می رود، ولی مالکیت خدا نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است آن پیوند و ارتباط خاص موجودات با خدا است که اگر یک لحظه از او بریده شوند نابود می شوند، همانگونه که اگر رابطه لامپهای برق با کارخانه اصلی بریده شود روشنایی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد.

و تعبیر دیگر این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است ، آنکس که موجودات را آفریده و تحت حمایت خود پرورش می دهد، و لحظه به لحظه فیض وجود و هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی موجودات است . نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را در خودمان نسبت به اعضا پیکرمان می توانیم پیدا کنیم ، ما مالک چشم و گوش و قلب و اعصاب خویش هستیم ، نه به معنی مالکیت اعتباری ، بلکه یک نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می گیرد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به مالک روز جزا می کنیم ؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه

مالکیت خداوند گر چه شامل هر ((دو جهان)) می باشد، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است ، چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت‌های اعتباری بریده می شود، و هیچکس در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد باز به فرمان خدا است ، یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله روزی که هیچکس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگری نیست ، و همه کارها به دست خدا است (سوره انفطار آیه ۱۹).

به تعبیر دیگر انسان در این دنیا گاه به کمک دیگری می شتابد، با زبانش از او دفاع می کند، با اموالش از او حمایت می نماید، با نفرت و قدرتش به کمکش برمی خیزد گاه با طرحها و نقشه های گوناگون ، او را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

ولی آن روز هیچیک از این امور وجود ندارد، و به همین دلیل هنگامی که از مردم سؤال شود لمن الملک الیوم حکومت امروز از آن کیست؟! می گویند: لله الواحد القهار: برای خداوند یگانه پیروز است!! (سوره مؤ من آیه ۱۶).

اعتقاد به روز رستاخیز، و ایمان به آن دادگاه بزرگ که همه چیز در آن بطور دقیق مورد محاسبه قرار می گیرد اثر فوق العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد، و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می اندازد که از همه کار او با خبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ

تکیه بر مالکیت خداوند نسبت به روز جزا این اثر را نیز دارد که با اعتقاد مشرکان و منکران رستاخیز به مبارزه بر می خیزد، زیرا از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که ایمان به ((الله)) یک عقیده عمومی حتی برای مشرکان عصر جاهلی بوده، لذا هنگامی که از آنها می پرسیدند: آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ می گفتند: خدا! و لئن سنلتهم من خلق السماوات و الارض ليقولن الله (لقمان ۲۵) در حالی که آنها با گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در زمینه معاد با ناباوری عجیبی روبرو می شدند و قال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید افتری علی الله کذبا ام به جنه : کافران گفتند آیا مردی را به شما معرفی بکنیم که می گوید هنگامی که خاک شدید و پراکنده گشتید، بار دیگر آفرینش جدیدی خواهید داشت! آیا او بر خدا دروغ بسته یا دیوانه است؟!)) (سبا آیه ۸).

در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که به آیه ((مالک يوم الدين)) می رسید، آنقدر آنرا تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند.

کان علی بن الحسین اذا قرء مالک يوم الدين یکررها حتی یکادان یموت . <۳۴>

اما کلمه ((يوم الدين)) این تعبیر در تمام مواردی که در قرآن استعمال شده به معنی قیامت آمده است چنانکه در قرآن در آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ سوره انفطار با صراحت به این معنی اشاره شده است (این تعبیر متجاوز

از ده بار در قرآن مجید به همین معنی آمده).

و اینکه چرا آن روز، روز دین معرفی شده؟ به خاطر این است که آن روز روز جزا است و دین در لغت به معنی جزا می باشد، و روشنترین برنامه ای که در قیامت اجرا می شود همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است، در آن روز پرده از روی کارها کنار می رود، و اعمال همه دقیقاً مورد محاسبه قرار می گیرد و هر کس جزای اعمال خویش را اعم از خوب و بد می بیند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یوم الدین، روز حساب است. <۳۵>

اما طبق این روایت ((دین)) به معنی حساب است، شاید این تعبیر از قبیل ذکر علت و اراده معلول باشد، زیرا همی شه حساب مقدمه‌های برای جزا است.

بعضی از مفسران نیز عقیده دارند که علت نامگذاری رستاخیز به یوم الدین این است که در آن روز هر کسی در برابر دین و آئین خود جزا می بیند.

ولی معنی اول (حساب و جزا) صحیحتر به نظر می رسد. انسان در پیشگاه خدا

اینجا سر آغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا، و در حقیقت لحن سخن از اینجا عوض می شود، زیرا آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود.

اما از اینجا گوئی بنده با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار خود را در حضور او، و در برابر ذات پاکش می بیند، او را مخاطب ساخته

نخست از عبودیت خویش در برابر او، و سپس از امدادها و کمکهای او سخن می گوید: ((تنها ترا می پرستم و تنها از تو یاری می جویم)) (ایاک نعبد و ایاک نستعین).

به تعبیر دیگر: هنگامی که مفاهیم آیات گذشته در جان انسان جای گیرد، و اعماق وجودش به نور الله پرورش دهنده جهانیان روشن می شود، و رحمت عام و خاص او و مالکیتش در روز جزا را درک می کند، انسان به صورت یک فرد کامل از نظر عقیده در می آید، این عقیده عمیق توحیدی نخستین ثمره اش از یکسو بنده خالص خدا بودن، و از بندگی بتها و جباران و شهوات در آمدن، و از سوی دیگر دست استمداد به ذات پاک او دراز کردن است.

در واقع آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات می گفت و در اینجا سخن از توحید عبادت، و توحید افعال است.

توحید عبادت آنست که هیچکس و هیچ چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم تنها به فرمان او گردن نهیم، تنها قوانین او را به رسمیت بشناسیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم.

توحید افعال آنست که تنها مؤثر حقیقی را در عالم او بدانیم (لا مؤثر فی الوجود الا الله) نه اینکه عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم که هر سببی هر تاءثیری دارد، آن هم به فرمان خدا است، او است که به آتش سوزندگی، و به خورشید روشنائی و به آب

حیاتبخشی داده است .

ثمره این عقیده آنست که انسان تنها متکی به الله خواهد بود، تنها قدرت و عظمت را مربوط به او می داند، و غیر او در نظرش فانی ، زوال پذیر، و فاقد قدرت می باشد.

تنها ذات الله قابل اعتماد و ستایش است ، و لیاقت این دارد که انسان او را تکیه گاه خود در همه چیز قرار دهد.

این تفکر و اعتقاد انسانرا از همه کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می دهد، حتی اگر به دنبال عالم اسباب می رود نیز به فرمان او است یعنی در لابلای اسباب ، قدرت خدا را که مسبب الاسباب است مشاهده می کند.

این عقیده آن قدر روح انسانرا وسیع و افق فکر او را بالا می برد که به بی نهایت و ابدیت می پیوندد و از محیطهای محدود آزاد و رها می سازد.

۱- نقطه اتکاء فقط او است

طبق آنچه در ادبیات عرب خوانده ایم هنگامی که مفعول بر فاعل مقدم شود، معنی حصر از آن استفاده می گردد، و در اینجا مقدم شدن کلمه ایاک بر نعبد و نستعین دلیل بر انحصار است و نتیجه آن همان توحید عبادت و توحید افعالی است که در بالا بیان کردیم .

حتی در عبودیت و بندگی خود نیز احتیاج به کمک او داریم ، و در این راه نیز باید از او استعانت جست ، مبادا گرفتار انحراف و عجب و ریا و اموری مانند اینها بشویم که عبودیت ما را پاک در هم می ریزد.

به تعبیر دیگر در جمله اول که می گوئیم تنها تو را می پرستیم کمی بوی

استقلال دارد، بلافاصله با جمله ای‌اک نستعین آنرا اصلاح می‌کنیم و آن حالت بین الامرین (نه جبر و نه تفویض) را در عبارت خود مجسم می‌سازیم و الگوئی خواهد بود برای همه کارهای ما.

۲- ذکر صیغه جمع در نعبد و نستعین

و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است نشان می‌دهد که اساس عبادت مخصوصا نماز بر پایه جمع و جماعت است، حتی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز بر می‌خیزد باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، تا چه رسد به سایر کارهای زندگی.

به این ترتیب هر گونه فردگرایی، و تکروی، انزواطلبی و مانند اینها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می‌شود.

مخصوصا نماز، از اذان و اقامه که دعوت به اجتماع برای نماز است گرفته (حی علی الصلوه بشتاب به سوی نماز...) تا سوره حمد که آغازگر نماز است، السلام علیکم که پایان آن است همه دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد، یعنی باید به صورت جماعت انجام شود، درست است که نماز فرادی نیز در اسلام صحیح است اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوم را دارد.

۳- در برخورد نیروها از او کمک می‌گیریم

بشر در این جهان با نیروهای مختلفی روبرو است، هم از نظر نیروهای طبیعی، و هم از نظر نیروهای درون ذاتی خود. برای اینکه بتواند در برابر عوامل مخرب و ویرانگر و منحرف

کننده، مقاومت کند احتیاج به یار و مدد کاری دارد، اینجا است که خود را

در زیر چتر حمایت پروردگار قرار می دهد، همه روز از خواب بر می خیزد، و با تکرار جمله ایباک نعبد و ایباک نستعین اعتراف به عبودیت پروردگار کرده و از ذات پاک او برای پیروزی در این مبارزه بزرگ کمک می گیرد، و شامگاهان نیز با تکرار همین جمله سر به بستر می نهد، با یاد او بر می خیزد و با یاد و استمداد از وجود او بخواب می رود و خوشا به حال کسی که به چنین مرحله‌ای از ایمان برسد، در برابر هیچ گردنکشی و زورمندی سر تعظیم فرود نمی آورد، در مقابل جاذبه مادیات خود را نمی بازد، همچون پیامبر اسلام می گوید: ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین : نماز و عبادتم ، مرگ و حیاتم همه از آن خداوند است که پروردگار جهانیان است (انعام ۱۶۲). پیمودن صراط مستقیم

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استعانت و استمداد از ذات پاک او نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست ، راه پاکی و نیکی ، راه عدل و داد، و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید، تا خدائی که همه نعمتها را به او ارزانی داشته نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید.

گرچه این انسان در چنین شرائط مؤمن است ، و با خدای خود آشنا ولی امکان دارد که هر آن این نعمت به خاطر عواملی از او سلب گردد، و از صراط مستقیم منحرف و گمراه شود.

پس باید هر شبانه روز لااقل ده بار از خدای خود بخواهد

که لغزش و انحرافی برای او پیش نیاید.

بعلاوه این صراط مستقیم که همان آئین حق است مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند، هر مقدار از این درجات را انسان طی نماید، باز درجات بالاتر و والاتری وجود دارد که انسان با ایمان باید از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدایت کند.

در اینجا این سؤال معروف که چرا ما همواره در خواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می کنیم مگر ما گمراهیم؟ مطرح می شود.

وانگهی به فرضی که این سخن از ما زبیده باشد از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند چه معنی دارد؟!

در پاسخ این ایراد می گوئیم :

اولاً: همانطور که اشاره شد انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می رود، به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگهدارد.

ما نباید فراموش کنیم که وجود و هستی و تمام مواهب الهی ، لحظه به لحظه از آن مبدء بزرگ به ما می رسد.

سابقاً گفتیم مثل ما و همه موجودات (از یک نظر) مثل لامپهای برق است ، اگر می بینیم نور لامپ ، متصل و یکنواخت پخش می شود به خاطر آنست که لحظه به لحظه نیرو از منبع برق به او می رسد منبع برق هر لحظه نور جدیدی تولید می کند و بوسیله سیمهای ارتباطی به لامپ تحویل می گردد.

هستی ما نیز همانند نور این لامپها است گر چه به صورت یک وجود ممتد جلوه گر است ، ولی در

حقیقت لحظه به لحظه وجود تازه ای از منبع هستی آفریدگار فیاض ، به ما می رسد.

بنابر این همانگونه که هر لحظه وجود تازه‌های به ما می رسد، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم بدیهی است اگر موانعی در سیمهای معنوی ارتباطی ما با خدا ایجاد شود، کژیها، ظلمها، ناپاکیها و ... پیوند ما را از آن منبع هدایت قطع می کند، و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد.

ما از خدا طلب می کنیم که این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم .

ثانیا: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجا مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد.

این را نیز می دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود.

بنابر این جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت صراط مستقیم کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خدا است ، و همه بدون استثناء در مسیر تکاملند چه مانع دارد که آنها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند.

مگر ما بر پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) صلوات و درود نمی فرستیم ؟ مگر مفهوم صلوات ، تقاضای رحمت تازه پروردگار برای محمد و آل محمد نیست ؟

مگر خود پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) نمی فرمود: رب زدنی علما خدایا علم (و هدایت) مرا بیشتر کن !

مگر قرآن نمی گوید: و یزید الله الذین اهدوا هدی : خداوند هدایت یافتگان را افزون می کند (مریم ۷۶).

و نیز می گوید: و الذین اهدوا زادهم هدی و

آتاهم تقواهم : آنها که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و تقوا به آنها می دهد محمد (۱۷).

و از اینجا پاسخ سؤال که مربوط به درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان است نیز روشن که این درود و صلوات در حقیقت تقاضای مقام بالاتر و والاتر برای آن بزرگواران است .

برای روشن شدن آنچه گفتیم به دو حدیث زیر توجه فرمائید:

۱ امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر جمله اهدنا الصراط المستقیم می فرماید، یعنی ادم لنا توفیقک الذی اطعناک به فی ماضی ایامنا، حتی نطیعک کذلک فی مستقبل اعمارنا: خداوند ما را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم ، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم . <۳۶>

۲ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: یعنی ارشدنا للزوم الطريق المؤدی الی محبتک ، و المبلغ الی جنتک ، و المانع من ان نتبع اهوائنا فنغطب ، او ان ناخذ بارائنا فنهلک : یعنی خداوند ما را بر راهی که به محبت تو می رسد و به بهشت واصل می گردد، و مانع از پیروی هوسهای کشنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است ، ثابت بدار. <۳۷>

صراط مستقیم چیست ؟

آنگونه که از بررسی آیات قرآن مجید بر می آید صراط مستقیم همان آئین خدا پرستی و دین حق و پایبند بودن به دستورات خدا است چنانکه در سوره

انعام آیه ۱۶۱ می خوانیم : قل انی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما مله ابراهیم حنیفا و ما

كان من المشركين : بگو خداوند مرا به صراط مستقیم هدایت کرده : به دین استوار، آئین ابراهیم که هرگز به خدا شرک نرزید.
در اینجا دین ثابت و پا بر جا و آئین توحیدی ابراهیم و نفی هر گونه شرک به عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می کند.

اما در سوره یس آیه ۶۱ و ۶۲ چنین می خوانیم : الم اعهد اليكم يا بني آدم الا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين و ان اعدوني هذا صراط مستقيم : ((ای فرزندان آدم مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را پرستش نکنید (به دستورات او عمل ننمائید) و مرا پرستش کنید این همان صراط مستقیم است)).

در اینجا به جنبه های عملی آئین حق اشاره شده که نفی هر گونه کار شیطانی و عمل انحرافی است .

و به گفته قرآن در سوره آل عمران آیه ۱۰۱ راه رسیدن به صراط مستقیم پیوند و ارتباط با خدا است (و من يعتصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم).

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که راه مستقیم همی شه یک راه بیشتر نیست زیرا میان دو نقطه تنها یک خط مستقیم وجود دارد که نزدیکترین راه را تشکیل می دهد.

بنابر این اگر قرآن می گوید صراط مستقیم ، همان دین و آئین الهی در جنبه های عقیدتی و عملی است به این دلیل است که نزدیکترین راه ارتباط با خدا همانست .

و نیز به همین دلیل است که دین واقعی یک دین بیشتر نیست ان الدين عند الله الاسلام : ((دین در نزد خدا اسلام است)) (آل عمران آیه ۱۹).

به خواست خدا بعدا

خواهیم دید که اسلام معنی وسیعی دارد که هر آئین توحیدی را در آن عصر و زمان که رسمیت داشته و با آئین جدید نسخ نشده است شامل می شود.

و از اینجا روشن می شود تفسیرهای مختلفی که مفسران در این زمینه نقل کرده اند همه در واقع به یک چیز باز می گردد:

بعضی آن را به معنی اسلام .

بعضی به معنی قرآن .

بعضی به پیامبر و امامان راستین .

و بعضی آنرا به آئین الله که جز آن را قبول نمی کند، تفسیر نموده اند تمام این معانی بازگشت به همان دین و آئین الهی در جنبه های اعتقادی و عملی می کند.

همچنین روایاتی که در منابع اسلامی در این زمینه وارد شده و هر کدام به زاویه ای از این مسأله اشاره کرده همه به یک اصل باز می گردد، از جمله : از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده : الصراط المستقیم صراط الانبیاء و هم الذین انعم الله علیهم : ((صراط مستقیم راه پیامبران است و همانها هستند که مشمول نعمتهای الهی شده اند)). <۳۸>

از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم فرمود: الطریق و معرفه الامام : ((منظور راه و شناخت امام است .)) <۳۹>

و نیز در حدیث دیگری از همان امام نقل شده : و الله نحن الصراط المستقیم : ((به خدا سوگند ما ئیم صراط مستقیم)). <۴۰>

در حدیث دیگری باز از همان امام می خوانیم که فرمود: صراط مستقیم ، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است . <۴۱>

مسلم است که پیامبر

(صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) و علی (علیہ السلام) و ائمه اهل بیت (علیہم السلام) همه به همان آئین توحیدی خدا دعوت می کردند، دعوتی که جنبه های اعتقادی و عملی را در بر می گرفت .

جالب اینکه ((راغب)) در کتاب ((مفردات)) در معنی صراط می گوید: ((صراط)) راه مستقیم است ، بنابر این مستقیم بودن در مفهوم صراط افتاده ، و ذکر آن به صورت توصیف ، برای تاءکید هر چه بیشتر روی این مسأله است . دو خط انحرافی !

این آیه در حقیقت تفسیر روشنی است برای ((صراط مستقیم)) که در آیه قبل خواندیم ، می گوید: مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمتهای خود قرار دادی (نعمت هدایت ، نعمت توفیق ، نعمت رهبری مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) نه آنها که بر اثر اعمال زشت ، و انحراف عقیده غضب تو دامنگیرشان شد و نه آنها که جاده حق را رها کرده و در بیراهه ها گمراه و سرگردان شده (صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین).

در حقیقت چون ما آشنائی کامل به راه و رسم هدایت نداریم ، خدا به ما دستور می دهد که در این آیه طریق و خط پیامبران و نیکوکاران و آنها که مشمول نعمت و الطاف او شده اند را بخواهیم .

و نیز به ما هشدار می دهد که در برابر شما همی شه دو خط انحرافی قرار دارد، خط ((مغضوب علیهم)) و خط ((ضالین)) که به زودی به تفسیر این دو آشنا

خواهیم شد.

۱- الذین انعمت علیهم کیانند؟

سوره نساء آیه ۶۹ این گروه را تفسیر کرده است: و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً:

((کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می دهد که مشمول نعمت خود ساخته ، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح ، و اینان رفیقان خوبی هستند)).

همانگونه که ملاحظه می کنیم این آیه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفی می کند: ((پیامبران ، صدیقین ، شهداء، و صالحین .

این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و مترقی و مؤمن ، نخست باید رهبران حق و انبیاء وارد میدان شوند.

و به دنبال آنها مبلغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است ، تا اهداف پیامبران را از این طریق در همه جا گسترش دهند.

به دنبال این دوران سازندگی فکری ، طبیعتاً عناصر آلوده و آنها که مانع راه حقند سر بر دارند، جمعی باید در مقابل آنها قیام کنند و عده ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد.

در مرحله چهارم محصول این کوششها و تلاشها به وجود آمدن صالحان است اجتماعی پاک و شایسته و آکنده از معنویت .

بنابراین ما در سوره حمد در شبانه روز پی در پی از خدا می خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم ، خط انبیاء خط صدیقین ، خط شهدا

است که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط، انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نمائیم .

۲- ((مغضوب علیهم)) و ((ضالین)) کیانند؟

جدا کردن این دو از هم در آیات فوق نشان می دهد که هر کدام اشاره به گروه مشخصی است .

در اینکه فرق میان این دو چیست سه تفسیر وجود دارد:

۱ از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که ((مغضوب علیهم)) مرحله ای سختتر و بدتر از ضالین است ، و به تعبیر دیگر ضالین گمراهان عادی هستند، و مغضوب علیهم ، گمراهان لجوج و یا منافق ، و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده .

در آیه ۱۰۶ سوره نحل می خوانیم و لکن من شرح بالكفر صدرا فعلیهم غضب من الله : ((آنها ای که سینه خود را برای کفر گسترده ساختند غضب پروردگار بر آنها است)).

و در آیه ۶ سوره فتح آمده است ، و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائره السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعدلهم جهنم : ((خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک و آنها را که درباره خدا گمان بد می برند مورد غضب خویش قرار می دهد، و آنها را لعن می کند، و از رحمت خویش دور می سازد، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است .

به هر حال مغضوب علیهم آنها هستند که علاوه بر کفر، راه لجاجت و عناد و دشمنی با

حق را می پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فروگذار نمی کنند آیه ۱۱۲ سوره آل عمران می گوید: و باثوا بغضب من الله ... ذلك بانهم كانوا يكفرون بآيات الله و يقتلون الانبياء بغير حق ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون : ((غضب خداوند شامل حال آنها (یهود) شد چرا که به خدا کفر می ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق می کشتند)).

۲ جمعی از مفسران عقیده دارند که مراد از ((ضالین)) منحرفین نصاری و منظور از ((مغضوب علیهم)) منحرفان یهودند.

این برداشت به خاطر موضعگیریهای خاص این دو گروه در برابر دعوت اسلام می باشد، زیرا همانگونه که قرآن هم صریحا در آیات مختلف بازگو می کند، منحرفان یهود، کینه و عداوت خاصی نسبت به دعوت اسلام نشان می دادند، هر چند در آغاز، دانشمندان آنها از مبشران اسلام بودند، اما چیزی نگذشت که به جهاتی که اینجا جای شرح آن نیست از جمله به خطر افتادن منافع مادیشان سرسختترین دشمن شدند، و از هر گونه کار شکنی در پیشرفت اسلام و مسلمین فروگذار نکردند (همانگونه که امروز نیز موضع گروه صهیونیست در برابر اسلام و مسلمانان همین است).

و با این حال تعبیر از آنها به ((مغضوب علیهم)) بسیار صحیح به نظر می رسد ولی باید توجه داشت که این تعبیر در حقیقت از قبیل تطبیق کلی بر فرد است، نه انحصار مفهوم مغضوب علیهم در این دسته از یهود.

اما منحرفان از نصاری که موضعشان در برابر اسلام تا این حد سرسختانه نبود، تنها در شناخت آئین حق گرفتار گمراهی شده بودند،

از آنها تعبیر به ضالین شده که آن هم از قبیل تطبیق کلی بر فرد است .

در احادیث اسلامی نیز کرارا مغضوب علیهم به یهود و ضالین به منحرفان نصاری تفسیر شده است و نکته اش همانست که در بالا اشاره شد. <۴۲>

۳ این احتمال نیز وجود دارد که ضالین به گمراهانی اشاره می کند که اصراری بر گمراه ساختن دیگران ندارند در حالی که ((مغضوب علیهم)) کسانی

هستند که هم گمراهند و هم گمراه گر، و با تمام قوا می کوشند دیگران را همرنگ خود سازند!

شاهد این معنی آیاتی است که سخن از کسانی می گوید که مانع هدایت دیگران به راه راست بودند و به عنوان ((یصدون عن سبیل الله)) از آنها یاد شده در آیه ۱۶ سوره شوری می خوانیم : و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضه عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید: ((آنها که بعد از پذیرش دعوت اسلام از ناحیه مؤمنان ، در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مخاصمه و بحثهای انحرافی بر می خیزند، حجت و دلیلشان در پیشگاه خدا باطل و بی اساس است و غضب خدا بر آنها است و عذاب شدید در انتظارشان خواهد بود.

اما با این همه چنین به نظر می رسد که جامعترین این تفاسیر همان تفسیر اول است تفسیری که بقیه تفسیرها در آن جمع است و در حقیقت مصداقی از مصادیق آن محسوب می شود بنابر این دلیلی ندارد که ما مفهوم وسیع آیه را محدود کنیم .

و الحمد لله رب العالمین

(پایان سوره حمد)

آشنایی با این سوره مبارکه

الف - محل فرود این سوره به اعتقاد ابن عباس و قتاده، در مکه، به عقیده مجاهد در مدینه، و از دیدگاه برخی دیگر، یک بار در مکه و یک بار در مدینه بر قلب مصفای پیامبر(ص) فرود آمده است. ب - نامهای آن

۱. فاتحه الکتاب بدان دلیل که نخستین سوره قرآن شریف و نیز آغاز قرائت نماز است.

۲. حمد

بدان علت که سراسر آن ستایش خداست.

۳. ام الکتاب بدان جهت که بر دیگر سوره های قرآن مقدم است.

در فرهنگ عرب، به هر پدیده ای که جامع و یا مقدم بر پدیده های دیگر باشد، «ام» گفته شده است؛ مانند: «ام الرأس» به معنای «پوستی که در بردارنده مغز است» یا «ام القرى» که به مکه اطلاق می شود؛ چرا که زمین از آن نقطه پرشرافت گسترش داده شده است، و یا از نظر شکوه معنوی و شرافت، برترین مکان است.

برخی بر این اندیشه اند که این سوره بدان دلیل به این نام خوانده شده که عصاره و چکیده پیام قرآن، یعنی توحیدگرایی و یکتاپرستی که برترین هدف دعوتهای توحیدی است و دیگر اصول و فروع پیامهای آسمانی به آن برمی گردد، به سبکی جالب در آن آمده است.

۴. السبع بدان سبب که هفت آیه دارد.

۵. مثانی در مورد این نام، دو دیدگاه مطرح است: نخست اینکه در هر نماز واجب و مستحب دوبار خوانده می شود؛ و دیگر بدان جهت که دوبار بر قلب مصفای پیامبر(ص) فرود آمده است.

آنچه آمد، نامهای مشهور این سوره است. اما نامهای دیگر آن

که چندان معروف نیست:

۶. وافیه بدان دلیل که باید تمامی آن را در نماز قرائت کرد.

۷. کافیه بدان جهت که خود به تنهایی می تواند جای سوره دیگری را بگیرد؛ درحالیکه هیچ سوره ای نمی تواند جای آن را در نماز بگیرد.

در این مورد، از پیامبر گرامی (ص) نقل شده است که فرمود:

«إِنَّ الْقُرْآنَ عَوْضٌ عَنِ الْغَيْرِهَا وَ لَيْسَ الْغَيْرُهَا عَوْضاً عَنْهَا.»

سوره «حمد» در نماز می تواند جای دیگر سوره ها را بگیرد اما هیچ سوره دیگری نمی تواند جایگزین آن شود و نقش آن را داشته باشد.

۸. اساس از ابن عباس آورده اند که: برای هر پدیده، پایه و اساسی است. اساس قرآن، سوره فاتحه و اساس این سوره، «بسم الله الرحمن الرحيم» است.

۹. شفاء

بدان دلیل به آن «شفاء» گفته شده است که پیامبر گرامی (ص) فرمود:

«فَاتِحَةُ الْكِتَابِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ.»

این سوره، شفا بخش هر درد و بیماری است.

۱۰. صلوه

بدان علت نام صلوه یا نماز بر قرآن نهاده اند که پیامبر گرامی (ص) فرمود:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ نِصْفَهَا لِي وَ نِصْفَهَا لِعَبْدِي...»

خدای پرمهر پیام داد که: نماز - یعنی این سوره - را میان خود و بندگان نماز گزارم بطور شایسته و بایسته و برابر تقسیم کرده ام. نیمی از آن من است و نیمی از آن هر بنده نماز گزار؛ چرا که وقتی بنده نماز گزار شروع به خواندن می کند و می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، خدا می فرماید: بنده ام مرا خالصانه ستایش کرد. هنگامی که می خواند: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ»، خدا می فرماید: بنده ام به گونه ای شایسته مرا ثنا گفت و باشکوه وصف ناپذیری مرا یاد کرد. و زمانی که

می خوانند: «ایاک نعبد و ایاک...»، خدا می فرماید: این پیوند عاشقانه ای است میان من و بنده ام؛ آنچه او می خواهد، باید به او ارزانی شود.

آنچه آمد، ده نام برای این سوره مبارکه بود.

ج - فضیلت این سوره ۱. از پیامبر گرامی (ص) آورده اند که:

هر کس سوره فاتحه را تلاوت کند، پاداش تلاوت دو سوّم قرآن به او ارزانی می شود، و از چنان پاداشی بهره مند می شود که گویی به هر زن و مرد باایمانی، انفاق خالصانه کرده است.

قال رسول الله (ص): «ایما مسلم قرأ فاتحها لکتاب اعطی من الأجر کأنما قرأ ثلثی القرآن...»

۲. و نیز در روایت دیگری آمد که گویی همه قرآن را تلاوت کرده است:

«... کأنما قرأ القرآن.»

۳. ابی بن کعب آورده است که این سوره را بر پیامبر گرامی (ص) تلاوت کردم. آن حضرت فرمود:

«والذی نفسی بیده ما نزل الله فی التّوراه و لا فی الأنجیل و لا فی الزّبور و لا فی القرآن مثلها...»

به خدایی که جان من در کف قدرت اوست، چنین سوره ای را خداوند نه در تورات فرو فرستاده است، نه در انجیل، نه در زبور و نه در دیگر سوره های قرآن. این سوره مبارکه، «امّ الکتاب» و «سبع مثانی» است که میان خدا و بندگان نماز گزارش تقسیم شده است، آن هم با حقوق برابر و متقابل؛ و برای بنده در آن است هر آنچه بخواهد.

۴. محمّد بن مسعود از پیامبر گرامی (ص) نقل کرده است که به جابر فرمود:

«ألا اعلمک افضل سوره انزلها الله فی کتابه؟»

آیا نمی خواهی برترین سوره ای را که خدا در کتاب خویش فرو فرستاده است، به تو بیاموزم؟

جابر پاسخ داد: چرا ای پیامبر خدا! بیاموز!

فرمود: دوست داری از فضیلت

آن برای تو بگویم؟

پاسخ داد: آری؛ پدر و مادرم به قربانت.

فرمود: این سوره، شفای هر درد و بیماری است جز مرگ.

۵. از امام صادق (ع) آورده اند که فرمود:

«من لم یبرء الحمد لم یبرء شیء.»

کسی که به برکت سوره «حمد» شفا نیابد، هیچ چیز او را بهبود نخواهد بخشید.

۶. امیرمؤمنان (ع) از پیامبر گرامی (ص) نقل کرده است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِي «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ.» (۲۶)

خدای جهان آفرین به من پیام داد که هان ای پیامبر! ما هفت آیه مبارکه که در بردارنده پرمحتواترین ثنا و ستایش است، و نیز قرآن شکوهمند را بر تو فرو فرستادیم.

و بدینسان، سوره حمد را در برابر همه قرآن شریف قرار داد و با فرود آن بر من منت نهاد.

آنگاه پیامبر گرامی (ص) افزود: سوره حمد، شریف ترین گنجینه های عرش است.

و خداوند این سوره را به محمد (ص) اختصاص داد، و با آن، شکوه و شرافتی وصف ناپذیر به پیامبر (ص) ارزانی داشت؛ و از پیام آوران خویش، جز سلیمان که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آن را به او عطا فرمود، هیچیک را در این شرافت و سند برتری شرکت نداد. تنها سلیمان (ع) بود که در این شکوه و شرافت شرکت داشت؛ و قرآن سرگذشت وی را اینگونه آورده است که: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (۲۷).

آنگاه افزود که هر کس آن را با تدبیر تلاوت کند و در همانحال دوستی محمد (ص) و خاندان او را در گستره دل جای دهد و به ظاهر و محتوای این کتاب آسمانی ایمان داشته و فرمانبردار آن باشد، در برابر هر حرفی از آن، پاداشی ارزشمند به او ارزانی می شود که هر یک

از این پاداشها برتر از این جهان و نعمتهای مادی آن است؛ و اگر کسی به هنگام تلاوت این سوره به آن گوش جان سپارد، به اندازه یک سوّم پاداش تلاوت آن را دریافت خواهد داشت. از این رو در کسب این خیر فراوان و نجات بخش بکوشید؛ آن را غنیمت شمارید و اجر بیشتری فراهم آورید؛ زیرا ممکن است فرصت ازدست برود و حسرت و اندوه در دل بماند که چرا بهره نگرفتید.

د - پناه بردن به خدا یا «استعاذه»

همه تلاوت کنندگان و قاریان مشهور برآنند که پیش از «بسم الله الرحمن الرحيم»، «استعاذه» یا «پناه بردن به خدا» زیبنده است؛ اما در ویژگیهای آن، دیدگاهها گوناگون است:

۱. برخی چون ابن کثیر، عاصم و ابو عمرو، اینگونه پناه بردن را پسندیده اند: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم».

۲. اما نافع، کسایی و ابن عامر، این عبارت را ترجیح داده اند: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم انه هو السميع البصير».

۳. و حمزه، این عبارت را پیشنهاد کرده است: «نستعید بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم».

ه - نگرشی بر واژه ها

واژه «اعوذ» به معنای «پناه می برم»، و «استعاذه» به معنای «پناه بردن» است.

واژه «شیطان» در فرهنگ عرب، به هر سرکش و حق ستیزی - خواه انسان، خواه حیوان و یا جن - اطلاق می شود؛ به همین جهت در قرآن شریف «شیاطین الجنّ والانس» آمده است.

برخی، شیطان را بر وزن فعیال و مأخوذ از «شطن» به معنای «دور شده» دانسته اند؛ و بعضی دیگر آن را بر وزن «فعلان» و از فعل «شاطه» به مفهوم «باطل شد» گرفته اند. به نظر نگارنده، دیدگاه نخست صحیح است؛ چرا که در فرهنگ عرب، «شاطن» به معنای «سرکش و نافرمان» آمده است: «ایما شاطن عصاه عکاه» (هر گردنکشی را که

نافرمانی او کند، در غل و زنجیر می کشد و به زندان می افکند).

واژه «رجیم» بر وزن «فعلیل» از «رجم» به مفهوم «دور شده» است.

و دو واژه «سمیع» و «علیم»، به معنای «شنوا» و «دانا» است.

و - تفسیر

خداوند دستور می دهد که از شرارت شیطان به او پناه بریم؛ چرا که هیچ انسانی از وسوسه های گمراهگرانه آن موجود پلید برکنار نیست. به همین جهت است که قرآن می فرماید:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.» (۲۸)

و هنگامی که قرآن می خوانی، از شر شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.

معنای جملاتی که بعنوان استعاذه ترسیم شد، این است که: من از شرارت و وسوسه های شیطان رانده شده و دور از رحمت خدا، به آفریدگار توانای هستی پناه می برم؛ به خدایی که همه شنیدنیها را می شنود و همه دانستنیها را می داند و بر تمامی امور دانا است.

آغاز سوره حمد

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

به نام خداوند بخشاینده مهربان همه پیروان مذهب خاندان وحی و رسالت براین باورند که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یک آیه از سوره مبارکه «حمد» و هر سوره دیگری است؛ از این رو اگر کسی در نماز خویش آن را نخواند، نمازش باطل است؛ خواه نماز واجب باشد یا مستحب. و نیز در نمازهایی که سوره «حمد» را باید بلند خواند، بلندخواندن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نیز لازم است.

گرچه این احکام از نظر دانشمندان اهل سنت، جای بحث دارد، در مورد آیه بودن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جز در سوره نمل، همگان را بر آن اتفاق نظر است.

اما کسانی که آن را آیه ای جداگانه می دانند، «صراط‌الدین» را تا آخر سوره حمد یک آیه می شمارند؛ و آنان که آن را آیه ای مجزا نمی شمارند و بیان آن را برای برکت خواهی

لازم می دانند، «صراط‌الذین انعمت علیهم» را یک آیه، و پس از آن را آیه دیگر بحساب می آورند.

نکته دیگر اینکه: در بین قاریان مشهور، حمزه، خلف، یعقوب و یزیدی میان سوره ها را با بسم الله الرحمن الرحيم فاصله نمی افکنند؛ اما بقیه، در پایان هر سوره، سوره دیگر، جز سوره انفال و توبه، را با بسم الله آغاز می کنند.

فضیلت بسم الله از هشتمین امام نور(ع) نقل کرده اند که فرمود: هر کس بسم الله الرحمن الرحيم را با ایمان و اخلاص به زبان آورد، از فاصله سیاهی چشم تا سفیدی آن، به اسم اعظم نزدیکتر می شود.

و ابن عباس از پیامبر گرامی (ص) آورده است که فرمود:

«اذا قال المعلم للصبی: قل بسم الله الرحمن الرحيم، فقال الصبی بسم الله الرحمن الرحيم، كتب الله براءة للصبی و براءة لأبویه و براءة للمعلم.»

هنگامی که کودک به دستور آموزگار خود، بسم الله الرحمن الرحيم را بر زبان می راند، خداوند برای او و پدر و مادر و آموزگارش، سند بیزاری و رهایی از آتش دوزخ را می نویسد.

ابن مسعود در این مورد می گوید: همه برآنند که خداوند آنها را از شعله های سرکش آتشی نوزده گانه دوزخ رهایی بخشد؛ پس بسم الله الرحمن الرحيم را بسیار بخوانند که آن نیز نوزده حرف است و خداوند هر حرفی از آن را سپر یک شعله آتش دوزخ قرار می دهد.

و از امام صادق (ع) آورده اند که فرمود: خدای این کج اندیشان را بکشد! چگونه خواندن بزرگترین آیات قرآن - یعنی بسم الله - را بدعت پنداشتند؟

واژه ها

واژه «اسم»، برگرفته از «سُمُو» و به معنای رفعت و بلندمرتبه بودن است. اصل این واژه «سمو» و جمع آن «اسماء» است؛ مانند «قَنَو» که جمع آن «اقناء» است. برخی آن را از «سمه» و «وسم» به مفهوم «نشان و علامت» گرفته اند؛

اما دیدگاه نخست بهتر بنظر می رسد؛ چرا که با حذف حرف نخست واژه ای چون «سمه»، همزه وصل برسر آن در نمی آید.

واژه «الله»، نام ویژه خداست؛ و درمورد اصل آن، دو وجه از سیبویه ذکر شده است:

نخست اینکه «إلاه» بر وزن فعال بوده که حرف اول آن حذف و الف و لام جانشین آن شده است.

دیگر اینکه «لاه» بر وزن «فعل» بوده که الف و لام تعظیم بر سر آن درآمده و «الله» شده است.

در خصوص اینکه واژه مقدّس «الله» جامد است یا مشتق، بعضی آن را مشتق و برخی غیرمشتق اعلام کرده اند. کسانی که آن را مشتق دانسته اند، درباره اصل آن، وجوهی بیان کرده اند؛ برای نمونه:

۱. عدّه ای براین باورند که این واژه از «الوهیت» به معنای «پرستش» گرفته شده است؛ که با توجه به این نظر، در مفهوم «الله» می توان گفت: ذات یگانه ای که شایسته پرستش است.

۲. پاره ای آن را مشتق از «وله» به مفهوم «تحریر» می دانند. که مطابق این نظر، خدای یکتا ذات بی همتایی است که خردها در شکوه و عظمت او سرگردان می شود.

۳. گروهی آن را از «الهیّت» به معنای «گریه کردم» گرفته اند؛ که بر این باور، خدای یکتا ذات بی همانندی که تمامی پدیده ها و انسانها، هنگام نیاز، به سوی او ناله و فرع می کنند.

۴. دسته ای آن را مشتق «از الهت الیه» به معنای «به سوی او آرامش یافتم» می دانند؛ که در اینصورت، معنای «الله» این می شود که «دلها تنها با یاد او آرام می گیرد».

۵. و دسته ای نیز آن را از «لاه» به مفهوم «پوشیده شد» گرفته اند؛ که بنابر این نظر، «الله» ذات بی همتایی است که از پندارها و اندیشه ها پوشیده

است و تنها با دلایل و نشانه های روشن، آشکار و شناخت او ممکن می شود.

دو واژه «الرَّحْمَن» و «الرَّحِيم»، هر دو اسم اند و از «رحمت» و «مهر خدا» برگرفته شده اند. این دو واژه، معنای مبالغه ای دارند؛ یعنی بسیار بخشاینده و مهربان؛ که واژه نخست، مبالغه بیشتری دارد.

برخی از واژه شناسان معتقدند که «رحمن»، واژه عربی نیست؛ چرا که هنگام فرود آمدن این واژه مقدس، عدّه ای، به بیان خود قرآن شریف، در مقام شگفتی و حیرت گفتند: «و ما الرَّحْمَنُ؟!»، (رحمان چیست؟!؛) اما بنظر می رسد که این سخن، درست نیست؛ زیرا این واژه در اشعار عرب پیش از اسلام، فراوان آمده است.

تفسیر

در معنای «بِسْمِ اللّٰهِ»، سه بیان آمده است:

۱. به معنای «کمک خواستن از خدا»؛ و به همین منظور، نام بلند او آورده می شود.

۲. به معنای «یاری جستن از ذات بی همتای او».

واژه «اسم» در «بِسْمِ اللّٰهِ»، بجای صاحب نام نشسته است؛ درست مانند اینکه گفته شود: «بِاللّٰهِ»؛ همانگونه که وقتی کسی را به نام می خوانند، در واقع، با خود او کار دارند و نام، تنها یک جانشین است.

۳. به معنای مصدری، یعنی «نام بردن»؛ همچون: «اکرمته کرامه» که «کرامه» بجای اکرام آمده و معنایش این است که: قرائت خود را با نام بردن از خدا آغاز می کنم.

از دیدگاه نگارنده، این نظر بهتر است؛ چرا که ما موظفیم کارهای خود را با نام پرشکوه خدا آغاز کنیم، نه اینکه از شکوه و عظمت او گزارش دهیم؛ همانگونه که دستور داده شده است در شروع خوردن و آشامیدن و سربریدن حیوان و دیگر امور، نام بلند او برده شود و اگر جز این باشد، بویژه به هنگام سربریدن حیوان، بی گمان مخالفت با دستور

است.

واژه مقدّس «اللّه»، نام خداست؛ و خدا همان آفریدگار بی همتایی است که به دلیل آفریدگاری اش، شایسته پرستش است.

در «الرّحمن الرّحیم»، دلیل پیشی گرفتن واژه «الرّحمن» بر «الرّحیم» که هر دو از صفات خدا هستند، این است که «رحمن» تنها به خدا گفته می شود و بس؛ اما اطلاق «رحیم» بر دیگری نیز جایز است.

از پیامبر گرامی (ص) نقل کرده اند که فرمود: مسیح گفت: خداوند در دنیا رحمن و در آخرت رحیم است.

و برخی از تابعین نیز برآنند که «رحمن» به معنای «پرمهر به همه بندگان» است، خواه باایمان باشند یا مشرک؛ و «رحیم» به مفهوم «مهربان به ایمان آوردگان و شایستگان» و مربوط به سرای آخرت است.

روشن است که گستردگی و فراگیری مهر او در این جهان، بدین معناست که همه، خواه باایمان و سپاسگزار و یا ناسپاس، را آفریده و از نعمتهای رنگارنگ حیات بهره ور ساخته است و به آنان روزی می بخشد؛ و فراگیری رحمت او در سرای آخرت، که تنها مردم باایمان و شایسته کردار را دربر می گیرد، به این مفهوم است که در این جهان به آنان توفیق آگاهی و ایمان و انجام کارهای شایسته ارزانی داشته است و در آخرت، آموزش و تکریم خاص خود را نثارشان خواهد کرد و آنان را به بهشت برطرفات و زیبا وارد خواهد ساخت.

از ششمین امام نور(ع) آورده اند که فرمود: «رحمن» نام خاص خدا و بیانگر ویژگی مهر فراگیر او در دنیا است.

عکرمه می گوید: خدا به اعتبار یک جنبه از مهر و رحمت خویش، «رحمن» است و به اعتبار صد رحمت خود، «رحیم». و این نکته را از بیان روشنگر پیامبر(ص) الهام گرفته

است که فرمود: خدا صد رحمت دارد که تنها یکی از آنها را به زمین فرستاده و میان مردم تقسیم کرده است؛ از این رو، مهر مردم به یکدیگر و عواطف و احساساتی که به هم نشان می دهند، همه در نتیجه همان یک رحمت است. و نود و نه رحمت دیگر خدا، ویژه خود اوست؛ تا در روز رستاخیز و سرای آخرت، بندگان شایسته و بایسته خویش را مشمول آنها قرار دهد.

و نیز آورده اند که در سرای آخرت، این یک بخش از رحمت او نیز به آن ۹۹ بخش دیگر ضمیمه می شود و با همه آنها به بندگان مهر خواهد ورزید.

جزءِ اَوَّل / سوره حمد

۱. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

۲. الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ.

۳. الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

۴. مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ.

۵. اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ.

۶. اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ.

۷. صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّیْنَ.

ترجمه ۱. به نام خداوند بخشاینده مهربان.

۲. ستایش خدای را که پروردگار جهانیان،

۳. بخشاینده و مهربان،

۴. [و] فرمانروای روز پاداش و کیفر است.

۵. [بار خدایا!] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.

۶. ما را به راه راست هدایت فرما؛

۷. راه آنان که بر آنها نعمت ارزانی داشتی، نه [راه کسانی که بر آنان خشم گرفتی، و نه راه گمراهان.

نگرشی بر واژه ها

واژه «حمد» با واژه «مدح» و «سپاس»، معنا و مفهومی نزدیک دارد؛ معنایی متضاد با واژه های «ذم»، «هجا» و «کفران».

در ستایش مقرر نشده است که باید در برابر نعمت، سپاسگزار شد؛ اما شکر و سپاس تنها در برابر نعمت و نیکی قرار

دارد.

واژه «رَبُّ» به معنای پروردگار است. اما معانی دیگری نیز برای آن آمده است؛ که عبارتند از:

۱. بزرگ و مورد اطاعت و احترام؛

۲. مالک؛ چنانکه پیامبر (ص) به فردی فرمود: «أ رَبِّ غَنَمِ أَمْ رَبِّ اِبْلِ؟» (تو مالک گوسفندی یا شتر؟)

۳. صاحب اختیار؛

۴. پرورش دهنده؛

۵. اصلاحگر.

یادآور می شود که واژه «رَبُّ» در مورد خدای یکتا به تنهایی بکار می رود و در سایر موارد با اضافه می آید؛ مانند: «رَبُّ الدَّارِ»، که به معنای صاحبخانه است.

واژه «عالمین» جمع عالم است. البته «عالم» خود نیز جمع است، با این تفاوت که از جنس خود مفردی ندارد و به گروهی از خردمندان گفته می شود. اما در زبان عامه، «عالم»، همه پدیده ها و موجودات، از جاندار گرفته تا بیجان و انسان و پدیده های دیگر را دربرمی گیرد. در این آیه شریفه نیز «عالم» به همین معنا آمده است؛ چرا که در جایی می فرماید: «و مَارَبُّ الْعَالَمِينَ؟» ([فرعون گفت و پروردگار جهانیان چیست؟] موسی (ع) پاسخ داد و] گفت: «قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا...» (۲۹) پروردگار آسمانها و زمین و هر آنچه میان آنهاست...).

واژه «مَلِكٌ» به معنای پادشاه و فرمانروا آمده، و «مَالِكٌ» کسی است که توانایی تصرف در دارایی خویش را دارد و کسی نمی تواند از تصرفات شایسته و بایسته او جلوگیری کند.

«یوم الدِّین»: یوم به معنای «روز» است و «دین» به چند معنا آمده؛ که عبارتند از:

۱. پاداش و کیفر

۲. حساب ۳. فرمانبرداری و پیروی امّا معنای «دین» در اینجا روشن و عبارت است از «پاداش و حساب»؛ چرا که مفهوم آن، بروشنی در این آیه شریفه آمده است که:

«الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا

امروز هر کس را به اندازه عملکردش جزا می دهند...

و نیز در این آیه شریفه که:

«... لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.» (۳۱)

هان ای کسانی که کفر ورزیده اید! امروز پوزش نخواهید. جز این نیست که برابر آنچه [در دنیا] انجام می دادید، به شما جزا داده می شود.

واژه «نعد» به معنای «می پرستیم» است.

پرستش و عبادت در فرهنگ واژه شناسان، به مفهوم نهایت خضوع و فرمانبرداری است؛ و هنگامی که گفته می شود: «طریقٌ مُعَبَّدٌ»، یعنی راهی که بر اثر رفت و آمد بسیار در آن، کوبیده شده است. همچنین به این دلیل به برده «عبد» گفته می شود که رام و فرمانبردار صاحب خویش است.

واژه «نستعین» به مفهوم «از تو یاری می جویم» آمده است.

«اهدنا» یعنی «ما را هدایت کن». هدایت در فرهنگ عرب، به معنای «ارشاد و راه نمودن» است و به کسی که پیشاپیش مردم حرکت می کند و آنان را راه می نماید، «هادی» گفته می شود.

«صراط» به معنای راه روشن و گسترده است.

«مغضوب علیهم» کسانی هستند که خداوند بر آنان خشم گرفته است. «مغضوب» از ماده «غضب» به مفهوم «شدت و سختی» گرفته شده است. به همین جهت به سنگ سخت «غضبه» می گویند.

«الضالین» به معنای «گمراهان» است.

اصل «ضلال»، به معنای هلاک و نابودی است. در قرآن آمده است که:

«وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَأَنَّا لَفَى خَلْقٍ جَدِيدٍ...» (۳۲)

و [شرك گرایان گفتند: آیا هنگامی که در زمین نابود [و ناپدید] شویم، [باز هم] آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟...]

و نیز آمده است که: «... وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» (۳۳).

همه ستایشها و سپاسها از آن خدایی است که زینده پرستش است؛ چرا که او ارزانی دارنده نعمتها و تواناییها

بر همه موجودات، از جمله انسان است. او آفریدگار هستی و پروردگار جهانیان است.

روشن است که از آفریدگاری و پروردگاری او، دو حقیقت نیز دریافت می شود:

۱. سپاس نعمت و سپاسگزاری از ارزانی دارنده نعمتها؛

۲. سبک و شیوه سپاسگزاری.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

معنای این دو صفت و تفاوت آنها با یکدیگر، در تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از نظر شما خواننده گرامی گذشت. تکرار این دو صفت پس از ستایش خدا، برای تأکید است؛ اما «رَمَانِي» بر این باور است که بیان آن دو پس از «بِسْمِ اللَّهِ» و بعد از ستایش خدا، تکراری است. لکن از آنجا که نام «اللَّهُ» به معنای تنها قدرتی است که شایسته پرستش است، دو صفت «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» سبب این شایستگی انحصاری و این حق ویژه خدا را بیان می کنند؛ و آمدن آنها بعد از حمد و ستایش خدا، برای ترسیم دلیل این سپاسگزاری و ستایش است.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

پس از ترسیم مالکیت خدا بر کران تا کران هستی، این آیه شریفه فرمانروایی و سررشته داری او را در آن جهان بیان می دارد؛ و روشن است که منظور از «یوم» در اینجا، بخشی از زمان است نه روز در برابر شب.

پاره ای برآند که منظور از «روز»، ادامه نور و روشنایی است تا سرنوشتها روشن شود و هر کس در جایگاه شایسته خود قرار گیرد.

عده ای دیگر گفته اند: «یوم الدین» یعنی همان روز سرنوشتی که بر دینداری و دین باوری راستین انسانها در زندگی پاداش داده می شود.

و برخی معتقدند که «یوم الدین» یعنی روزی که جز دین و دینداری، چیزی سود نمی بخشد.

نکته دیگر در این باره آن است که: با اینکه خداوند مالک و فرمانروای هر دو جهان

است، بدان جهت بر مالکیت و فرمانروایی او در روز دین - یعنی کیفر و پاداش - تأکید می شود که عظمت و سرنوشت ساز بودن و اهمیت بسیار آن روز را بیان کند.

در قرآن شریف، نظیر این تعبیر، بسیار بچشم می خورد؛ مثلاً خدای جهان آفرین که آفریدگار همه موجودات و سراسر هستی است، پروردگار عرش اعلام می شود: «رَبِّ الْعَرْشِ...» تا نشانی از عظمت و شکوه وصف ناپذیر عرش باشد.

گفتنی است که این آیه شریفه، بیانگر اصل معاد و جهان پس از مرگ، لزوم امید و هراس از آن روز، و درست اندیشی و عملکرد شایسته است؛ چرا که حتی تصوّر جهان پس از مرگ، خوف و امید را در انسان پدید می آورد، تا چه رسد به ایمان عمیق و باور ژرف آن.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

مطابق دستور ادبیات عرب، مقدم شدن «ایاک» بر دو فعل پس از خود، نشانگر انحصار و به این معناست که: بارخدایا! تنها تو را می پرستیم (نه غیر تو را)؛ و تنها از تو یاری می طلبیم (نه از دیگری).

عبادت و پرستش، نوعی سپاسگزاری و در واقع هدف آن است؛ چرا که پرستش، درحقیقت آخرین مرحله خضوع و عالی ترین درجه بزرگداشت است و تنها قدرت شکوهمندی را شایسته و زینده است که کلّ هستی و نعمتها و زندگی و تمایلات و کششها را ارزانی داشته است؛ و از آنجا که در اوج یقین هستیم که جز خدای توانای هستی، هیچکس دیگر توان ارزانی داشتن نعمتها را ندارد، به اینجا می رسیم که پرستش و عبادت، تنها ویژه خداست و برای او.

آری؛ اگر انسان شایسته کرداری به دیگری نیکی کند، بی گمان درخور سپاس

است، همانگونه که فرمانبرداری از هم‌نوع ممکن است؛ اما پرستش، ویژه خدا است و بس.

آیا پرستش همان فرمانبرداری است؟

با توجه به مطالبی که آمد، روشن می‌شود دیدگاهی که پرستش را همان فرمانبرداری می‌نگرد، سست و نادرست است؛ چرا که اطاعت، تنها موافقت فرمان است و بس؛ به همین دلیل نمی‌توان به پسری که فرمانبردار پدر و یا برده‌ای که اطاعت‌کننده صاحب خویش است، عنوان عبادت‌کننده و پرستشگر داد. اما بت پرستان، بتها را پرستش می‌کردند نه اطاعت؛ زیرا بتها دستور و فرمانی نداشتند تا اطاعت شوند.

منظور از «ایاک نستعین»، بیان این حقیقت است که «خدایا! توفیق و یاری بر پرستش و بندگی ات را تنها از تو می‌خواهیم و بس»؛ و روشن است که معنای توفیق، ردیف ساختن و فراهم آوردن اسباب آن چیزی است که در پیدایش بدانها نیاز هست. از این رو، نمی‌توان گفت کسی که دیگری را در کاری یاری می‌کند، به او توفیق داده است؛ چرا که او توانسته فقط یک سبب یا بخشی از کار را ردیف کند، اما گردآوری و فراهم ساختن همه اسباب و مقدمات، از قلمرو قدرت انسانها خارج و در انحصار خداست؛ و درست به همین دلیل، ارزانی دارنده توفیق، تنها اوست و باید از او توفیق خواست.

چرا تکرار؟

دلیل تکرار واژه «ایاک» این است که چنانچه این واژه فقط یک بار گفته می‌شد، شاید این پندار پدید می‌آمد که راه تقرب به خدا، جمع میان پرستش و یاری خواهی از اوست، و باید هر دو باشند تا به خدا تقرب جست و با یکی از آن دو نمی‌توان به او نزدیک شد؛ درحالی‌که چنین نیست.

برای نمونه می توان با تفکر در عظمت خدا، او را پرستید و به او تقرّب جست؛ گرچه در آن ساعت از او یاری هم نخواست.

برخی برآنند که این تکرار تنها برای تأکید است درست مانند اینکه بگوییم: این خانه میان حسن و میان حسین مشترک است، که در این مورد، بکاربردن واژه «میان» برای یک بار هم کافی است و دوّمی برای تأکید آمده است. در اینجا «ایاک» در مورد دو فعل بکار رفته؛ اما روشن است که اگر برای یک فعل تکرار می شد، تأکیدش بیشتر بود.

و بعضی نیز گفته اند این تکرار بدان جهت است که به ما پیاموزد همیشه و همه جا و برای هر خواسته ای، خدای بخشاینده نعمتها را یاد کنیم و از او کمک بخواهیم.

آیا پرستش بدون کمک او ممکن است؟

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که: چرا «ایاک نعبد» بر «ایاک نستعین» پیشی گرفته است، با اینکه می دانیم یکتاپرستی و عبادت خدا بدون یاری او نشاید؟

پاسخ این است که: بی تردید یاری خدا مقدّم بر پرستش اوست؛ چرا که اگر کمکی از جانب او نباشد، انسان از عهده هیچ کاری بر نمی آید. اما نکته مهم اینجاست که چنین نیست که اگر انسان از خدا یاری نخواست، خدا او را فراموش کند و به وی یاری نرساند. با این بیان، کمک رسانی خدا به انسان از عبادت او جلوتر است، اما مانعی ندارد که این درخواست پس از پرستش و عبادت او صورت گیرد.

افزون بر نکته ای که آمد، هنگامی که دو مطلب با هم مربوط باشند، پس و پیش گفتن آنها چندان مهم بنظر نمی رسد. بعنوان مثال، چه بگوییم: «حقّ او

را پرداختی؛ چه کار خوبی کردی!» و چه بگوییم: «چه کار خوبی کردی که حقّ او را پرداختی!» هر دو یک پیام و محتوا را منتقل می کنند.

برخی نیز در پاسخ این سؤال گفته اند: ممکن است این درخواست یاری، برای عبادت و پرستشهای بعدی باشد.

آیا تکلیف بدون قدرت ممکن است؟

پرسش دیگری در اینجا مطرح است؛ و آن اینکه فرمان خدا به عبادت و پرستش و بیان وظیفه و ترسیم تکلیف، پس از ارزانی داشتن قدرت بر انجام آن است، چرا که در غیر اینصورت، تکلیف به ناممکن می شود؛ با این بیان، یاری طلبی از خدا چه اثری دارد؟

پاسخ این است که خود این یاری طلبی از خدا، پرستش او و بریدن از همه علل و اسباب ظاهری و دست به سوی آفریدگار هستی گشودن است؛ بسان این آیه شریفه که می فرماید: «... رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ...» (۳۴) (...پروردگارا! به حق داوری فرما...). با اینکه می دانیم او جز به حق داوری نخواهد کرد.

و نیز ممکن است یاری خواستن از خدا، عاملی برای استمرار ادای وظیفه باشد.

قدرت همپای عبادت یا...

عده ای بر این اندیشه پای فشرده اند که قدرت و توان، همیشه با عبادت و انجام دادن هر کاری همراه است؛ چرا که اگر مقدم بر آن باشد، دیگر درخواست آن بی معنا خواهد بود، و خود به خود حاصل می شود.

اما این سخن درست بنظر نمی رسد؛ زیرا ممکن است فردی با داشتن قدرت و توان، بازهم به دو دلیل از خدای توانا یاری و توفیق بخواهد:

نخست اینکه از سرچشمه قدرت بخواهد که تصمیم و خواست بنده اش را بر ادای وظیفه و پرستش خالصانه خدا نیرومند سازد و کار را بر

او آسان کند؛ بعنوان مثال، پاداش و ثمره عبادت را برای او روشن سازد تا شور و شوق او افزون شود.

دیگر اینکه از او عاجزانه بخواهد قدرت و توان بنده اش را تداوم بخشد و آن را از او سلب نکند، تا در آینده نیز به انجام دادن وظیفه توفیق یابد؛ و یا اینکه لحظه به لحظه آن قدرت را تجدید کند.

نحوه روی آوردن از خبر به خطاب ابتدای سوره مبارکه «حمد»، سخن از شکوه و عظمت خداست؛ سخن از این است که ستایش تنها زینده اوست؛ اما بناگاه سبک تغییر می یابد و خدا مخاطب قرار می گیرد. این شیوه، در اشعار عرب فراوان بچشم می خورد و بی سابقه نیست.

کسانی در تفسیر این آیات می گوید: تقدیر و حقیقت آیه بدینصورت است که:

[هان ای پیامبر! بگو: تنها تو را می پرستیم. نظیر این آیه شریفه که:

«وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا...» (۳۵)

[هان ای پیامبر!] اگر گناهکاران را آنگاه که در پیشگاه پروردگارشان سرها را به زیر افکنده اند، بنگری، [می گویند]: پروردگارا! آنچه وعده داده بودی دیدیم و شنیدیم...

در این آیه شریفه، فعل «می گویند» در تقدیر است.

و همچنین در این آیه شریفه:

«... وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ...» (۳۶)

... و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می شوند [و می گویند]: درود بر شما باد...

«اهدنا الصراط المستقیم»

ما را به راه راست هدایت فرما

در معنای «اهدنا» و جوهی ارائه شده است؛ از جمله:

۱. پایداری در راه حق بار خدایا! ما را بر دین حق و راه و رسم مقبولت ثابت و پایدار کن.

گرچه خداوند به مهر خویش، همه انسانها را

راه نموده است، گاه انسان دچار لغزش می شود و اندیشه ها و پندارهای بی اساس و پوچی بر قلب او راه می یابد؛ به همین جهت، بسیار بجا خواهد بود که خاضعانه از خدای خود بخواهد او را در دین توحیدیش استوار دارد و به روشنی درک او بیفزاید تا در این مسیر پایدارتر شود؛ مگر نه اینکه خود قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى...» (۳۷)

و کسانی که راه یافته اند، [خدا] به هدایت آنان خواهد افزود...

در زبان عامه نیز نظیر این مطلب دیده می شود؛ بعنوان مثال، چنانچه فردی بر کسی که مشغول خوردن است وارد شود، به او می گوید: «بخور... بخور!» منظور این است که ادامه بده.

۲. پاداش بار خدایا! پاداش شکوهمند رهروی از راه راست و عمل به دستورات دین حق را به ما عنایت فرما.

درست نظیر این آیه شریفه که:

«...يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ...» (۳۸)

...پروردگارشان آنان را به پاس ایمانشان هدایت می کند [یعنی پاداش می دهد]...

با این بیان، معنای «اهدنا الصراط المستقیم» این خواهد بود که «بار خدایا! ما را به بهشت پرشکوه خود که پاداش ما است، هدایت فرما».

و آیه شریفه زیر، تأییدکننده این دیدگاه است:

«...الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا...» (۳۹)

...ستایش از آن خدایی است که ما را به این راه [و به این پاداش شکوهمند] راه نمود...

۳. برای آینده بهتر

و برخی بر این اندیشه اند که معنای جمله مورد بحث این است که:

بار خدایا! ما را در زندگی آینده نیز به راه راست هدایت فرما؛ همانگونه که در گذشته چنین کردی.

افزون بر آنچه آمد، گاه ممکن است انسان هوشمند در نیایش با خدا چیزی بخواهد که برای او فراهم

است و دعایی کند که برآورده است. این مشکلی ایجاد نمی کند. در قرآن نیز نظیرش موجود است؛ از جمله:

«...رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ...» (۴۰)

...پروردگارا! به حق داوری فرما...

که خواسته ای برآورده شده است.

و نیز نظیر این آیه شریفه که از زبان ابراهیم (ع) می فرماید:

«وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ.» (۴۱)

و در روزی که مردم برانگیخته می شوند، مرا رسوا مساز.

که خواسته آن پیامبر بزرگ، اگر دعا هم نمی کرد، برآورده می شد.

۴. برای تداوم نعمتها

به هر حال، خواستن و نیایش، عبادت و پرستش خدا و بریدن و گسستن از همه و پیوند با آفریدگار هستی است؛ و ممکن است آثار و ثمرات انسانساز و مفید دیگری نیز داشته باشد، همانگونه که ما باایمان به یکتایی خدا و پاک و منزّه بودنش از تمامی عیوب و نقایص، بازهم جملاتی سازنده و روشنگر بعنوان «ذکر» بر زبان می آوریم و می گوئیم: سبحان الله...! الحمد لله؛ و نظیر اینها.

۵. راز دیگر

ممکن است در همین درخواست و نیایش، مصالحی برای ما باشد که بدون آن نباشد؛ و اصولاً خدا بدان جهت ما را به راه راست راهنمایی فرموده است که می دانست ما با همه وجود از او چنین تقاضایی خواهیم کرد.

۶. ادامه تکلیف و اثر دیگر دعا و درخواست این است که خدای پرمهر با یاری خویش، ادای این تکلیف و وظیفه را برای ما تداوم می بخشد تا بدینوسیله پاداش بهتر و بیشتری نصیب ما شود.

صراط مستقیم چیست؟

«صراط مستقیم»، به معنای «راه راست» است؛ و قرآن پژوهان چند معنا برای آن آورده اند:

۱. کتاب خدا؛ از پیامبر گرامی (ص) و امیر مؤمنان (ع) نیز نقل کرده اند که «صراط

مستقیم، قرآن است».

۲. اسلام؛ این بیان از ابن عباس و دیگران آمده است.

۳. دین استواری که جز آن پذیرفته نخواهد شد.

۴. پیامبر و امامان نور؛ این معنا در انبوه روایات آمده است.

اما واقعیت این است که «صراط مستقیم»، مفهومی گسترده دارد و همه آنچه آمد را شامل می شود؛ و هر کدام، مصداقی از این راه درست است.

«صراط‌الذین انعمت علیهم»

این آیه، بیان روشن «صراط مستقیم» است و نشانگر این حقیقت که این راه درست و راست، راه کسانی است که توبه آنان نعمت ارزانی داشتی. و این مردم را قرآن اینگونه معرفی می کند:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ...» (۴۲)

و کسانی که از خدا و پیامبر فرمان برند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا به آنان نعمت داده است؛ [یعنی پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان...]

پس، نعمت داده شدگان اینانند.

واژه «نعمت» از نظر واژه شناسان، به معنای «فزونی» است و در این آیه شریفه، «صراط مستقیم» با صراحت تمام بعنوان «نعمت» آمده است؛ اما هنگامی که آن را راه کسانی معرفی می کند که نعمت داده شده اند، این واقعیت روشنتر می شود که خود آن «نعمت» خداست.

«غیرالمغضوب علیهم»

به اعتقاد همه مفسران، منظور از کسانی که خداوند بر آنان خشم گرفته است، یهودیان بدانندیش و بدرفتارند. قرآن شریف در این باره می فرماید:

«... مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ...» (۴۳)

... کسانی که خدا آنان را لعنت کرد و بر آنان خشم گرفت و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورد...

روشن است که اینان همان یهودیان بهانه جو و حق ستیزند؛ که خداوند

به بنی اسرائیل می فرماید:

«وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ.» (۴۴)

و بی گمان شما کسانی از خودتان را که روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند، نیک شناختید؛ پس ما به آنان گفتیم: «بوزینگانی طردشده باشید!»

«وَالضَّالِّينَ»

و نه گمراهان منظور از گمراهان در اینجا یهودیان و مسیحیان هستند، که قرآن می فرماید:

«... وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ.» (۴۵)

از هوسهای گروهی که پیش از این گمراه شدند و بسیاری [از مردم را] نیز [گمراه ساختند و خود از راه راست انحراف جستند، پیروی مکنید.

ترسیم صفت آشکار هر گروه حسن بصری می گوید:

اگر قرآن، یهود را «مغضوب علیهم» و نصارا را «ضالین» معرفی می کند، معنایش این نیست که یهود گمراه نیستند و یا نصارا مورد خشم خدا قرار نگرفته اند؛ هرگز. بلکه خداوند بر هر دو دسته خشم گرفته است و هر دو جماعت گمراه اند؛ اما قرآن در اینجا روشنترین صفت منفی آنان را ترسیم می کند، تا بسان نشانه ای هر کدام را مشخص سازد.

و پاره ای بر این اعتقادند که منظور از دارندگان این آنها، همه کفرگرایانند، نه گروهی خاص؛ و این حال روز همه آنان است.

اما عبدالقاهر جرجانی می گوید:

منظور از این دو وصف [مورد خشم قرار گرفتگان و گمراهان، نه گروهی خاص هستند و نه مردمی مشخص؛ بلکه معنای خود واژه ها مد نظر است؛ بعنوان مثال: هنگامی که می گوئیم: «به خدا پناه می برم از اینکه در ردیف خشم گرفتگان باشم»، منظور، گروه خاصی نیست، بلکه مقصود هر فردی است که خداوند بر

او خشم گرفته است؛ همانگونه که وقتی می‌گوییم: «بار خدایا! مرا در زمره کسانی قرار ده که بر آنان نعمت ارزانی داشته ای»، اینجا نیز گروه خاصی مورد نظر نیست.

روایاتی در عظمت سوره حمد

از ششمین امام نور (ع) آورده اند که در پاسخ به کسی که راجع به آیه شریفه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (۴۶) می‌پرسید، فرمود: «منظور از آن، سوره «حمد» است که تکرار می‌شود».

آنگاه افزود که پیامبر خدا (ص) فرمود:

خدای پرمهر بر من منت نهاد که از گنجینه های بهشت، این سوره مبارکه را فرو فرستاد. در این سوره، آیاتی است با این ویژگیها:

۱. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ که خدا درباره آن می‌فرماید:

«...وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» (۴۷)

و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، آنان با نفرت پشت می‌کنند.

۲. الحمد لله رب العالمين. این آیه مبارکه، سخن پیوسته اهل بهشت است که خدای را در برابر پاداش شکوهمند و نعمتهای وصف ناپذیرش سپاس می‌گویند.

۳. مالک يوم الدين. فرشته وحی در این مورد می‌گوید: هیچ انسان باایمانی، این آیه شریفه را با اخلاص به زبان نمی‌راند، جز اینکه خدا و آسمانیان او را گواهی و تصدیق می‌کنند.

۴. اياك نعبد. این آیه شریفه، بیانگر اخلاص کامل در پرستش خداست.

۵. و اياك نستعين، برترین خواسته ای است که بنده از خدای خویش می‌خواهد.

۶. اهدنا الصراط المستقیم، همان راه پیام آورانی است که خداوند باران نعمت خویش را بر آنان باراند.

محمد حلبی می‌گوید: «مالک يوم الدين» و «اهدنا الصراط المستقیم» یعنی امیر مؤمنان (ع).

از امام صادق (ع) آورده اند که فرمود: هرگاه در نماز جماعت بودی که امام جماعت از سوره حمد فارغ شد، بگو: «الحمد لله

نظم شگفت انگیز سوره حمد

۱. هنگامی که انسانی جستجوگر، نعمتهای خدا را در کران تا کران هستی می نگرد و به آنها می اندیشد و درمی یابد که روشنترین و عالی ترین و راستگوترین گواه نعمتهای آفریدگار توانای هستی خود اوست، با نام بلند و پرشکوه او زندگی نوینی را آغاز می کند و می گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... و با این بیان، به او ایمان می آورد.

۲. و آنگاه که درمی یابد دو وصف و دو ویژگی او، «رحمن» و «رحیم» است و اوست بخشاینده و بسیار مهربان، در وجود خود احساس آرامش می کند.

۳. و پس از ایمان و اقرار به یکتایی آن بخشاینده نعمتها، به ستایش ذات بی همتای او برمی خیزد؛ که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۴. و هنگامی که بیشتر مطالعه می کند و پی می برد تنها او نیست که نعمتهای خدا به وی ارزانی شده است، بلکه همگان از این خوان پربرکت و گسترده بهره ورنند، درمی یابد که فقط پروردگار جهانیان است که رزق و روزی همه را ارزانی می دارد و او براستی «رحمن» است.

۵. و زمانی که نافرمانی و ناسپاسی مردم را در برابر نعمتها می نگرد و می بیند که مردم بجای سپاس نعمتها، ناسپاسی و گناه می کنند و با اینحال ارزانی دارنده نعمتها به آنان مهر می ورزد و نعمتها را از آنان نمی گیرد، یقین می کند که او براستی «رحیم» است.

۶. فرد باایمان وقتی در این مرحله به رفتار و کردار مردم نظر می افکند و می بیند روابط آنان با یکدیگر ظالمانه است و کسی حقوق دیگری را رعایت نمی کند، درمی یابد که براستی باید روزی باشد که حقوق پایمال شده ستمدیدگان از ستمکاران گرفته شود؛ و آن روز، روز کیفر و پاداش واقعی است. و اینجاست که

در ایمان خود استوارتر می شود که بدرستی او مالک روز حساب است (مالک یوم الدین).

۷. و با دقت و دریافت این حقیقت که آفریدگار او و سراسر هستی، روزی بخش است و پرمهر، می میراند و حیات می بخشد، پدید می آورد و دگرگون می سازد، اما خود ذات بی همانند و پراقتداری است که جاودانه است، به کمال یقین می رسد که راستی جز او هیچکس شایسته پرستش نیست و به اوج توحیدگرایی پر می کشد و می گوید: «ایاک نعبد...»

۸. او رشته سخن را دگرگون می سازد؛ رو به بارگاه خدا می آورد و می اندیشد که برای حیات شایسته و نجات از آفتها و هجوم آرا و دیدگاههای متفاوت و متضاد، باید از کسی که فرمانروای هستی است، یاری بطلبد؛ به همین جهت، برای موفقیت در بندگی و کسب اسباب و وسایل رهایی و پیروزی، از آن سبب ساز مساعدت می خواهد و با همه وجود نیایش می کند که: «ایاک نستعین» (تنها از تو یاری می طلبیم).

۹. عارف پاک و شایسته کردار، با رسیدن به این مرحله از شناخت و پس از آنکه در راه راست، استوار و ثابت قدم شد، از شدت درک و فهم، میان بیم و امید است: می ترسد برایش لغزشی پیش آید و گناهی از او سرزند؛ چرا که تنها پیامبران و امامان و چهره های معصوم و پاک، خداساخته اند و از اشتباه و وسوسه ها مصون. از این رو، با همه وجود، پایداری و ثبات قدم در پیمایش راه حق را از خدا می طلبد و نیایشگرانه می گوید: «اهدنا الصراط المستقیم».

۱۰. و واژه «صراط» و «مستقیم»، بسیار جامع و کامل و دربردارنده همه مقدرات و برنامه های سعادت آفرین زندگی از یک سو و تقاضای موفقیت در میدان

عمل به مقررات ازسوی دیگر، و نیز پیروی از کسانی است که خدا فرمانبرداری آنان را واجب ساخته و آنان را سرمشق و الگوی زندگی قرار داده است. انسان توحیدگرا پس از آگاهی از تمامی این حقایق و پیمودن این پله های کمال و جمال، درمی یابد که خدا بندگان شایسته ای دارد که مشمول الطاف و نعمتهای اویند (صراط‌الذین انعمت علیهم...)؛ و اینان برگزیده خدایند. و باید از خدا بخواهد که او را نیز در زمره آنان قرار دهد؛ تا گمراهان و گمراهگران که دشمن حق و فضیلت اند و از دیدن حقیقت کور و با راه اعتدال مخالف، و آفریدگار هستی آنان را لعن کرده و رسوایی دنیا و کیفر سخت آخرت را برای آنان فراهم ساخته است، نتوانند او را گمراه سازند؛ و بدینسان، با توکل به خدا و روی آوردن به بارگاه او، از شرارت آنان مصون و محفوظ بمانند.

آری؛ چنین انسانی با این شناخت و اندیشه روشن و هدفهای بلند است که با همه وجود خود بر زبان می راند: «صراط‌الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین».

تفسیر اطیب البیان

(۱) (بسم الله الرحمن الرحيم) : آغاز می کند خدای متعال کلام را با نام خود، که گرامی باد نامش، تا آنچه از معنا در این کلام افاده می شود مرتبط با او باشد و برای آنکه ادبی باشد که بندگان در گفتار و کردار به آن مؤدب باشند و رعایت نمایند و با نام او آغاز کنند تا عمل آنها باطل و بی ثمر نباشد، چون هر عملی که برای وجه الله نباشد باطل و بی نتیجه است، پس هر امری از امور همان مقدارش که برای خدای تعالی در آن بهره ای باشد، مقبول درگاه الهی است و آنچه

برای غیر خدا باشد، پس خداوند به آن اعتنایی نمی کند، و رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید: (کل امر ذی بال لم یبداء فیه باسم الله فهو ابتر)، (هرامری از امور که اهمیتی داشته باشد اگر به نام خدا آغاز نشود ناقص و ناتمام و بی نتیجه می ماند)، و هدف قرآن هدایت است و بسم... در آغاز هر سوره به غرض خاص همان سوره ارتباط می یابد. پس هدایت بانام خداوند بخشنده مهربان آغاز می شود، و اوست خدایی که مرجع بندگان است و اوست بخشنده ای که آشکار می کند بر بندگانش (اعم از مؤمن و کافر) راههای رحمت خاص به مؤمنین را، که آن نیک بختی و سعادت مؤمنان در آخرت و در جوار لقای پروردگارشان است. پس بسم... کلامی است که خداوند در آن به نیابت از بنده اش سخن می گوید، تا ادب در مقام اظهار عبودیت رابه بندگان خود بیاموزد، چون اظهار بندگی در عبد، در اعمالش که مطابق به روش عبودیت باشد تجلی می یابد. و (اسم) مشتق است از (سمه) به معنی علامت، یا از (سمو) به معنی رفعت و بلندی که این صحیحتر است. و لفظ جلاله (الله) اصل آن (ال اله) بوده است، (اله) از ریشه (اله) یعنی پرستش کرد و یا از ریشه (وله) یعنی متحیر و سرگردان شد چون عقلها درباره خدا حیران می شود. و لفظ جلاله (الله) اسمی است برای آن ذات مقدس ازلی که در بردارنده و مستجمع تمام صفات کمالیه است و اوست که بندگانش رابه بسوی خویش هدایت می کند. و (الرحمن) صیغه مبالغه است که دلالت می کند بر کثرت و زیادی رحمت و (الرحیم) صفت مشبیه است که دلالت می کند بر ثبات و بقاء و دوام رحمت، پس صفت رحمان دلالت می کند بر رحمتی که شامل همه بندگان اعم از مؤمن و کافر است اما صفت رحیم، دلالت می

کند بر رحمت خاصی که خداوند بر مؤمنین افافضه می کند و گویای نعمت دائمی و رحمت ثابت و باقی است .

(۲) (الحمد لله): حمد به معنای ستایش در برابر عمل نیکوی اختیاری است، (به خلاف مدح که به عمل ارادی و غیر ارادی تعلق می گیرد) و خداوند خبر داده است که او آنچه را آفریده به اجبار و قهر قاهری خلق نکرده است (هو الواحد القهار)، بلکه هر چه آفریده با علم و اختیار خلق نموده و همانا هر چیز را به نیکوترین وجه ممکن و متصور برای آن آفریده است (الذی احسن کل شیئی خلقه)، پس هیچ مخلوقی نیست جز آنکه به واسطه انتساب به خدا نیکو و حسن است و هیچ حسن و زیبایی نیست مگر آنکه مخلوق او و منسوب به اوست، پس خداوند هم در برابر اسماء زیبایش و هم در برابر افعال جمیلش شایسته ستایش است، و جنس حمد مخصوص خداست و همه حمد از آن اوست. و او که ذاتش منزّه است به بنده اش ستایش خود را تعلیم و تلقین می کند که چگونه حمدش گوید و چگونه سزاوار است ادب عبودیت را در مقام بندگی رعایت نماید، برای آنکه حمد توصیف است و خدای سبحان خود را از توصیف و اصفان منزّه و برتر دانسته است (سبحان الله عما یصفون)، و در غیر چنین موردی خدای تعالی (وان من شیء الا یسبح بحمده)، همه جا حمد بندگان را با تسبیح قرین نموده است چون هیچ موجودی جز خدا احاطه به تمام افعال و اسماء و صفات جمالیه او ندارد، زیرا آنچه را وصف کنند، به آن احاطه یافته اند و او را محدود کرده اند و موصوف به وصف آنان محدود می شود چون حال آنکه خدا محدود به هیچ حدی نیست، پس حمد از جانب ما صحیح نمی شود جز آنکه قبلا او را منزّه از تحدید و

تقدیرفهم های ناقص خود بنمائیم ، بنابراین خداوند خود به نیابت ازبندگان خالص و خاص خودش ، حمد آنان را حمد خود ووصف آنان را وصف خود قرار داده است ،همچنانکه ازرسولخدا(ص) نقل شده است (لا أحصى ثناء عليك انت كما اثنيت نفسك) پروردگارا من ستایش تو را نمی توانم بشمارم وبگویم ، تو آنگونه ای که خود خویش را ستوده ای .(رب العالمین): (رب) آن مالکی ،است که تدبیر امر مملوک خویش می کند،پس قیام و قوام عبد و زندگی و شئون وی متعلق به او است ، مثلاً- اجزای انسان که متعلق به خود اوست ازدست و پاو چشم و گوش و قدرت و قوت همه قائم به وجود انسان است و غیر مستقل از او می باشد و خداوند آزادی دخل وتصرف در آنها را به انسان بخشیده و برای او راهی را قرار داده که او را به اختیارخویش قرار داده وارد بهشت می کند.به همین صورت ،تمامی مخلوقات حقیقتاقوام به ذات الهی دارند و هرگزاراده و مشیت او جدا نمی شوند(خداوند مالکیت حقیقی دارد نه اعتباری وقراردادی) و این مالکیت الهی نسبت به عوالم هرگز جداشدنی و باطل شدنی نیست .واما(العالمین) جمع کلمه (عالم) به معنی (آنچه ممکن است که به آن علم یافت) می باشد،که معنای این کلمه شامل تمامی موجودات می شود،هم تک تک آنهارامیتوان عالم خواند و هم نوع آنها را مانند عالم جمادات ،عالم گیاهان ،عالم حیوانات ، عالم انسانها و همچنین کواکب ، صنف هرنوعی را هم می توان عالم خواند، مثل عالم عرب ، عالم عجم ، عالم انس ، عالم جن ،عالم ستارگان

و خداوند پروردگار همه این عوالم است .

(۳) (الرحمن الرحيم): اینها هر دو، دو صفت از رحمت او هستند و خداوند سبحان رحمان است در دنیا و آخرت و رحیم است در هر دوی آنها، و ستایش بر فعل جمیل گاهی از ادراک حسن و زیبایی خود فاعل و صفات او ناشی می شود و گاهی بانظر به مقام او و شوق به او یا ترس از او، واقع می شود و محققا به منشاء اول با کلام (الحمد لله) و به منشاء دوم با کلام (الرحمن الرحيم) و به منشاء سوم با کلام (رب العالمين) اشاره شده است .

(۴) (مالک يوم الدين): ملک منسوب به زمان است، و ملک کسی است که مالک نظام قومی و تدبیر امور آنهاست، نه مالکیت خود آن قوم، پس خدا همانا روز جزا را به نفس خود نسبت داده است چون او مالک امر و حکم است، پس او مالک روز جزاست، این بنا بر تقدیر قرائت (ملک يوم الدين) است. اما مالک از ریشه (ملک) از لوازم خلق و ایجاد است، یعنی قیومیت الهی، پس خداوند تعالی دارای (ملک) (به ضمه میم)

می باشد، چون او دارای نفوذ اداره است و خدای تعالی دارای (ملک) (به کسره میم) می باشد چون دارای قدرت بخشش یا منع کردن است، (ایاک نعبد): عبد یعنی هر مملوکی اعم از انسان یا غیر او و عبادت آن است که بنده خود را در مقام مملوکیت رب و مالک خود قرار دهد و به همین جهت عبادت با استکبار و تکبر کردن منافات دارد (ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین)، (همانا کسانی که از عبادت من تکبر بورزند بزودی باذلت و خواری وارد جهنم خواهند شد) اما عبادت با شرک منافات ندارد، چون گاه محقق می شود که بیش از یک نفر در مالکیت بنده ای یا عبادت عبدی مشارکت داشته

باشند، کما اینکه شایع است که انسان چند خدای متعدد را عبادت کند که این همان شرک است و خداوند شریک و ورزیدن را ممکن دیده و از آن نهی کرده است (ولایشرک بعباده ربه احدا)، (و هیچ کس را شریک در عبادت پروردگارش نگیرد)، و یکی از مصادیق شرک آن است که انسان خدای متعال را بپرستد اما او امر غیر خدا را بطور جزئی یا کلی در مقام عبودیت بجا آورد و بهمین جهت خداوند می فرماید: (وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون)، (اکثر آنها ایمان بخدا نمی آورند جز آنکه در حال شرک هستند)، و عبودیت حق مطلق است یعنی بدون هیچ قید و شرطی است، و همه مخلوقات مملوک علی الاطلاق و بدون قید و شرط خدا هستیم، یعنی هم رب منحصر در مالکیت و معبود بودن است و هم خلق منحصر در عبودیت و بندگی است و جز عبودیت شأن دیگری ندارد، پس به همین جهت در (ایاک نعبد) مفعول را مقدم داشته است و عبادت در این جمله مطلق و نامحدود است، و واجب است که برای معبود حاضر باشد (و خدا حضور مطلق دارد لذا شأن بنده هم آنست که در مقام عبادت غفلت نکند و حاضر باشد) و بهمین جهت از صیغه مخاطب استفاده شده است و نیز به جهت اینکه هدف عبادت تنها خداست و نه غیر او و نباید عبادت خدا بانظریه غیر خدا باشد، اما اینکه خداوند را به طمع بهشت یا برای ترس از دوزخ عبادت کنند، اگرچه عبادت در ذات خودش امر پسندیده ای است اما این نوع از عبادت با اخلاص و مقام انقطاع از غیر خدا منافات دارد، و اینکه کلام به لفظ جمع (متکلم مع الغیر) آورده شده است بجهت سرکوبی نفس در مقام عبادت است، چون مقام عبودیت با خود بینی منافات دارد و انسان هنگام عبادت باید خود را در آن مقام فانی ببیند و بیان تعین و تشخیص

و فردیت در این مقام مستلزم خودبینی و انیت و استقلال است .

(۵) (وایاک نستعین): نسبت می دهیم عبادت را به ذات خودمان و ادعا می کنیم درحالی که در همین عبادت هم از تو نیرو می گیریم و از خودمان استقلالی نداریم ، پس (ایاک نعبد وایاک نستعین) روی هم یک معنا را می رسانند و آن عبادت خالصانه است که هیچگونه شائبه ای در آن نیست و اخلاص بباکاربردن بدل منافات دارد و لذا کلمه ایاک تکرار شده است .

(۶) (اهدنا الصراط المستقیم): هدایت یعنی دلالت یاراهنمایی و صراط همان طریق ، راه یاسبیل است و سبیل واحد نیست ، بلکه متعدد است ، پس در این مقام یک طریق مستقیم داریم و طرق متعددی غیر از آن .

(۷) (صراط الذین انعمت علیهم ، غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین): و آن صراط راه کسانی است که طالب هدایت هستند و عبادتشان خالص برای پروردگار است ، در اینجا طریقی به سوی اعلی و بلندی است که آن طریق مؤمنین به آیات الهی است که از عبادت او تکبر نمی کنند و طریقی به سوی پستی و انحطاط که آن طریقه کسانی است که مورد غضب الهی هستند ، مانند : یهود (ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی) ، (کسیکه غضب من بر او احاطه کند ، به سوی پستی سقوط می کند) ، و طریقی هم از آن گمراهان و سرگشتگان وادی هدایت است ، که همان ضالون یا گمراهان هستند ، مانند نصاری که مشرک می باشند و هر ضالاتی شرک ، و هر شرکی گمراهی و ظلم است . پس صراط مستقیم ، راه کسانی است که گمراه نیستند و در آن راه ، شرک و ظلم و گمراهی واقع نمی شود ، نه در باطن ضمیر از قبیل کفر و شرک و نه در ظاهر جوارح و اعضاء از قبیل معصیت یا کوتاهی از عبادت و این همان توحید علمی و عملی است

(توحید نظری و توحید عملی) و هیچ شق سومی هم وجود ندارد. غیر از حق چیست جز گمراهی؟ و همانا خداوند به پویندگان راه مستقیم نعمت ارزانی نموده است، آنهم از والاترین نعمتها، خدای متعال ذکر می کند که صراط مستقیم یکی است، در حالیکه سبیل های متفاوتی را سبیل خود خوانده است پس، آشکار می شود که سبیل های متعددی هست برای وصول به صراط مستقیم که واحد است (والذین جاهدوا فینا لنهد ینهم سبیلنا)، (آنان که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راه های خود هدایت می کنیم) و هرگز در قرآن (الصراط) را به فردی از مخلوقاتش نسبت نداده است به خلاف (سبیل) که آن را به انبیاء و غیر ایشان نسبت داده است، پس (صراط) هرگز با شرک مصاحبت و هم نشینی نمی یابد، اما (سبیل) ممکن است که در آن گمراهی و ایمان مجتمع شوند، لذا سبیل با شرک جمع می شود به خلاف صراط. اما عبادت همان صراط مستقیم است و دین راه مستقیم می باشد، کلمه صراط به معنای راه روشن است، زیرا از ماده (ص-ر-ط) گرفته شده که به معنای بلعیدن است و راه روشن، مانند آن است که پیروان و سالکان خود را بلعیده و در مجرای خویش فرو برده که دیگر نمی توانند به این سو و آن سو منحرف شوند، پس آنها را در مسیر مستقیم حفظ می کند و این از بزرگترین نعمتهای الهی است.

تفسیر نور

در میان اقوام و ملل مختلف، رسم است که کارهای مهم و با ارزش را به نام بزرگی از بزرگان خویش که مورد احترام و علاقه ی آنهاست، شروع می کنند تا آن کار میمون و مبارک گردد و به انجام رسد. البتّه آنان بر اساس اعتقادات صحیح یا فاسد

خویش عمل می کنند. گاهی به نام بت ها و طاغوت ها و گاهی با نام خدا و به دست اولیای خدا، کار را شروع می کنند. چنانکه در جنگ خندق، اولین کلنگ را رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زمین زد. <۶>

«بسم الله الرحمن الرحيم» سر آغاز کتاب الهی است. «بسم الله» نه تنها در ابتدای قرآن، بلکه در آغاز تمام کتاب های آسمانی بوده است. در سر لوحه ی کار و عمل همه ی انبیا «بسم الله» قرار داشت. وقتی کشتی حضرت نوح در میان امواج طوفان به راه افتاد، نوح علیه السلام به یاران خود گفت: سوار شوید که «بسم الله مجربها و مرسیها» <۷> یعنی حرکت و توقف این کشتی با نام خداست. حضرت سلیمان علیه السلام نیز وقتی ملکه سبا را به ایمان فراخواند، دعوتنامه خود را با جمله ی «بسم الله الرحمن الرحيم» <۸> آغاز نمود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «بسم الله»، مایه برکت کارها و ترک آن موجب نافرجامی است. همچنین آن حضرت به شخصی که جمله ی «بسم الله» را می نوشت، فرمود: «جودها» آنرا نیکو بنویس. <۹>

بر زبان آوردن «بسم الله» در شروع هر کاری سفارش شده است؛ در خوردن و خوابیدن و نوشتن، سوارشدن بر مرکب و مسافرت و بسیاری کارهای دیگر. حتی اگر حیوانی بدون نام خدا ذبح شود، مصرف گوشت آن حرام است و این رمز آن است که خوراک انسان های هدف دار و موحد نیز باید جهت الهی داشته باشد.

در حدیث می خوانیم: «بسم الله» را فراموش نکن، حتی در نوشتن یک بیت شعر. و روایاتی در پاداش کسی که اولین بار «بسم الله» را به کودک یاد بدهد، وارد شده است. <۱۰>

سؤال: چرا در شروع هر کاری

«بسم الله» سفارش شده است؟

پاسخ: «بسم الله» آرم و نشانه‌ی مسلمانی است و باید همه کارهای او رنگ الهی داشته باشد. همانگونه که محصولات و کالاهای ساخت یک کارخانه، آرم و علامت آن کارخانه را دارد؛ خواه به صورت جزئی باشد یا کلی. مثلاً یک کارخانه چینی‌سازی، علامت خود را روی تمام ظروف می‌زند، خواه ظرف‌های بزرگ باشد یا ظرف‌های کوچک. یا اینکه پرچم هر کشوری هم بر فراز ادارات و مدارس و پادگان‌های آن کشور است و هم بر فراز کشتی‌های آن کشور در دریاها، و هم بر روی میز اداری کارمندان.

سؤال: آیا «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای مستقل است؟

پاسخ: به اعتقاد اهل بیت رسول الله عليهم السلام که صد سال سابقه بر سایر رهبران فقهی مذاهب دارند و در راه خدا به شهادت رسیده و در قرآن نیز عصمت و پاکی آنها به صراحت بیان شده است، آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای مستقل و جزء قرآن است. فخر رازی در تفسیر خویش شانزده دلیل آورده که «بسم الله» جزء سوره است. آلوسی نیز همین اعتقاد را دارد. در مسند احمد نیز «بسم الله» جزء سوره شمرده شده است. <۱۱> برخی از افراد که بسم الله را جزء سوره ندانسته و یا در نماز آن را ترک کرده‌اند، مورد اعتراض واقع شده‌اند. در مستدرک حاکم آمده است: روزی معاویه در نماز بسم الله نگفت، مردم به او اعتراض نمودند که «أَسْرَقْتَ أُمَّ نَيْسَةَ»، آیه را دزدیدی یا فراموش کردی؟! <۱۲>

امامان معصوم عليهم السلام اصرار داشتند که در نماز، بسم الله را بلند بگویند. امام باقر علیه السلام در مورد کسانی که «بسم الله» را در نماز نمی‌خواندند

و یا جزء سوره نمی شمردند، می فرمود: «سِرَقُوا اِکْرَمَ آیَه» <۱۳> بهترین آیه قرآن را به سرقت بردند. در سنن بیهقی در ضمن حدیثی آمده است: چرا بعضی «بِسْمِ اللّٰهِ» را جزء سوره قرار نداده اند! <۱۴>

شهید مطهری قدس سره در تفسیر سوره حمد، ابن عباس، عاصم، کسائی، ابن عمر، ابن زبیر، عطاء، طاووس، فخر رازی و سیوطی را از جمله کسانی معرفی می کند که بسم الله را جزء سوره می دانستند.

در تفسیر قرطبی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «بِسْمِ اللّٰهِ» تاج سوره هاست. تنها در آغاز سوره براءت (سوره توبه) بسم الله نیامده و این به فرموده حضرت علی علیه السلام به خاطر آن است که «بِسْمِ اللّٰهِ» کلمه امان و رحمت است، و اعلام براءت از کفار و مشرکین، با اظهار محبت و رحمت سازگار نیست. <۱۵>

سیمای «بِسْمِ اللّٰهِ»

۱- «بِسْمِ اللّٰهِ» نشانگر رنگ و صبغه ی الهی و بیانگر جهت گیری توحیدی ماست. <۱۶>

۲- «بِسْمِ اللّٰهِ» رمز توحید است و ذکر نام دیگران به جای آن رمز کفر، و قرین کردن نام خدا بانام دیگران، نشانه ی شرک. نه در کنار نام خدا، نام دیگری را ببریم و نه به جای نام او. <۱۷>

۳- «بِسْمِ اللّٰهِ» رمز بقا و دوام است. زیرا هرچه رنگ خدایی نداشته باشد، فانی است. <۱۸>

۴- «بِسْمِ اللّٰهِ» رمز عشق به خدا و توکل به اوست. به کسی که رحمن و رحیم است عشق می ورزیم و کارمان را با توکل به او آغاز می کنیم، که بردن نام او سبب جلب رحمت است.

۵- «بِسْمِ اللّٰهِ» رمز خروج از تکبر و اظهار عجز به درگاه الهی است.

۶- «بِسْمِ اللّٰهِ» گام اول در مسیر بندگی و عبودیت است.

۷- «بسم الله» مایه ی فرار شیطان است. کسی که خدا را همراه داشت، شیطان در او مؤثر نمی افتد.

۸- «بسم الله» عامل قداست یافتن کارها و بیمه کردن آنهاست.

۹- «بسم الله» ذکر خداست، یعنی که خدایا من تو را فراموش نکرده ام.

۱۰- «بسم الله» بیانگر انگیزه ماست، یعنی خدایا هدفم تو هستی نه مردم، نه طاغوت ها و نه جلوه ها و نه هوس ها.

۱۱- امام رضا علیه السلام فرمود: «بسم الله» به اسم اعظم الهی، از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است. <۱۹>

۱- «بسم الله الرحمن الرحیم» در آغاز سوره، رمز آن است که مطالب سوره، از مبدأ حق و مظهر رحمت نازل شده است.

۲- «بسم الله الرحمن الرحیم» در آغاز کتاب، یعنی هدایت تنها با استعانت از او محقق می شود. <۲۰>

۳- «بسم الله» کلامی که سخن خدا با مردم و سخن مردم با خدا، با آن شروع می شود.

۴- رحمت الهی همچون ذات او ابدی و همیشگی است. «الله الرحمن الرحیم»

۵- بیان رحمت الهی در قالب های گوناگون، نشانه ی اصرار بر رحمت است. (هم قالب «رحمن»، هم قالب «رحیم») «الرحمن الرحیم»

۶- شاید آوردن کلمه رحمن و رحیم در آغاز کتاب، نشانه این باشد که قرآن جلوه ای از رحمت الهی است، همانگونه که اصل آفرینش و بعثت جلوه لطف و رحمت اوست. «الرحمن الرحیم»

«رب» به کسی گفته می شود که هم مالک و صاحب چیزی است و هم در رشد و پرورش آن نقش دارد. خداوند هم صاحب حقیقی عالم است و هم مدبّر و پروردگار آن. پس همه هستی حرکت تکاملی دارد و در مسیری که خداوند معین کرده، هدایت می شود.

علاوه بر سوره حمد، چهار

سوره ی انعام، کهف، سبأ و فاطر نیز با جمله «الحمد لله» آغاز گردیده، ولی فقط در سوره حمد بعد از آن «رب العالمین» آمده است.

مفهوم حمد، ترکیبی از مفهوم مدح و شکر است. انسان در برابر جمال و کمال و زیبایی، زبان به ستایش و در برابر نعمت و خدمت و احسان دیگران، زبان به تشکر می گشاید. خداوند متعال به خاطر کمال و جمالش، شایسته ی ستایش و به خاطر احسان ها و نعمت هایش، لایق شکرگزاری است.

«الحمد لله» بهترین نوع تشکر از خداوند است. هر کس در هر جا، با هر زبانی، هرگونه ستایشی از هر کمال و زیبایی دارد، در حقیقت سرچشمه ی آن را ستایش می کند. البته حمد خداوند منافات با سپاسگزاری از مخلوق ندارد، به شرط آنکه به امر خدا و در خط و مسیر او باشد.

خداوند مسیر رشد و تربیت همه را تعیین نموده است: «رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» <۲۱> پروردگار ما همه ی موجودات را نعمت وجود بخشیده و سپس به راه کمالش هدایت نموده است. او به زنبور عسل یاد داده که از چه گیاهی بمکد و به مورچه آموخته است که چگونه قوت زمستانی خود را ذخیره کند و بدن انسان را چنان آفریده که هر گاه کمبود خون پیدا کرد، خون سازی نماید. چنین خداوندی، شایسته حمد و سپاسگزاری است.

خداوند، پروردگار همه ی آفریده هاست. «و هو ربّ کلّ شیء» <۲۲> آنچه در آسمان ها و زمین و میان آنهاست، پروردگارشان اوست. «ربّ السّموات والارض و ما بینهما» <۲۳> حضرت علی علیه السلام می فرماید: «من الجمادات والحيوانات» یعنی او پروردگار جاندار و بی جان است. «له الخلق والامر تبارک الله ربّ العالمین» هم

آفرینش از اوست و هم اداره ی آن، و او پرورش دهنده ی همه است.

مراد از «عالمین» یا فقط انسان ها هستند، مانند آیه ۷۰ سوره حجر که قوم لوط به حضرت لوط گفتند: «أَو لَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ» آیا ما تو را از ملاقات با مردم نهی نکردیم؟ و یا مراد همه ی عوالم هستی است. «عالم» به معنای مخلوقات و «عالمین» به معنای تمام مخلوقات نیز استعمال شده است. از این آیه فهمیده می شود که تمام هستی یک پروردگار دارد که اوست و آنچه در جاهلیت و در میان بعضی از ملت ها اعتقاد داشتند که برای هر نوع از پدیده ها خدایی است و آن را مدبر و ربّ النوع آن می پنداشتند، باطل است.

۱- همه ستایش ها برای اوست. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» <۲۴>

۲- خداوند در تربیت و رشد هستی اجباری ندارد. زیرا حمد برای کارهای غیر اجباری است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ»

۳- همه هستی زیباست و تدبیر همه هستی نیکوست. زیرا حمد برای زیبایی و نیکویی است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ»

۴- دلیل ستایش ما، پروردگاری اوست. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۵- رابطه ی خداوند با مخلوقات، رابطه ی دائمی و تنگاتنگ است. «رَبِّ الْعَالَمِينَ» (نقاش و بنا هنر خود را عرضه می کند و می رود، ولی مربّی باید هر لحظه نظارت داشته باشد).

۶- همه ی هستی، تحت تربیت خداوند یکتاست. «رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۷- امکان رشد و تربیت، در همه ی موجودات وجود دارد. «رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۸- خداوند هم انسان ها را با راهنمایی انبیا تربیت می کند، (تربیت تشریحی) و هم جمادات و نباتات و حیوانات را رشد و پرورش می دهد. (تربیت تکوینی) «رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۹- مؤمنان در آغاز کتاب (قرآن) با

نیایش به درگاه خداوند متعال، «الحمد لله رب العالمین» می گویند و در پایان کار در بهشت نیز، همان شعار را می دهند که «آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین» <۲۵>

کلمه «رحمن» به معنای مبالغه و شدت در رحمت و گستردگی آن است. از کاربرد دو صفت «رحمن» و «رحیم» در قرآن، استفاده می شود که رحمانیت درباره همه ی مخلوقات و رحیم بودن، مربوط به انسان و موجودات مکلف است.

خداوند رحمت را بر خود واجب کرده است، «کتب ربکم علی نفسه الرّحمة» <۲۶> و رحمت او بر همه چیز سایه گسترده است، «و رحمتی وسعت کلّ شیء» <۲۷> همچنین پیامبر و کتاب او مایه رحمتند، «رحمة للعالمین» <۲۸> آفرینش و پرورش او بر اساس رحمت است و اگر عقوبت نیز می دهد از روی لطف است. بخشیدن گناهان و قبول توبه ی بندگان و عیب پوشی از آنان و دادن فرصت برای جبران اشتباهات، همه مظاهر رحمت و مهربانی اوست.

۱- تدبیر و تربیت الهی، همراه محبت و رحمت است. (در کنار کلمه «رب»، کلمه «رحمن» آمده است.) «رب العالمین الرحمن الرحیم»

۲- همچنان که تعلیم نیازمند رحم و مهربانی است، «الرّحمن علّم القرآن» <۲۹> تربیت و تزکیه نیز باید بر اساس رحم و مهربانی باشد. «رب العالمین الرّحمن الرّحیم»

۳- رحمانیت خداوند، دلیل بر ستایش اوست. «الحمد لله... الرّحمن الرّحیم»

مالکیت خداوند، حقیقی است و شامل احاطه و سلطنت است، ولی مالکیت های اعتباری، از سلطه ی مالک خارج می شود و تحت سلطه ی واقعی او نیست. «مالک یوم الدین»

با آنکه خداوند مالک حقیقی همه چیز در همه وقت است، ولی مالکیت او در روز قیامت و معاد جلوه ی دیگری دارد؛

در آن روز تمام واسطه ها

واسباب قطع می شوند. «تَقَطَّعتْ بهم الاسباب» <۳۰>

نسبت ها و خویشاوندی ها از بین می رود. «فلا انساب بينهم» <۳۱>

مال و ثروت و فرزندان، ثمری ندارند. «لا ینفع مال و لا بنون» <۳۲>

بستگان و نزدیکان نیز فایده ای نمی رسانند. «لن تنفعکم ارحامکم» <۳۳>

نه زبان، اجازه عذر تراشی دارد و نه فکر، فرصت تدبیر. تنها راه چاره لطف خداوند است که صاحب اختیار آن روز است.

لفظ «دین» در معانی گوناگون به کار رفته است:

الف: مجموعه ی قوانین آسمانی. «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» <۳۴>

ب: عمل و اطاعت. «لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ» <۳۵>

ج: حساب و جزا. «مَالِكِ یَوْمَ الدِّینِ»

«یوم الدِّین» در قرآن به معنای روز قیامت است که روز کیفر و پاداش می باشد. «یَسْتَلُونَ إِيَّانَ یَوْمِ الدِّینِ» <۳۶> می پرسند روز قیامت چه وقت است؟ قرآن در مقام معرفی این روز، چنین می فرماید: «ثم ما ادریک ما یوم الدِّین . یوم لا تملک نفس شیئاً و الامر یومئذ لله» <۳۷> (ای پیامبر!) نمی دانی روز دین چه روزی است؟ روزی که هیچ کس برای کسی کارآیی ندارد و آن روز تنها حکم و فرمان با خداست.

«مالک یوم الدِّین» نوعی انذار و هشدار است، ولی با قرار گرفتن در کنار آیه ی «الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ» معلوم می شود که بشارت و انذار باید در کنار هم باشند. نظیر آیه شریفه دیگر که می فرماید: «تَبٰی ءِ عِبَادِیَ اَنِّیْ اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ . و اَنَّ عَذَابِیْ هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِیمُ» <۳۸> به بندگانم خبر ده که من بسیار مهربان و آمرزنده ام، ولی عذاب و مجازات من نیز دردناک است. همچنین در آیه دیگر خود را چنین

معرفی می کند: «قابل التَّوبِ شدید العقاب» <۳۹> خداوند پذیرنده ی توبه مردمان و عقوبت کننده ی شدید گناهکاران است.

در اولین سوره ی قرآن، مالکیّت خداوند عنوان شده است، «مالکِ یوم الدّین» و در آخرین سوره، مَلِکِیت او. «مَلِکِ النَّاسِ»

۱- خداوند متعال، از جهات مختلف قابل عبادت است و ما باید حمد و سپاس او را به جا آوریم. به خاطر کمال ذات و صفات او که «الله» است، به خاطر احسان و تربیت او که «رَبِّ الْعَالَمِینِ» است و به خاطر امید و انتظار رحم و لطف او که «الرَّحْمَن الرَّحِیمِ» است و به خاطر قدرت و هیبت او که «مالکِ یوم الدّین» است.

۲- قیامت، پرتوی از ربوبیّت اوست. «رَبِّ الْعَالَمِینِ... مالکِ یوم الدّین»

۳- قیامت، جلوه ای از رحمت خداوند است. «الرَّحْمَن الرَّحِیمِ مالکِ یوم الدّین»

انسان باید به حکم عقل، بندگی خداوند را بپذیرد. ما انسان ها عاشق کمال هستیم و نیازمند رشد و تربیت، و خداوند نیز جامع تمام کمالات و ربّ همه ی هستی است. اگر به مهر و محبّت نیازمندیم او رحمان و رحیم است و اگر از آینده دور نگرانیم، او صاحب اختیار و مالک آن روز است. پس چرا به سوی دیگران برویم؟! عقل حکم می کند که تنها باید او را پرستید و از او کمک خواست. نه بنده هوی و هوس خود بود و نه بنده زر و زور دیگران.

در نماز، گویا شخص نمازگزار به نمایندگی از تمام خداپرستان می گوید: خدایا نه فقط من که همه ی ما بنده توایم، و نه تنها من که همه ی ما محتاج و نیازمند لطف توایم.

خدایا! من کسی جز تو را ندارم

«ایاک» ولی تو غیر مرا فراوان داری و همه هستی عبد و بنده ی تو هستند. «ان کلّ من فی السموات و الارض الا اتی الرحمن عبداً» <۴۰> در آسمان ها و زمین هیچ چیزی نیست مگر این که بنده و فرمان بردار تو هستند.

جمله «نعبد» هم اشاره به این دارد که نماز به جماعت خوانده شود و هم بیانگر این است که مسلمانان همگی برادر و در یک خط هستند.

مراحل پرواز معنوی، عبارت است از: ثنا، ارتباط و سپس دعا. بنابراین اوّل سوره ی حمد ثناست، آیه ی «ایاک نعبد» ارتباط و آیات بعد، دعا می باشد.

چون گفتگو با محبوب واقعی شیرین است، لذا کلمه «ایاک» تکرار شد.

۱- ابتدا باید بندگی خدا کرد، آنگاه از او حاجت خواست. «نعبد، نستعین»

۲- بندگی، تنها در برابر خداوند رواست نه دیگران. «ایاک»

۳- قوانین حاکم بر طبیعت محترم است، ولی اراده ی خداوند حاکم و قوانین طبیعی، محکوم هستند. <۴۱> لذا فقط از او کمک می خواهیم. «ایاک نستعین»

۴- گر چه عبادت از ماست، ولی در عبادت کردن نیز نیازمند کمک او هستیم. «ایاک نعبد و ایاک نستعین» <۴۲>

۵- چون خداوند بیشترین لطف را بر ما کرده، ما بهترین تذلل را به درگاهش می بریم. «الرحمن الرحیم ایاک نعبد»

۶- «ایاک نعبد و ایاک نستعین» یعنی نه جبر است و نه تفویض. چون می گوییم: «نعبد» پس دارای اختیار هستیم و نه مجبور. و چون می گوییم: «نستعین» پس نیاز به او داریم و امور به ما تفویض نشده است.

۷- عبادت، مقدمه و وسیله ی استمداد است. ابتدا عبادت آمده آنگاه استمداد. «ایاک

نعبد و ایاک نستعین»

۸- شناخت خداوند و صفات او، مقدمه دست یابی به توحید و یکتاپرستی است. «رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، اَيَّاكَ نَعْبُدُ»

۹- از آداب دعا و پرستش این است که انسان خود را مطرح نکند و خود را در حضور خداوند احساس کند. «ایاک نعبد...»

۱۰- توجه به معاد، یکی از انگیزه های عبادت است. «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ اَيَّاكَ نَعْبُدُ»

در قرآن مجید دو نوع هدایت مطرح شده است:

الف: هدایت تکوینی، نظیر هدایت زنبور عسل که چگونه از شهد گلها بمکد و چگونه کندو بسازد. و یا هدایت و راهنمایی پرندگان در مهاجرت های زمستانی و تابستانی. آنجا که قرآن می فرماید: «رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» <۴۳> بیانگر این نوع از هدایت است.

ب: هدایت تشریحی که همان فرستادن انبیای الهی و کتب آسمانی برای هدایت بشر است.

کلمه ی «صراط» <۴۴> بیش از چهل مرتبه در قرآن آمده است. انتخاب راه و خط فکری صحیح، نشانه ی شخصیت انسان است.

راههای متعددی در برابر انسان قرار دارد که او باید یکی را انتخاب کند:

راه خواسته ها و هوس های خود.

راه انتظارات و هوس های مردم.

راه وسوسه های شیطان.

راه طاغوت ها.

راه نیاکان و پیشینیان.

راه خدا و اولیای خدا.

انسان مؤمن، راه خداوند و اولیای او را انتخاب می کند که بر دیگر راهها امتیازاتی دارد:

الف: راه الهی ثابت است، بر خلاف راه های طاغوت ها و هوس های مردم و هوس های شخصی که هر روز تغییر می کنند.

ب: یک راه بیشتر نیست، در حالی که راه های دیگر متعدّد و پراکنده اند.

ج: در پیمودن آن، انسان به مسیر و مقصد مطمئن است.

د: در پیمودن آن، شکست و باخت وجود ندارد.

راه مستقیم، راه خداست. «انّ ربّی علی صراطٍ مستقیم» <۴۵>

راه مستقیم، راه انبیاست. «انّک لمن المرسلین علی صراطٍ مستقیم» <۴۶>

راه مستقیم، راه بندگی خداست. «و انّ اعبدونى هذا صراط مستقیم» <۴۷>

راه مستقیم، توکل و تکیه بر خداست. «من یعتم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم» <۴۸>

راه مستقیم، یکتاپرستی و تنها یاری خواستن از اوست. <۴۹>

راه مستقیم، کتاب خداوند است. <۵۰>

راه مستقیم، راه فطرت سالم است. <۵۱>

انسان، هم در انتخاب راه مستقیم و هم در تداوم آن باید از خدا کمک بگیرد. مانند لامپی که روشنی خود را هر لحظه از نیروگاه می گیرد.

در راه مستقیم بودن، تنها خواسته ای است که هر مسلمان، در هر نماز از خداوند طلب می کند، حتّی رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام از خداوند ثابت ماندن در راه مستقیم را می خواهند.

انسان باید همواره، در هر نوع از کارهای خویش، اعم از انتخاب شغل، دوست، رشته ی تحصیلی و همسر، راه مستقیم را از خداوند بخواهد. زیرا چه بسا در عقاید، صحیح فکر کند، ولی در عمل دچار لغزش شود و یا بالعکس. پس هر لحظه، خواستن راه مستقیم از خدا، ضروری است.

راه مستقیم مراتب و مراحل دارد. حتّی کسانی که در راه حق هستند، مانند اولیای خداوند، لازم است برای ماندن در راه و زیاد شدن نور هدایت، دعا کنند. «والذین اهتدوا زادهم هدی» <۵۲>

راه مستقیم، همان راه میانه و وسط است که حضرت

علی علیه السلام می فرماید: «الیمین و الشمال مضله و الطريق الوسطی هی الجاده» <۵۳> انحراف به چپ و راست گمراهی و راه وسط، جاده ی هدایت است.

راه مستقیم یعنی میانه روی و اعتدال و احتراز از هر نوع افراط و تفریط، چه در عقیده و چه در عمل. یکی در عقاید از راه خارج می شود و دیگری در عمل و اخلاق. یکی همه کارها را به خدا نسبت می دهد، گویا انسان هیچ نقشی در سرنوشت خویش ندارد. و دیگری خود را همه کاره و فعال مایشاء دانسته و دست خدا را بسته می داند. یکی رهبران آسمانی را همچون مردمان عادی و گاهی ساحر و مجنون معرفی می کند و دیگری آن بزرگواران را در حدّ خدا می پندارد. یکی زیارت امامان معصوم و شهدا را بدعت می داند و دیگری حتّی به درخت و دیوار، متوسل شده و ریسمان می بندد. یکی اقتصاد را زیر بنا می داند و دیگری، دنیا و امورات آن را نادیده می انگارد.

در عمل نیز یکی غیرت نابجا دارد و دیگری همسرش را بی حجاب به کوچه و بازار می فرستد. یکی بخل می ورزد و دیگری بی حساب سخاوت به خرج می دهد. یکی از خلق جدا می شود و دیگری حقّ را فدای خلق می کند.

اینگونه رفتار و کردارها، انحراف از مسیر مستقیم هدایت است. خداوند دین پا برجا و استوار خود را، راه مستقیم معرفی می کند. <۵۴> در روایات آمده است که امامان معصوم علیهم السلام می فرمودند: راه مستقیم، ما هستیم. <۵۵> یعنی نمونه ی عینی و عملی راه مستقیم و اسوه و الگو برای قدم برداشتن در راه، رهبران آسمانی هستند. آنها در دستورات خود درباره ی تمام مسائل زندگی از قبیل کار، تفریح،

تحصیل، تغذیه، انفاق، انتقاد، قهر، صلح و علاقه به فرزند و ... ، نظر داده و ما را به اعتدال و میانه روی سفارش کرده اند.
<۵۶> جالب آنکه ابلیس در همین صراطِ مستقیم به کمین می نشیند. <۵۷>

در قرآن و روایات، نمونه های زیادی آمده که در آنها به جنبه ی اعتدال، تأکید و از افراط و تفریط نهی شده است. به موارد ذیل توجه کنید:

«کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» <۵۸> بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید.

«لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لاتبسٹها كل البسٹ» <۵۹> در انفاق، نه دست بر گردن قفل کن - دست بسته باش - و نه چنان گشاده دستی کن که خود محتاج شوی.

«الذین اذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً» <۶۰> مومنان، به هنگام انفاق نه اهل اسرافند و نه اهل بخل، بلکه میانه رو هستند.

«لا تجهر بصلوتک و لاتخافت بها وابتغ بین ذلک سیلاً» <۶۱> نماز را نه بلند بخوان و نه آهسته، بلکه با صدای معتدل نماز بخوان.

نسبت به والدین احسان کن؛ «و بالوالدین احساناً» <۶۲> اما اگر تو را از راه خدا بازداشتند، اطاعت از آنها لازم نیست. «ان جاهداک علی ان تشرک بی... فلاتطعهما» <۶۳>

پیامبر هم رسالت عمومی دارد؛ «و کان رسولاً نبیاً» <۶۴> و هم خانواده خویش را دعوت می کند. «و کان یأمر اهله بالصلوه» <۶۵>

اسلام هم نماز را سفارش می کند که ارتباط با خالق است؛ «اقیموا الصلوه» و هم زکات را توصیه می کند که ارتباط با مردم است. «اتوا الزکوه» <۶۶>

نه محبت ها شما را از گواهی حق منحرف سازد؛

«شهداء لله و لو علی انفسکم» <۶۷> و نه دشمنی ها شما را از عدالت دور کند. «و لا یجرمنکم شئان» <۶۸>

مؤمنین هم دافعه دارند؛ «أشداء علی الکفار» و هم جاذبه دارند. «رحماء بینهم» <۶۹>

هم ایمان و باور قلبی لازم است؛ «امنوا» و هم عمل صالح. «عملوا الصالحات» <۷۰>

هم اشک و دعا و درخواست پیروزی از خدا لازم است؛ «ربنا افرغ علينا صبراً» و هم صب <۷۱> وری و پایداری در سختی ها. «عشرون صابرون یغلبوا مأتین» <۷۲> شب عاشورا امام حسین علیه السلام هم مناجات می کرد و هم شمشیر تیز می کرد.

روز عرفه و شب عید قربان، زائر خانه ی خدا دعا می خواند و روز عید باید در قربانگاه با خون آشنا شود.

اسلام مالکیت را می پذیرد، «الناس مسلطون علی اموالهم» <۷۳> ولی اجازه ضرر زدن به دیگری را نمی دهد و آن را محدود می سازد. «لا ضرر و لا ضرار» <۷۴>

آری، اسلام دین یک بعدی نیست که تنها به جنبه ای توجه کند و جوانب دیگر را فراموش کند، بلکه در هر کاری اعتدال و میانه روی و راه مستقیم را سفارش می کند.

۱- همه ی هستی، در مسیری که خداوند اراده کرده در حرکتند. خدایا! ما را نیز در راهی که خود دوست داری قرار بده. «اهدنا الصراط المستقیم»

۲- درخواست هدایت به راه مستقیم، مهم ترین خواسته ی یکتاپرستان است. «ایاک نعبد... اهدنا الصراط المستقیم»

۳- برای دست یابی به راه مستقیم، باید دعا نمود. «اهدنا الصراط المستقیم»

۴- ابتدا ستایش، آنگاه استمداد و دعا. «الحمد لله... اهدنا»

۵- بهترین نمونه استعانت از خدا، درخواست راه مستقیم است. «ایاک نستعین اهدنا اهدنا الصراط»

این آیه راه مستقیم را، راه کسانی معرفی می کند که مورد نعمت الهی واقع شده اند و عبارتند از: انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین. <۷۵> توجه به راه این بزرگواران و آرزوی پیمودن آن و تلقین این آرزو به خود، ما را از خطر کجروی و قرار گرفتن در خطوط انحرافی باز می دارد. بعد از این درخواست، از خداوند تقاضا دارد که او را در مسیر غضب شدگان و گمراهان قرار ندهد. زیرا بنی اسرائیل نیز به گفته قرآن، مورد نعمت قرار گرفتند، ولی در اثر ناسپاسی و لجاجت گرفتار غضب شدند.

قرآن، مردم را به سه دسته تقسیم می نماید: کسانی که مورد نعمت هدایت قرار گرفته و ثابت قدم ماندند، غضب شدگان و گمراهان.

مراد از نعمت در «انعمت علیهم»، نعمت هدایت است. زیرا در آیه ی قبل سخن از هدایت بود. علاوه بر آنکه نعمت های مادی را کفار و منحرفین و دیگران نیز دارند.

هدایت شدگان نیز مورد خطرند و باید دائماً از خدا بخواهیم که مسیر ما، به غضب و گمراهی کشیده نشود.

مغضوبین در قرآن

در قرآن، افرادی همانند فرعون و قارون و ابولهب و امت هایی همچون قوم عاد، ثمود و بنی اسرائیل، به عنوان غضب شدگان معرفی شده اند. <۷۶>

بنی اسرائیل که داستان زندگی و تمدن آنها در قرآن بیان شده است، زمانی بر مردم روزگار خویش برتری داشتند؛ «فَضَّلْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» <۷۷> لکن بعد از این فضیلت و برتری، به خاطر کردار و رفتار خودشان، دچار قهر و غضب خداوند شدند «و باؤوا بغضب من الله» <۷۸> این تغییر سرنوشت، به علت تغییر در رفتار و کردار آنان بوده است. دانشمندان یهود، دستورات و قوانین آسمانی تورات را تحریف کردند،

«يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ» <٧٩> و تحيّار و ثروتمندان آنان نیز به ربا و حرام خواری و رفاه طلبی روی آوردند، «اخذهم الرّبا» <٨٠> و عاّمه مردم نیز در برابر دعوت به جهاد و مبارزه، از روی تن پروری و ترس، از رفتن به جبهه نبرد و ورود به سرزمین مقدّس، سر باز زدند. «فاذهب انت و ربّك فقاتلا انا هيّهنا قاعدون» <٨١> به خاطر این انحرافات، خدا آنان را از اوج عزّت و فضیلت، به نهایت ذلّت و سرافکنندگی مبتلا ساخت.

ما در هر نماز، از خداوند می خواهیم که مانند غضب شدگان نباشیم. یعنی نه اهل تحریف آیات و نه اهل ربا و نه اهل فرار از جهاد در راه حقّ، و همچنین از گمراهان نباشیم، آنان که حقّ را رها کرده و به سراغ باطل می روند و در دین و باور خود غلوّ و افراط کرده و یا از هوی و هوس خود و یا دیگران پیروی می کنند. <٨٢>

انسان در این سوره، عشق و علاقه و تولّای خود را به انبیا و شهدا و صالحان و راه آنان، اظهار و ابراز داشته و از مغضوبان و گمراهان تاریخ نیز برائت و دوری می جوید و این مصداق تولّی و تبرّی است.

ضالّین در قرآن

«ضالّات» که حدود دویست مرتبه این واژه با مشتقاتش در قرآن آمده است. گاهی در مورد تحیّر بکار می رود، «و وجدك ضالّاً» <٨٣> و گاهی به معنای ضایع شدن است، «اضلّ اعمالهم» <٨٤> ولی اکثراً به معنای گمراهی و همراه با تعبیرات گوناگونی نظیر: «ضلال مبین»، «ضلال بعید»، «ضلال قدیم» به چشم می خورد.

در قرآن افرادی به عنوان گمراه معرفی شده اند، از جمله: کسانی که ایمان

خود را به کفر تبدیل کردند، <۸۵> مشرکان، <۸۶> کفار، <۸۷> عصیان گران، <۸۸> مسلمانانی که کفار را سرپرست و دوست خود گرفتند، <۸۹> کسانی که مردم را از راه خدا باز می دارند، کسانی که به خدا یا رسول خدا توهین می کنند، آنان که حق را کتمان می کنند و کسانی که از رحمت خدا مأیوسند.

در قرآن نام برخی به عنوان گمراه کننده آمده است، از قبیل: ابلیس، فرعون، سامری، دوست بد، رؤسا و نیاکان منحرف.

گمراهان خود بستر وزمینه ی انحراف را فراهم و گمراه کنندگان از این بسترها و شرایط آماده، استفاده می کنند. بسترهای انحراف در قرآن عبارتند از: هوسها، <۹۰> بت ها، <۹۱> گناهان <۹۲>، پذیرش ولایت باطل، <۹۳> جهل و نادانی. <۹۴>

۱- انسان در تربیت، نیازمند الگو می باشد. انبیا، شهدا، صدیقین و صالحان، نمونه های زیبای انسانیت اند. «صراط الذین انعمت علیهم»

۲- آنچه از خداوند به انسان می رسد، نعمت است. قهر و غضب را خود به وجود می آوریم. <۹۵> «انعمت، المغضوب علیهم»

۳- ابراز تنفر از مغضوبان و گمراهان، جامعه اسلامی را در برابر پذیرش حکومت آنان، مقاوم و پایدار می کند. «غیر المغضوب علیهم ولا الضالین» <۹۶>

تفسیر انگلیسی

BISMILLAHIR-RAHMANIR-RAHIM, as the first verse, is the part and parcel of al-Fatihah.

:Aqa Mahdi Puya says

:The Holy Prophet said

LA SALATA ILLA BIFATIHA TUL KITAB WA BISMILLAHIR RAHMANIR RAHIM MIN AYATIHA

There is no prayer (salat) without al-Fatihah, and bismillahir-rahmanir-rahim is one of its verses. The Ahl ul Bayt (the thoroughly purified members of the family of the Holy Prophet), and the scholars, who follow their teachings, time and again, had verified this saying of

the Holy Prophet. So according to Muhammad and ali Muhammad bismillahir rahmanir rahim is a verse by itself, which, if not recited as a part of al Fatihah, the prayer is rendered null and void. It is not only the component of al Fatihah but also of every .surah except al Bara-at

In the light of the clear decisions and evidences of the practical acts of the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt, the arguments of the dissenting scholars carry no weight. According to the Holy Prophet and his divinely chosen Ahl ul Bayt bismillahir rahmanir rahim is the first of the seven verses of al Fatihah. And when Muhammad and ali Muhammad have said so, there remains no doubt whatsoever. Any opinion contrary .to the verdict of Muhammad and ali Muhammad is pure conjecture

Abu Hanifa, founder of the Hanafi school, gave permission to his followers to recite bismillahir rahmanir rahim quietly, with al Fatihah, in prayers, because the Holy Prophet used to recite al Fatihah with bismillahir rahmanir rahim in his prayers, yet in his (Abu Hanifas) opinion it was not a part of the surah. (Tafsir Kabir – Abdul Hayy) There are some scholars who admit that al Fatihah consists of seven verses but to insist on their misconceived notion that bismillahir rahmanir rahim is not included in it they split the last verse into two separate verses, although the meaning and the .construction of the verse does not justify it

According to the Holy Prophet any deed begun without reciting bismillah goes bad

and lacks effectiveness. As al salat is known as the best deed (khayrul amal) and al Fatihah is the inaugurator of the book it is logical that bismillahir rahmanir rahim is the first verse of al Fatihah

Once a man offered prayers in presence of the Holy Prophet without saying :bismillahir rahmanir rahim in his recitation of al Fatihah. The Holy Prophet told him

You have rendered your prayer null and void by omitting bismillah from Fatihah. Do (you not know that bismillah is the part of al Fatihah? (Durrul Manthur by Suyuti

On one occasion, Mu-awiyah, while leading a prayer in Madina, recited al Fatihah without bismillah. At the end the participating pray-ers, made a hue and cry. To pacify the protestations he prayed the same prayer again and recited al Fatihah with bismillah. This event bears out the fact that those who saw and heard the Holy Prophet, prior to the influx of alterations, knew that if in any prayer al Fatihah is recited without bismillah, it is rendered null and void. (Fakhruddin Razi and Kanzul Ummal

:Bismillahir rahmanir rahim, in addition to al Fatihah, is also the part of al Naml

Verily, it is from Sulayman; and it is In the name of Allah, the beneficent, the merciful.

.This is the beginning of the letter prophet Sulayman wrote to the queen of Shiba

Whatever be the point of view of the dissenting scholars, it has been decisively established that the Holy Prophet always recited bismillahir rahmanir rahim as the part of al Fatihah, therefore, we all should follow

BISMILLAH

To start any good deed with "(I begin) in the name of Allah, the beneficent, the merciful" means a supplication unto Allah for successful completion of the work. It also means that the supplicant undertakes the job in the name of and on behalf of Allah to serve the good in the work as well as achieve his own legitimate purpose. In other words he dedicates his life to Allah and employs his self-interest-oriented activity in the service of overall goodness. He admits his helplessness and relies on the truth that ability to make any work fruitful is exclusively with Allah, and with no one else. By invoking Allah in the name of His beneficence and mercy he prays for His aid to achieve success in his undertaking. It is quite logical to believe that the divine .beneficence and mercy would bless such a faithful. It does

It is a fact that nothing exists or takes effect outside the course of Allahs will. The will of Allah governs the scope of every activity but does not determine the desires and methods of any created being. Anything that happens or exists without seeking Allahs pleasure, is covered by the will of Allah, but is not blessed with His grace. Should an individual begin any work without saying bismillah, it may be completed but without earning the divine pleasure. The desires and actions of an individual shall be blessed only when he surrenders them to Allahs pleasure. The Holy Prophet has made it known that anything done without

.invoking the divine grace by reciting bismillah is not approved by Allah

As said earlier anyone can begin any work, without invoking Allah with bismillah, and it will be executed, if the divine will allows it. However, in this event, it does not earn the divine pleasure, but on the contrary is liable to be punished according to the degree of evil involved, the intention of the individual, the nature and the effect of the work. Even if it is not evil in its nature, disciplinary action can be taken because the individual has relied upon his ability and will which is as bad as setting oneself against the .almighty Lord

The very act of any one starting his work in the name of Allah whom he remembers as beneficent and merciful, eloquently speaks of the individuals obedience to the supreme being, who in return would automatically be reciprocal to the devotees expectation in seeking His pleasure and mercy. In starting a work in the name of :Allah, the reciter demonstrates the undernoted aspects of fundamental importance

.1 Acknowledgement of the supreme being as his Lord master .1

.2 Confession of his own helplessness .2

.3 Belief in Allah as the ever-living and all-knowing – almighty .3

.4 Reliance on the supreme being, seeking His pleasure and mercy, and invoking Him .4
.with His mercy-invoking attributes

.5 Conviction at heart and confidence that if called, the beneficent and the merciful .5
.Allah will certainly not deny him His mercy

The words of bismillah i.e., in the name of Allah, have wide and discernible implications. The words may mean

:not only in the name of but also

For the sake of .۱

To the service of .۲

These and many other implications will serve the supplicant when he sincerely turns
.to Allah for obtaining His mercy and blessings

One of the many unique features and distinguishing factors about the originality of Islam is bismillah which was never before used by or known to any of the other corrupted or falsified creeds of the world. Rodwell, wrongly informed, states that bismillah, in its Quranic form, was taught to the Quraysh for the first time by the poet Umayya (of Tayf). This claim of Rodwell is contradicted by unimpeachable evidence of historic authenticity that the term was totally unknown to the Quraysh to such an extent that they even resented the use of it (see verse ۶۰ of al Furqan). Besides, even till as late as in the ۶th year of Hijra, the Quraysh did not allow the term bismillah, as used in the Quran, to be used in the treaty drawn between the Muslims and the Makkans at Hdaybiyah. At the use of the term bismillahir rahmanir rahim Suhayl bin Amru, the delegate of the Quraysh, objected that he did not know what it meant. Ultimately the term used was bis-mika-allahumma which was then current among the Quraysh. There is no evidence in the usage of the people of other creeds to show that this term was borrowed by the Holy Prophet. Moreover, Islam does not claim to
.be a new religion preached for the first time to mankind

Islams claim is that the truth was revealed to mankind, one and all, in various stages, in many languages; the difference is in the presentation of the truth in its fullness, in all its details

(We never sent a messenger save with the language of his people. (IBRAHIM: ٤

ALLAH

:Aqa Mahdi Puya says

There is no fitting equivalent, in the English or any other language, to convey and express the essential essence of the word ALLAH. In the earlier times the idea of a "supreme being" was conveyed to man by the prophets of Allah, but due to the general low level of knowledge, a single word, containing the all-embracing sense and significance of the supreme, universal and absolute being, was not made known

"Father" may imply creativeness but, in no way, refers to compassion, beneficence" and mercy. The word father implies that the father of the universe had a father and a mother who gave birth to him, because it does not indicate that the father of the heaven and the earth had no father or mother to bring him into being. It also fails to establish his uncreated self-existing eternity, unless explanatory words are added. The word Allah is a compound of the definite article al and the noun ilah, meaning "that God". The literal meaning of ilah is "puzzling" if waliha is the source, and "referred to" if it is derived from aliha; in either sense, it can be used for the supreme being unto whom man must surrender

Known to every one, there is only one

universal ultimate whom all human beings devotedly worship; and upon whom they depend and rely. He is undefinable, beyond the reach of human intelligence, unknowable to knowledge, unimaginable, yet recognised by one and all

Imam Jafar bin Muhammad al Sadiq pointed to the spirit and vision of the word Allah to an atheist, in the course of a discussion. He said

"When you are in a ship, sailing in the middle of an ocean, and a wind-storm comes on from every side, and there is no conceivable means of rescue, yet, in this hopeless situation, you make efforts, in hope of deliverance; this ultimate faith is Allah, referred to by Allah in verse ۲۲ of Yunus

:Aqa Mahdi Puya says

The word Allah points to that which is already in the consciousness, but cannot be arrested by comprehension, or conceived mentally. It is universal, because it is connected with the whole as well as with the part. Whether the word Allah is a proper noun or a common noun, because of the article al, is a solvable controversy. The common noun ilah, appropriating definite sense with the definite article al, referring to that which is universally known and recognised by every conscious being, unconfined to form or concept, never to be two or more save one, becomes a proper noun

So it is concised in the word Allah, giving it the unique unity of the sense of a proper noun. It must be noted that as the absolute can never be perceived by consciousness, so it cannot be defined by

any name. One can refer to Him by personal pronouns, of which "He" (huwa) is the most suitable. The word Allah stands for the absolute self, the greatest name (ism .azam), the one perfect total of all good and excellence with no defect

In contemporary commentaries it is speculated that the word Allah might have been derived from the Hebrew uluhim. Allahumma is closer to uluhim than Allah, because the infidels, very intimate associates of the Jews, were more familiar with Allahumma than Allah, which was a new development. At any event what has been said earlier is further substantiated by the argument put forward to indicate the etymological .development of the word

In the process of evolution, the intellect of man began to make adjustments in the man-god relationship. He had been bowing in adoration to the powerful, useful, harmful, or unintelligible manifestations of nature which, step by step, developed into worship of imaginary deities. As the pantheon of man-made gods grew, man, in desperation, began to seek a supreme being, over the heads of the mini-gods, serving the chief to administer the destiny of man, in one way or other. So gradually man started to seek a supreme being with all comprehensive authority. The word .Allah, more suitable than the other words, became popular among the people

The two possible words ilah is derived from, are alaha and walah meaning astonishment and wonder. The word Allah is formed by adding the definite article al to alah, which means the one who is beyond the reach of

.conception, or even imagination, and out of the range of knowledge

The quest for knowledge about Allah comes to a close when the seeker in astonishment confesses that with all his sincere efforts supported by intellect and insight he cannot know Him

:Imam Muhammad bin Ali al Baqir said

Observe and examine the creation of Allah, do not pry into the being of Allah because no one knows what He is except He

:Imam Ali ibn abi Talib said

He! O He whom none knows what He is, nor how He is, nor where He is, nor in what respect He is, but He. (Al Mashlul

The name Allah stands for the supreme one who encompasses everything in the universe but nothing can encompass Him. He is the ever-living allknowing almighty. He has no equal. There is none comparable to Him. He has no associate or partner. All goodly names and ideal attributes belong to Him. He owns and controls that which is in the heavens and that which is in the earth and that which is in between them, the kingdom of the universe. It is only His will that is done. He is the all-seeing, all-hearing, all-just, all-merciful. He is eternal, infinite and essential. He is the first, the immediate and the ultimate

The name Allah is called the ismi-dhat, the name of the absolute self, the only essential being owning all the divine attributes. The other names called asma ul husna are appellative and descriptive, relating to various attributes, each separately applicable according to His dealings with His creation

He

is Allah, the creator, the maker, the fashioner. His are the asma ul husna (the excellent names), (HASHR: ٢٤)

The word Allah has been divinely chosen. The religious-minded know fully well what wonderful efficacy the name of Allah has

RAHMANIR RAHIM

:Aqa Mahdi Puya says

The words rahman and rahim point out to the essence of one divine attribute—rahmah (mercy or grace), yet, in application, each demonstrates a distinct aspect of the divine mercy. He is rahman to all His creation, one and all, be they obedient or disobedient; and He is rahim to the faithful who do good and receive His mercy as a reward, or as an appreciation of the goodness of their souls

Rahmah (grace), which is the root of both the words rahman and rahim, is the most comprehensive attribute of Allah. It is the source which initiates and stimulates His activities. Creation, sustenance of the creatures, guidance and legislation are the outcome of His universal grace. Mercy or grace stands for active willingness to give with no strings attached, without expectation of return, just for the well-being and good of His dear created beings

No being is out of His grace. Rahman signifies the (all) penetrating and (all) enveloping universal grace of Allah. But every one receives His mercy according to his ability of receiving and containing, in relation to its usefulness for each individual, neither less nor more than that which is appropriate and equitable. To give more than what one deserves would mean to waste the grace. Therefore the worthiness on the part of

the creature itself restricts or limits the measure of grace to be bestowed. The manner of giving is just. His justice is as universal as His grace. In short, as he gives to each and all unreservedly and with no expectation of return, His gift is grace; and as He gives to each according to its merits His gift is justice. This grace subject to merit is implied in the attribute rahim

Grace and justice are not two separate attributes, in fact, one cannot be conceived without the other. They, together, are responsible for every activity in the realm of creation and the laws controlling the operation of creation. Every being, in the scheme of existence, under all circumstances, represents His grace and justice, whereas many theological and secular theories, based upon conjecture and insufficient knowledge, suppose that grace and justice are two contradictory dispositions of Allah

Creation of life, brought about by His mercy, makes evident that He is an everliving uncaused supreme being, hayy bidh-dhat, and on account of the mercy and its demonstration it is inevitable that He, in His will and decision, is on His own, absolute and final

He is the creator of the creation and of the nature of creation, therefore, He is essentially all-aware and all-knowing

He is the beneficent and merciful. He loves each and every living being, so the beloved must stay attached with Him. He is near, gives answer to the supplicants when they cry unto Him

As it is His mercy which sustains the whole universe, He alone is

.the true bountiful

Belief in His mercy and beneficence, derived from observation and contemplation in its operation, creates love, brotherhood, justice, peace and harmony in the social, economic and political life of the human beings; and as an individual, every one of them makes a choice of sincerity, integrity and piety as a way of life

The mission of Islam is to reform mankind not only by giving fair warning to the wrongdoers who adopt the life of sin and crime but also by creating love and attachment with the merciful Lord. The true message of Allah had always been available to mankind, but in view of the interests of the ruling classes; greed, and inadequate knowledge, many a fictitious god had been fabricated. All these imaginary deities were ruthless, arrogant and cruel. In many instances people worshipped those revengeful ferocious idols in hope of avoiding their venomous anger. The manipulation of fear and terror gave birth to superstitions, false beliefs and irrational systems, which brought mankind into bondage, reduced to slavery, century after century, till, at last, the merciful Lord struck a death blow to all irrational false beliefs and sent down Muhammad, not only as a nadhir, a warner, but also as a bashir, the bearer of glad tidings. The Holy Prophet was introduced to mankind as a "mercy unto the worlds

(We sent you not (O Muhammad) but (as) a mercy unto the worlds" (ANBIYA: ١٠٧"

The Holy Prophet proclaimed that "there is no god save Allah", and directed the individual and collective behaviour to love

and kindness so as to let man get rid of fear and terror for good, as long as the human
.race lives in this world

To frighten with the consequences of wrongdoing is a negative approach, whereas to invite unto love and attachment with a real beneficent and merciful Lord-sustainer is a positive step towards a meaningful life, wherein even a wrongdoer can obtain amnesty if he undertakes to make amends and go straight. The religion of Allah, Islam, grows out of the divine mercy and attracts universal attention with its references, and relies on it to give feasible sense and significance to the relationship
.between the creator and the created beings

The religion sent for mankind is Islam which means peace, and the prophet deputised
."by Allah to translate it into action has been made the "mercy unto the worlds

The Quran relies upon the beneficence and mercy of Allah to assure man that he is safe in the hands of the beneficent and the merciful Allah, if he willingly surrenders to
.the almighty Lord of the worlds

These two attributes of Allah, the creator Lord of the universe, are first presented to man to make him know that his master, by Himself, is beneficent and merciful, which automatically draws man nearer to the real master. Man runs away from dreadful events and things, but to escape the imaginary affliction or hurt from such terrifying agents he may yield to them under compulsion in order to appease their anger. Man,
by nature, loves a beneficent being who benefits

him, and a merciful being who overlooks his shortcomings. The submission of man to a beneficent and merciful being will undoubtedly be out of love rather than the caution to be safe from any tyrannical affliction, against which he is assured of safety
.by the qualities of beneficence and mercy

Right from the beginning the Quran educates man with the truth that his Lord is the
.most loveable being whose primary quality is beneficence and mercy

Islam teaches man to start every good effort with the holy name of Allah, who is
.beneficent and merciful, by invoking His mercy to bless his efforts

Several other religions and creeds in the world have tried their best to bring down God to the level of man to make man god-minded and reform him. But Islam offers guidance to man to rise unto Allah and get nearer to Him, as nearer as his individual
.efforts, strengthened by his personal sincerity, can take him

Islam wants to make man god-minded, so as to create in him the belief that he is nothing, can do nothing and can achieve nothing by himself, for himself or for anybody else. There is none other besides Allah who alone exists and who alone can cause anything to be or not to be. If man assures himself (and acts upon it) that it is Allahs will that is done, and only He and none else can fulfil anything and there is none who can resist His will, it gives him confidence and success. It is our common
experience

that when a mother censures her child to discipline his conduct, the child, even while being reprov'd, rushes towards the bosom of his mother. Why? It is because the young human soul is sure, and in his own heart is convinced of his mother's love, full of mercy. There is none else better than her in giving him the required protection even when her own self is being offended by him. It is also seen many a time that when a child in a family is reprimanded by the parents, displeas'd at any of his offences, he seeks protection with those of the members of the family who, he knows, love him and would surely give him the required protection. This same phenomenon works
.with maximum effectiveness in the man-god relationship

Some people want less, and some desire for more, but no human being is free from wants. The demand of indispensable needs in presence of inherent helplessness makes man look for a supreme provider. Islam, at the very outset, creates in man love for and attachment with the Lord-nourisher of the worlds, so as to depend upon the divine mercy with sure conviction of getting that which is needed, by invoking in
.the name of His beneficence and mercy, the prime attributes of Allah

It is reported that, with some of his companions, the Holy Prophet, by chance, passed through a graveyard. He covered its ground as quickly as he could. After attending the business, for which he had taken up the excursion, he returned by

the same route. But then, very slowly, he walked down the distance of the graveyard. The companions wanted to know the reason. The Holy Prophet informed them that at the time of their first crossing, in one of the graves, a dead man was paying the penalty of his sins, and as a "mercy unto the worlds" he could not stay at a place where punishment was being administered; but during the return journey it so happened that the child of the man in trouble, for the first time, learned and recited bismillahir rahmanir rahim, on account of which the process of punishment had been .cancelled

The merit and the beauty of a religion lies in its perfection, in its contents and its comprehensive presentation. The Quran in this regard is singularly unique. In contrast to the various different creeds of the world, which might have been using some term or the other, the Quranic term, with clarity and perfection, brings home to man the truth that Allah, the Lord of the universe, is not an awful, dreadful, cruel being, void of love and compassion, but His prime attributes are His boundless love and compassion which invite, attract, encourage and even insist upon every sensible human being to .rush to Him for the fulfilment of his demands, and to seek His succour in helplessness

It is said that al Fatihah is the quintessence of the Quran, and bismillahir rahmanir rahim is the essence of al Fatihah, and the letter ba of bismillah is the embodiment of bismillahir

rahmanir rahim, and the dot below the first letter ba of bismillah is the spirit of the first
:verse. Ali, son of Abu Talib, the first of the holy Imams, had said

"I am the dot below the ba of bismillah" which means that to Ali has been entrusted" the whole of the book and its true exposition, i.e. Ali had been endowed with the knowledge of the Quran with its external meaning and internal interpretation. The statement of Ali is testified by the well-known and universally accepted declaration
:(hadith) of the Holy Prophet

.I am the city of knowledge and Ali is its gate

AL HAMDU

Alhamdu means that (all) praise, thanks, gratitude, be to Allah alone, not to any one else, from the beginning of the universe to its end, not under compulsion, but because He alone, and none else, deserves to be praised, not only for the fulfilment of his particular desires but also, mainly, for all the bounties and blessings made available to
.man in his existence

The love of the merciful for His creation is so deep and fulfilling that no compensation, even in the form of gratitude, can be offered to Him. In fact He needs no return. The divine mercy is independent of gratitude. It reaches and covers all the created beings whether the creatures show gratitude or not for the benefits and bounties they make use of and enjoy. The smallest bounty is an unconditional favour. Man does not
deserve it, nor has he any right to claim any favour from the

Lord. It is the all-embracing mercy of the merciful Lord which reaches one and all, whether any creature asks for it or not, whether the recipient acknowledges it or not

A person likes to be praised if he accomplishes or acquires something extraordinary, novel or very important, after investing his best efforts, but the good in Allah is with Him. He has not acquired it

He is goodness itself in its fullness and perfection. He is not in need of praise. In a prayer, He is praised, only to make the pray-er love and cherish the attributes which are praised, because as a matter of course, he would like to possess the attributes which he is praising

The all-knowing Lord-nourisher is fully aware of the needs and wants of all His creatures more than they themselves know. He bestows His favours and bounties without receiving petitions from them, yet to educate, train and discipline the mankind, prayer, in which He is praised, is necessary, so that man remains attached with the merciful creator, while enjoying the divine bounties, conscious of the absolute sovereignty of the Lord of bounties and grace

:Aqa Mahdi Puya says

To find out the truth in connection with the praise and the praising (hamd) the question as to who praises whom, must be answered. Man can praise Allah if his existence is presumed to be as eternal as Allah, whereas, in fact, it is Allah who created man and taught him how to praise. Truly, the praise as well as the praising both belong to Allah

Allah is the hamid, the praiser, and also the mahmud, the praised. There is none else other than Allah who is the subject as well as the object of the praise, and in this sense no one can share His praise. This is implied in the preposition li (for), which signifies the exclusive authorisation

Hamd, adoration through praise, takes the place of gratitude to be expressed for getting favours and bounties. Man, by nature, shows his readiness to yield to love and compassion, even to the extent of unconditional surrender. To depend upon the co-operation and help of others is human. When he finds that someone, attached to him, is taking interest in his well-being, he is automatically drawn to him. His desire for a happy life makes him go after that which helps and protects, and avoid that which he finds harmful to his existence and welfare. By realising that praise, in any form or content, must be for Allah, and for no one else, and that Allah alone deserves every praise and adoration, man is freed from the fear of awesome tyranny, corruption and servitude which he presumed that the dreadful and false gods would inflict upon him. On the contrary now he knows that his real master is the Lord of beneficence and mercy whom he approaches through His praise. He is free to get as near to Him as he likes in order to earn more and more from the bountiful benefactor who Himself is ready to bestow favours and bounties, in

.abundance, on the sincere seeker and on those on whose behalf He is beseeched

The Arabic word shukr implies gratitude for some particular favour, whereas hamd, without reference to any particular quality, is an objective gratitude, for all that is good and gracious, profitable and advantageous. It may also involve the idea of free, unrestricted and unqualified admiration. But, again, admiration refers to the Arabic word madh which is used both for the animate as well as the inanimate objects, without necessarily implying that existence of the qualities admired depends on the conscious will of the object, in which case admiration will relate to the qualities admired, not to the possessor of those qualities. Allah is never praised in this sense. The prefix al confirms that hamd is for no one but Allah who alone, not merely on account of the manifestations of the divine attributes, but because He is the sole owner of those glorious qualities, deserves to be praised; identifying His self-existent absolute self. The qualities belong only to Him alone, to none else, and it is so for all times since eternity, and will be so till eternity. So, in this sense the English word "praise" should be understood and used as a translation of hamd

Hamd (the praise) is Allah's. It has no beginning and no end. We, the created beings, do our best, within our limitations, to give expression to the "real praise" (hamd). His hamd, as His grace, is unlimited and continuous. No one can praise the merciful even for a

whole life-time and say that justice has been done, because every time one gives thanks to Allah he inhales and also exhales, drawing in the good life-giving air and exhaling the bad air, two bounties he is receiving for which only once can he say "I thank the bountiful Lord". It is impossible to thank Allah for the innumerable bounties He has put at the disposal of man, right inside his body, and in the world where he lives as an individual as well as a member of the community. Even the thanks and praises he offers to the bountiful have been taught to him by the Lord of the worlds. Therefore, every creature is, all the time under the obligation of the bountiful grace of Allah

By praising, we reach the stage where the infinite goodness of our Lord purges out of us the taste for evil and creates in us the eagerness to get nearer and nearer to Him to earn His mercy which purifies us and reflects in us the divine attributes

RABBUL ALAMIN

Rabb in Arabic stands for nourisher, cherisher, and sustainer. According to Raghīb, an Arab lexicologist, the word rabb signifies "the fostering of a thing in such a manner as to make it attain one condition after another until its goal of completion

(Our Lord is He who gave unto everything its form, and then guided it aright. (TAHA; ۵۰

.This is rahmah, mercy, from the rabbul alamin

The love and mercy of Allah towards His creatures surpasses, in quantity and quality, the love of

both the father and mother put together. From the birth to the last breath everything in the universe depends upon the rububiyat, the nourishing, cherishing, sustaining and protecting aspect of the mercy of the Lord of the worlds. No single English word to give the meaning of the word rabb could be found, but "Lord" seems to be the only alternative if readers remember the above noted description whenever the word "Lord" appears in our text

RUBUBIYAT

:Aqa Mahdi Puya says

Rububiyat speaks of another attribute – lutf, meaning tenderness and refinement in diffusing through every ones mind and feelings to know the needs and make available the necessary means of satisfaction. This position gives authority to exercise legislative powers which, in fact, justifies the establishment of the office of nabuwat and imamat

By making Allah known as the rabbul alamin, Islam has disclosed the truth to mankind that He is the Lord of everything in the universe, be that human, animal, vegetable, mineral, perceptible or imperceptible, visible or invisible, near or far, in the earth or in the heavens, or in between them. With infinite power, able to do all things, the all-wise almighty creator of matter and meaning is a supreme sovereign in every aspect of His absolute authority. His independent will extends to and covers all kinds of the worlds created by Him

:The five "mystic" classifications of the worlds are as under

Material or physical NASUT

Metaphysical MALAKUT

or supernatural

Spiritual JABARUT

Divine LAHUT

Imperceptible and GHAYBUL GHAYUB

unknowable

The rububiyat begins to operate as early as the will to create a being takes

effect, and continues to nurture the created being with love, care and never-ceasing vigilance, providing all its needs according to the changes it goes through. It is like a self-imposed duty to guide the creature to make conscious efforts to avoid harm and .avail profit

(Verily, We have created everything by (the right) measure". (QAMAR: ٤٩"

Things necessary for the living beings, all over the universe, in all times, are available to satisfy various wants and needs. The quality and quantity of the "resources" have been determined according to the collective requirements of all that which has been created. Some things are rare, some things are plentiful, but at all events nothing is less or more. A thoughtful study of the complex of "things" brings the obvious fact to light that there is only one single owner master who has set the wonderfully harmonious working of the universe in motion, allowed life to be created, and in addition, enabled each and every creation to put into effect the aim of its being .brought into existence

The heat of the sun changes the water into a mass of fog and the wind takes it to the sky in the shape of rolling clouds and drives them over various parts of the earth; and when the stored water in the clouds melts on account of the solar glow, it rains all over the earth. The earth receives the water and grows "food" for all the living beings.
.Every being finds, all that which serves to maintain life on earth, ready

as soon as it comes into being, duly provided and arranged in the required quantity and quality. The milk, a new-born baby feeds on, is ready in the mothers breasts well .in advance of its birth

The merciful rabbul alamin has provided manifold bounties for the survival and happiness of the incomprehensibly large number of the members of each of the innumerable species in the universe. There is perfect harmony and undisturbable control in the continuous working of nature. Each creature, perfectly formed and fully equipped, has an inherent capacity to make use of the available "resources of the bounties", and obtain its own means of sustenance from one complete regular system. This orderly arrangement, according to the Quran, takes effect by means of .taqdir and hidayat

"Taqdir means "consider a thing well; fix in measure and quantity, render possible

:Imam Ali ibn abi Talib had said

Allah had conditioned and circumstanced the operation of all that has been created under precise (self) regulating laws, in the sphere of time and space, made their unlike, complex and diverse dispositions agree and fit well together, implanted and infused rhythm and balance and co-ordination in their nature, to give them the inbuilt (discipline that follows an orderly system. (NAHJ AL BALAGHA

The appropriate assignment of a prescribed condition is taqdir, a precise system of laws which cannot be tampered with or led astray outside its logical course by any force except by almighty Allah, who is omnipotent and able to do all things. The perfect working of the well defined plan under

definite laws depends upon His justice. As the ٢٩th verse of Ale Imran says: "In Thy hand is all good", the almighty Lord through these precise laws, governing the operation of creation, has provided the living beings all the opportunities to make effort and win success by relying upon them

The whole complex of the immeasurable universe is working in perfect harmony, keeping the living beings inhabiting it, and the living conditions and circumstances provided for them, in co-operative accord. No one can make the slightest attempt to disturb the "predestined nature of creation". The law of cause and effect can never be made to stop its inevitable function. The various elements can never do otherwise than as they have been directed under the divine laws of the nature. In this sense the meaning of the word taqdir should be understood

Hidayat means "right guidance". All the living beings, all over the universe, are motivated to exercise their free choice and do that which is meaningful and profitable, and avoid that which is absurd and harmful, by discovering, understanding and making use of the "controlled by precise laws" environment

Taqdir governs every natural phenomenon and hidayat directs all the activities of the living beings. Their combined application is universal. Every being in the universe is so perfectly designed that each fulfils its own individual needs from one and the same environment. But in order to refer to the particular aspect of sustenance and preservation which the nourishing and preserving Lord justly and mercifully supplies for the benefit of

.His creatures, a few typical examples are sufficient

A newly born child at once sucks the mothers breast. The roots of the plants and trees absorb from the earth only that which helps their growth, leaving out the unessential, notwithstanding its presence in the soil. As soon as a fish is born it swims. Every .creature functions under the divine guidance

;Glorify the name of your Rabb (the Lord) the most high

.He who creates then fashions in the proportion

(And He who has planned, then guided, (ALA: ۱, ۲, ۳

The whole universe has been designed, created and guided (to function according to the divine laws) by one single authority who is eternal., almighty, all-knowing, all-just, .benevolent and merciful

The perfect unity and harmony found in the sustainment of the creation points towards the supreme authority of one Lord of the worlds. There is no room for anyone to claim the position of a false god or goddess because for sustenance he or she also depends on the rabbul alamin. So all unreasonable beliefs in the false .imaginary deities are destroyed for ever

He is) the Lord of the heavens and the earth and all that which is in between them.)

((SHU-ARA: ۲۳, ۲۴

Alamin means the heavens and the earth and that which is in between them. According to the Quran, out of the seven heavens, the lowest is the starry space (sama ud dunya), above which, there are six heavens, not physical in nature, but .controlling the physical region as the intermediary stage to the ultimate

The physical directions, up and

down, are relative definitions. The ultimate, the goal or the termination is the Lord of the worlds. The most sublime being, who encompasses and penetrates the whole
. (universe, is the absolute high (up

They ask you of "the hour"; whereto (is) its anchorage? Wherein are you (concerned
(with) its notion? Unto your Lord (alone) is its termination, (NAZI-AT: ۴۲-۴۴

The most finite and least encompassing and penetrating or the lowest (down) is the
.water, as described by the Quran

:Aqa Mahdi Puya says

The above noted verses give the most credible explanation of the anchorage of all
"efforts" or "strives". It is the sa-at or the qiyamat. As explained above the absolute
ups and downs is a guidance for the solution of many theological terms of utmost
importance such as mi-raj, qiyamat, the angelic spheres and the other abstract
.realms

By introducing Allah as the rabbul alamin, Islam has warned and alerted mankind not
to do injustice to any creation of Allah. He will punish the unjust offender because
even the smallest degree of injustice displeases the just Lord of the worlds. Also, this
term makes man realise that Allah is the master not only of mankind or animate and
visible objects but He is the Lord of everything in the universe - human or animal,
.vegetable or mineral, visible or invisible, perceptible or imperceptible, near or far

RAHMANIR RAHIM

(see commentary for verse ۲)

MALIKI YAWMID DIN

.Allah is the master of the day of faith, or the day of the final judgement

He who sits in judgement is known as a judge. The

Arabic word is qadi. Here the word qadi is not used because qadi is not the law-giver or lawmaker, but only an executor of the law made and enforced by some other authority, and therefore, is restricted by the judicial system in force. The malik or the master is the law-maker as well as the executor of His own laws. With the supreme powers of a law-maker He uses His discretion not only in passing the judgement but also in carrying it out, according to the merits of each individual case and in view of His own satisfaction, in the light of explanations given by the accused. When an accused is proved guilty, the qadi cannot grant pardon or remission of punishment but the malik can grant amnesty to the petitioner at His own independent discretion which .cannot be challenged

A master, who is also the beneficent, the merciful and the Lord-nourisher, would naturally be just as well as kind and compassionate when He sits in judgement over His own created, nourished and protected creatures. The justice, strict application of law to requite according to the deeds, will be modified by blending mercy with it. Only those, found unpardonable, not deserving to receive the benefit of His benevolence, will suffer the penalty. This aspect of the nature of the master of the day of final judgement has been revealed through the holy name rabb, to keep man alert against the strict justice and at the same time keep him hopefully expectant of the divine .mercy

The maliki

yawmiddin gives fair warning to mankind to anticipate strict justice, the rahmanir rahim rabbul alamin gives hope to expect mercy. So Islam prevents terror and cruelty and give currency to love and sympathy in order to change mans conduct for the better. The divine plan had been set in motion through the Holy Prophet as the "mercy
."unto the worlds

Say: O My servants who have been inordinately immoderate in their actions to hurt" themselves, despair not of the mercy of Allah. Verily Allah forgives all sins. Verily He is (the oft-forgiving, the merciful." (ZUMAR: ۵۳

Ali, the first holy Imam, has composed several prayers, masterpieces of literature, to be recited to invoke the merciful Lord. One such masterpiece is the well-known Dua al .Kumayl

!O my Allah, my master, my RABB

Can Thou really see that I am thrown into the fire, notwithstanding my belief in Thy ,unity; inspite of Thy awareness thoughtfully perceived by me

Thy praise eloquently pronounced by me, my soul abounding with Thy love; and despite my sincere confession and invocation, stooping low before Thy Lordship? Far !be it from Thee

(Thou art too generous to abandon him whom Thou has nourished. (AL KUMAYL

:Aqa Mahdi Puya says

The actual malik (master) is He who exercises absolute authority over everything in His possession. Everything owes its existence to Him He is the absolute. Therefore, the use of the term "master" for the possession and the right of possession (malikiyyat), or power and authority (mulukiyyit) is true and real in the case of Allah only. For others it would

.be only figurative and unreal. This is also strictly applicable to all His other attributes

YAWMIDDIN

What man today, in this life, believes and disbelieves, will be laid bare on the day of faith. The believers and the disbelievers will witness the truth manifested before them. His reward to the righteous believers and His punishment to the wicked disbelievers will be announced. Both will thereafter live through the recompense requited by the maliki yawmiddin. Therefore, the day of faith, in fact, is the day of judgement, or the day of reckoning

There will be a day of judgement or requital, but it does not exclude Allahs authority to reward and punish while life, prior to the promised day, goes on. It is one of the aspects of the infinite mercy that the act of judging is continuous. This aspect serves as a warning to keep man on the right path, or to encourage him to return to it if he drifts or goes astray. The day of judgement is the day of final requital

The life after death is the continuation of the life in this world, to be lived in paradise or hell, in view of the good or evil done here. As you sow so shall you reap. At every stage of existence the divine judgement stays operative

:The Holy Prophet advised his followers

Keep on judging your conduct to make yourself ready for the (final) judgement and assess your deeds continuously ahead of the (final) assessment

:Aqa Mahdi Puya says

Yawm (day), mentioned in the Quran, is not, on every

occasion, the day of the earth, from sunrise to sunset. It can be a moment or a period
.of time extending even to fifty thousand years as per verse ٤ of al Ma-arij

Therefore, according to the context in which it is used, the day may be of an
indefinitely small or long period of time, not what we understand in terms of the orbit
.of the earth around the sun

A thorough study of the Quran shows that whenever movement is mentioned, the
downward course, or things descending from Allah to the terrestrial realm, are
described as "night"; and the upward course, or things ascending towards Allah, are
.described as "day". The descending course is also described as nuzul

The blowing of the trumpet (nufkhus sur; will breathe (spirits) into forms. All the
creatures will take their final shape. The influence of time and space which separate
one creature from the other will be removed. All will be brought together. It was He
from whom everyone had come forth and unto Him every one shall return through
the agency of the grace and guidance of (His) rububiyat. Each shall take up the
position he or she is entitled on merit. Din is stipulated as such with reference to the
.yawmid din. Thus the masterdom of the malik assumes complete manifestation

O man! Verily you are striving unto your Lord (with) a striving and are about to meet
(Him. (INSHIQAQ: ٤

?And what will make you know what yawmiddin shall be

?And what will make you know what yawmiddin is

(It is)

a day on which no soul shall own anything (helpful) for any (other) soul; the absolute
((supreme) command on that day shall be Allahs. (INFITAR: ١٧ – ١٩

The ultimate, absolute and real authority belongs to Allah who is the first as well as
the final cause of all creation. All the other authorities are unreal and imaginary.
Therefore, the normal course to be adopted by man is that which has been stated
.above – striving unto the Lord

This is the day when people will stand before Allah, the Lord cherisher of the worlds
.(TATFIF: ٤

This day cannot be taken as a day of any duration. It shall be a day which will not be
.followed by any night

The human beings would discard virtue and indulge in evil, employing immorality and
tyranny to perpetrate all kinds of heinous crimes and destroy peace and harmony,
essential for a normal and orderly life in this world, if they do not know and believe
that there is an all-just authority to question, judge and punish the evil-doers.
Therefore belief in the life after death and the yawmiddin is rooted in the basis of
.Islamic teachings

What! Do those who commit evil suppose that We shall make them as those who
believe and do good, that equal shall be their life and their death? Bad is their
judgement. And Allah created the heavens and the earth with truth, and that every
soul shall be recompensed (according to) what it has earned. And they will not be
(unjustly treated. (JATHIYAH: ٢١, ٢٢

IYYAKA

Aqa

:Mahdi Puya says

All creatures, irrespective of social position or authority, in like manner, must submit to His will, and obey and worship Him. They have to seek His help in every activity. No one, not being equal to Him, is left out or exempted from His service. All are His servants. He is the original creator and the supreme law-giver. Every thing is created by Him, therefore, it has to abide by the laws He has made. No finite being can claim the rank of a god nor anyone can worship any finite being as a god, and also there is no room for ta-addud, the numeration of the infinite. The infinite is absolute and the finite is composite (a creature

NA-BUDU

Worship is not mere carrying out some ritual. In thought and action "Thee alone we worship" is an unconditional commitment to the service of Allah, and none else, in order to live and die as it would please the Lord-master. The devotee puts an obligation upon himself to serve only Allah and none else. It creates an essential spirit of faithfulness to the only real master, and sets him free from the fear and subjugation of all the false authorities. The faithful servant, consequently, invokes the masters pleasure to obtain the fulfilment of his needs and wants, because he expects nothing from anyone else except from the real master whom he serves exclusively. This declaration is also a source of total satisfaction, as the devotee vows to live and die as Allah wills, and not

.as he himself prefers

:Aqa Mahdi Puya says

Man owes loyalty to none but Allah, and true loyalty demonstrates itself by making him do nothing but carry out the will and command of the master, abide by His instructions, and represent His pleasure. To pay homage to or bow down before even a stone by His order, or to seek help through the means approved and established by Him is, in fact, His worship, because it is in conformity with the loyalty a servant owes to his master. To employ ways and means, in contravention to His orders, even to .worship Him, is disloyalty

So far Allah has been referred to as He, His, and Him, third person singular pronouns. Now one feels that one is standing in the presence of the absolute, so it is time to address Him in the second person singular by using the word *iybaka* which means "Thee alone" and none else, the negation of everything else other than Him and the assertion of the Only One. The created being, as an individual, disappears, and makes an appearance as a member of the community of the fellow creatures, a unique characteristic of the religion of Islam which unites individual and collective behaviour .in perfect harmony to promote the cause of humanity

No community or society of individuals can serve the Lord-master without an Imam (guide). It is also true that no one can be installed in this position except the person who represents His universal grace. Therefore the almighty Allah had sent the Holy

Prophet as the "mercy unto the worlds". The reach and scope of the Holy Prophets mission is as all-inclusive as Allah's rububiyat, which, of course, had established his finality (khatamiyat). According to some authentic traditions, the Holy Prophet, during the ascension (mi-raj), led the prayers attended by all the prophets and messengers of Allah, who had been sent, before him, as the representatives of the almighty Lord to guide mankind, together with the angels, which, again, had instituted his supreme leadership (imamat kubra). The institution of a supreme leader, to guide mankind in its collective obedience to and worship of the Lord of the worlds, is the basis of the essential Islamic form of government, approved by Allah. It means that absolute sovereignty is in the hands of Allah and it cannot be delegated to any one but to the person who represents His universal will and grace, who is in communion with Him, and who knows the relation of the infinite to the finite and the interrelationship .between the finite beings

Seek they other than the religion of Allah, when unto Him submits whosoever is in the heavens and the earth, willingly or unwillingly, and unto Him they shall be returned.

((ALI IMRAN: ٨٣

He is Allah, the creator, the master, the fashioner. His are the most beautiful names. All that is in the heavens and the earth glorifies Him, and He is the mighty, the wise.

((HASHR: ٢٤

There is none in the heavens and the earth but must come unto the beneficent as a .servant

Keeping to the norm of the universal submission, man must also submit and surrender his will to Allah's will, and seek help from no one but Him. The Quran, in view of the execution and regulation of Allah's will, in the operation of creation, guides mankind to learn from the "book of creation".

This verse throws light on the doctrines of determinism and free-will, a controversial issue in philosophy, theology, ethics and jurisprudence. The act of obedience and seeking help prove that human beings exercise freedom of choice, and, therefore, are responsible for their actions, because they are not passive targets of Allah's activity, but have been given free-will by Allah to make their own decisions and act upon them. Their free-will and its outcome are conditioned by Allah's will, order and providence. The will of Allah does not directly determine the deeds of creatures, making the creatures will entirely ineffective, in which case they would not be responsible for their actions, as the determinists say. It is true that the creatures cannot exercise absolute free-will because their actions and judgements have to abide by the laws created and enforced by the will of Allah as explained earlier while making clear the meaning of the word taqdir. As Imam Muhammad bin Ali al Baqir has said there is no predetermination as far as the activity of the created beings is concerned but every action is conditioned by the laws, made by Allah, operating the creation, so there can be no unbridled use of freedom. It

.is a conciliation between freedom of action and complying with the will of Allah

In the Quran the predominance of Allah's will is mentioned to point out the overall supremacy of the laws made and enforced by Allah; and also the freedom of choice granted to man is confirmed to make it clear that although living beings have the freedom to do what they will, shouldering the responsibility of their actions, they cannot do away with the will of Allah. In common terminology it is a *via media*. Allah's activity can be described as "action", and the activity of the creature as "reaction". There cannot be a "reaction" without an "action". And if there is no "reaction" the action would be considered unproductive. In this sense Allah's action operates in the realm of creation to which the creatures, consciously or unconsciously, willingly or unwillingly, react. The action is conditioned by the nature of the "actor". The divine action, the outcome of Allah's boundless grace, can be nothing but pure good, but the reaction of the finite creature may take a different course and produce evil for which the bad receptivity of the finite creature should be held responsible. The Quran says

Whatever good befalls you (O man) it is from Allah, and whatever of evil befalls you, it
(is from yourself; (NISA: 79

It is logical as well as profitable to seek help only from Allah whom the supplicant has accepted as his *rabb*, and has undertaken to serve Him only, because the infinite
mercy of the merciful

Lord will be available to the seeker of help in proportion to the sincerity of his commitment. Through this prayer, the pray-er, in all his prayers, invokes the divine mercy, and even if the desired relief is apparently delayed or withheld, he gets the satisfaction that petition has been put forward to the proper authority who alone knows what is best for the invoker, in his own interest. As only light, not darkness comes forth from the light, so the withholding of mercy of the merciful Lord should never be misunderstood as indifference or pitilessness, because inadequate and .faulty conjectures cannot comprehend the infinite wisdom of the all-wise Lord

IHDINAS SIRATAL MUSTAQIM

A true believer in the truth, however learned and wise he may be, has to pray for this blessing from the all-knowing and all-wise Lord. Man needs guidance not only to have knowledge of the theory and practice of the doctrine he believes in, but also to .perceive the extraordinary truths which open up new spiritual horizons

The right path, mentioned here, is neither any particular path nor the doctrines of the religion. There are several angles of human life in this world. The physical, mental, moral and spiritual aspects of living, together with its many divisions, need guidance to find the right path. The guidance to the right path mentioned in the Quran encompasses all aspects of the various paths open to the human soul in this life. To fulfil the purpose of his creation, which is the ultimate purpose of mans existence in this

.world, he prays to the creator for spiritual assistance to keep him on the right path

:Aqa Mahdi Puya says

Iyyaka na-budu wa iyyaka nasta-in is the norm of human activity. Man must obey Allahs will, and seek His help, which also is obedience to Him. Human life is a striving to reach the absolute perfection, Allah. However perfect mans attainment be in this direction, it will still be finite. Only the infinite is absolute perfection. The distance between the infinite and the finite is infinite. Mans effort and strive in the way to perfection, by perpetual obedience and quest for help and guidance, should be .continuous, then alone he can keep to the right path which leads to Allah

SIRATAL LADHINA AN-AMTA ALAYHIM

The right path has been clearly defined, unmistakable in meaning, positive in application. Any path, fancied and chosen by man, individually or collectively, according to this verse, is not the right path. The right guidance, identified beyond doubt, has been made available to mankind. To follow the path of the divinely guided guides, on whom Allah has bestowed His bounties, is the right guidance. Their path leads to the divine grace. It satisfies the essential fulfilment of those who desire to always remain rightly guided. Attached with the rightly guided guides, man must rely upon their model righteousness to give form and meaning to the life spent in this world. The rightly guided guides are only those whom Allah Himself has thoroughly :purified

Verily, Allah intends but to keep off from you uncleanness O you Ahl

(ul Bayt, and purify you with a thorough purification. (AHZAB: ۳۳

The essential prerequisite for following the path of an ideal, worthy of imitation, is to love the cherished model with heart and soul. To serve this necessity the almighty Allah and His Holy Prophet have enjoined the love of the Ahl ul Bayt, the thoroughly purified and divinely chosen guides, who show the right path

Say you (O Muhammad): "I ask of you no recompense therefor, save love of (my) relatives (Ahl ul Bayt)." And who earns good, We increase for him (more) good therein, (verily Allah is oft-forgiving, thankful. (SHURA: ۲۳

Love and attachment with the chosen guides, the Ahl ul Bayt, is known, in the religious doctrines of the original Islam, Shiism, as tawalla

:Aqa Mahdi Puya says

(Wherever you turn you shall find (only) His manifestation. (BAQARAH; ۱۱۵

Therefore, it may be said that all paths lead to Him, whether the path is straight or curved. Though it is true that every creation, in some way or the other, is His manifestation, yet that which is closer to His essence in comprehensiveness and gives a better vision of His unity, absoluteness and omnipotence, is more effective in making clear His supreme being. To follow the track of such manifestations is, in fact, itself the right path, which has been instituted by the almighty Allah as the true guidance

A sure and clear view of the straight path is possible when there is a model or a guiding example. The Quran identifies it as the path of those on

.whom Allah has bestowed His bounties

Who so obeys Allah and the messenger (Muhammad), they are with those upon whom Allah has bestowed favours, of the prophets, and the truthful, and the witnesses, and the righteous; and the best are they as companions

(NISA: 69)

Whereby Allah guides him who follows His pleasure, into the ways of peace, and brings them out of darkness unto light by His grace (will), and guides them to the right (path. (MA-IDA: 16

Though His bounties are the outcome of His universal grace (rahmaniyat), encompassing all His creatures

, (My grace (mercy) embraces all things", (ARAF: 156"

yet out of His rahimiyat He has chosen the prophets, the truthful, the witnesses, the righteous, and those who follow their footsteps, in letter and spirit, as His friends. Even those who had been thoroughly purified by Allah and whose path has been described as an ideal for the whole mankind, had always turned to Allah because the (two bows length or nearer) distance, between theirs and the infinite beings perfection, was visible to them only. So man must aspire to rise higher and higher, then only he becomes aware of the distance and submits unconditionally to the supreme being

The gift of mental, moral and spiritual perfection, the real favour and true bounty, which enables man to avoid sin, is indicated in this verse. It also identifies the perfect beings whose purity had never been corrupted by any evil of any kind, from the beginning to the end of their life on this earth. Such men of ideal purity

who knew why and how the universe was created by Allah and the laws which govern its operation, therefore, did not commit any mistake, in thought and action, are called ma-sumin (infallible). They are only fourteen in Islam- the Holy Prophet and his divinely chosen twelve successors, and Fatimah, the daughter of the Holy Prophet. In addition, the prophets and the messengers of Allah, who had been sent before the .(Holy Prophet, are also ma-sum (infallible

When Allah asks mankind to necessarily follow the path of those upon whom He has bestowed His bounties, it is a must that there always should be, till the end of the world, people on whom He bestows His bounties, who are destined to be the ideal, testified models of righteousness, on the earth. These men cannot be but those who should, of course, be like and comparable to the Holy Prophet in purity, wisdom and that which made the Holy Prophet the khayrul bashr, the best among mankind; otherwise without the availability of the model, the command to follow in its footsteps would be an injustice. This verse proves, beyond doubt, the existence of an Imam in .every age, upto the day of judgement

To know about whom the Quran says "he who is the best in knowledge and wisdom", :the divinely guided guide, read the following verses

.VERSE ٢٦٩ IN BAQARAH

.VERSE ٥٥ IN MA-IDA

.VERSE ٣٥ IN YUNUS

.VERSE ١٤ IN RAD

.VERSE ٩ IN ZUMAR

.VERSE ٢٦ IN MULK

These verses guide the seeker of truth to find out the essential qualities a religious

leader or a spiritual guide must possess, and then to select his leader, without fear or
,favour, because

.(there is no compulsion in religion" (BAQARAH: ٢٥٦"

Freedom of choice has been given to man as a test and a trial, after revealing the truth which teaches to distinguish between good and evil. The Quran does not mention names but only describes qualities in order to give the seeker of truth an
.open opportunity to exercise his freedom of choice

(He to whom wisdom is given, he truly has received abundant good. (BAQARAH: ٢٦٩

Besides, "I and Ali are of the one and the same light", and "I am the city of knowledge and Ali is its gate", there are several traditions (see "Essentials for the readers of the Holy Quran" from page ١ to ٧) which clearly make known the unique position of Ali in Islam. Through these traditions Muhammad and Ali have been proved to be the same in physical and spiritual purity. The meaning of this verse, in the light of other verses, is that to be guided aright, one should, in the absence of the Holy Prophet, follow Ali, and the divinely chosen genuine guides among his progeny, because while departing from this world the Holy Prophet gave his last and final guidance to all his followers,
:for all times

I will soon be called back, so I will have to go away from you, but I leave behind, among you, the thaqalayn (two weighty indispensable influential authorities), the
.book of Allah and my Ahl ul Bayt

Should you be attached to these two, never, never shall you go astray, after me, for verily these two will never be separated from each other; and, joined together, they shall meet me at kawthar

The Holy Prophet and the Holy Imams are the models. Their personal purity, according to verse ٣٣ of al Ahzab, from the moment of their arrival in this physical world to their departure, had been the unquestionable manifestation of the glory of the divine purity. Through verse ١٧٧ of al Baqarah, man is directed to follow the path of those whose piety has been described therein. They are the Ahl ul Bayt

My Ahl ul Bayt are like the ark of Nuh. Who so gets into it is saved; and who so stays away is drowned and lost," said the Holy Prophet

The privilege of receiving direction by means of wahi, or revelation, a special medium of communicating the divine will, through the agency of an angel-messenger (Jibra-il) to the prophets and messengers of Allah, who had to convey the divine message in verbatim, was brought to an end after the Holy Prophet, the last of Allahs messengers. No angel did ever come to any one after the last prophet, Muhammad, with any message whatsoever from Allah

Wahi, through the messenger-angel, had been sent only to a messenger of Allah, endowed with a thorough purity, which alone could sustain, carry and convey it. No human being, who does not possess the essential cleanliness, is in a condition to bear the divine revelation conveyed through

angelic agency, unless Allah Himself purifies him with a thorough purification. Only that substance which is inherently pure in its innate genesis and particularly moulded, with a purpose in view, can hold up the energy and reproduce it in the same tone. All the prophets were the true messengers of Allah but each had a different receiving capacity, therefore, the Holy Prophet was not only the last of the prophets of Allah but also stood high and distinguished amongst the divinely chosen messengers, because
.in purity, strength and wisdom he was the ultimate model designed by Allah

These messengers, We have exalted some of them above some others; of them are some unto whom Allah has spoken, and some He raised many degrees, (BAQARAH:

(۲۵۳

Now, a new school of thought, in an attempt to make up an excuse for the continuation of prophethood, puts forward several untenable arguments based upon conjectures. It is said that the divine favours of guiding a human soul, through wahi, can be bestowed on any one upto the day of judgement. No one can deny that the divine guidance through revelation may continue as long as Allah wills. The word wahi literally means a mental awakening to an idea. Also any one may conceive any idea
.but this wahi cannot be said to have been revealed to him from Allah

(And verily satans do inspire (yuwhuna) their friends to dispute with you. (AN-AM: ۱۲۲

So Shaytan also, through his own methods, "inspires" his friends, but the confused simpletons are led to believe that

.the wahi is from Allah

The wahi from Allah, known as ilham, through inspiration, guides those whom He
.chooses. The chosen being may be a man, or even a bee

And your Lord inspired (awha) the bee: Choose habitations in the hills and in the trees
(and in that which they thatch; (NAHL: ٦٩

It cannot be a sensible argument to say that by receiving wahi from Allah, a bee
.becomes the messenger of Allah

Only when a meaningful message is conveyed through the agency of the messenger-
angel, Jibra-il, a person can claim to be the messenger of Allah. This method of divine
communication had been terminated after the Holy Prophet, Muhammad, therefore,
.he is the last messenger of Allah

This day I have perfected for you, your religion, and have completed My favour on
(you, and chosen for you Islam (to be) the religion; (MA-IDA: ٣٣

When Allah, the Quran, as the source of the law and practice of the faith, the
procedure of prayers, and the qiblah are the same, and Allah has perfected the
religion, completed the favour and finally named the religion, why should any one feel
the necessity of a new messenger, and for what purpose Allah would summon the
messenger-angel to go to any person if there is no new message to be added to His
already perfected, completed and final book? Although many impostors have come
and gone with false claims to prophethood, but, in truth, as explained above, there is
no necessity of a messenger after the Holy Prophet, Muhammad, nor any messenger

.will come, in future, till eternity

GHAYRIL MAGHDUBI ALAYHIM WALADDALLIN

Not (the path) of those inflicted with Your wrath, nor (the path) of those gone astray"" is an explanatory clause of the vth verse. The supplicant gives expression to his dislike and aversion for those who have rebelled against the divine authority and gone .astray, and earned the wrath of Allah

:Aqa Mahdi Puya says

There is no need to take ghayril maghdubi as the qualifying adjectival clause for the personal pronoun alayhim, or the relative pronoun alladhina, as Zamaqshari says, because an-amta alaykim is a restriction. Therefore, these two clauses should be taken as appositional clauses in the negative form. Ghayril maghdubi and waladdallin are those who have deviated from the right path, to follow which has been made obligatory by Allah, and by overstepping the prescribed limits have gone astray. By doing so they have earned the wrath of Allah. Those who neither fall short of and lag behind (taqsir), nor overstep the boundaries (ghulu), in fact, walk on the right path of the Holy Prophet. The Jews are said to be in the category of maghdubi, as an example of taqsir, and the Christians in the category of dallin, as an example of ghulu, but truly, those who fall short of and lag behind in the matter of carrying out Allahs commands are included in the maghdubi and those who overstep the boundaries and transgress .the limits, laid down by Allah, are included in the dallin

The Holy Prophet who, according to the Quran, "neither errs, nor

is deceived, nor he speaks of (his own) desire", positively asked his followers to adhere to and abide by the guidance his Ahl ul Bayt (Ali and his descendants) would reveal and demonstrate, after him, as his divinely chosen successors. Who so, among his ummah, makes less their divinely set up position, renders himself liable to be grouped with the maghdubi; and who so elevates and exalts the men of ordinary character to higher status of spiritual guides, not confirmed by Allah and His prophet, renders himself liable to be joined with the dallin. Likewise those who glorify the prophets and their successors as gods are also condemnable as dallin

Those who sincerely want to be guided aright should not only keep themselves attached with the divinely guided righteous guides, but also must keep themselves aloof from the misled, misguided and wicked impostors, avoid their company, and feel repulsion for their wicked ways and evil thoughts. This contempt of the maghdubi and dallin is called tabarra in the religious doctrines of the original Islam, known as Shiism. Both these clauses do not name the persons but describe their trend and tendency, therefore, whoever fits in this description earns the wrath of Allah, and for that reason is condemned and disliked

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

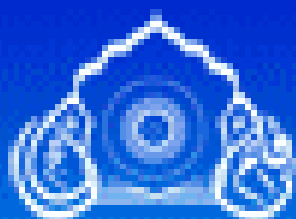
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

